

شذرات المعارف

تألیف

فقیه مبارز و عارف کامل

مرحوم آیه الله العظمی

میرزا محمد علی شاه آبادی (ره)

استاد عرفان و اخلاق امام خمینی (ره)

به ضمیمه:

۱. رساله شرکت مخمس

۲. سه یادداشت منتشر نشده از معظم له

۳. نسخه شناسی کتاب شذرات المعارف

تحقیق و تصحیح:

بنیاد علوم و معارف اسلامی دانش پژوهان

چاپ اول - زمستان ۱۳۸۰

فہرست مطالب

(یازده - بیست و دو)

□ پیش گفتار

- آیة اللہ العظمیٰ محمد علی شاہ آبادی دوازدہ
تألیفات و آثار علمی معظم له ہجده
معرفی کتاب شذرات المعارف نوزده

(۱۰ - ۱)

□ شذرة اول (شذرة المرام)

- ۳ مقدمہ
۴ اسباب مُمرضة مسلمین
۴ □ سبب اول : غرور به حقانیت و غرور به شفاعت
۵ □ سبب دوم : یأس
۵ □ سبب سوم : افتراق
۵ □ سبب چهارم : نداشتن بیت المال
۶ مرام اسلام
۷ اصلاں
۷ □ اصل اول : بسط معارف (خیط نبوت و خیط ولایت)
۸ □ اصل دوم : توسعه اجتماعات (خیط اخوت)
۸ فروع (۱۴ فرع)



فقیہ مبارز و عارف کامل
مرحوم آیة اللہ العظمیٰ میرزا محمد علی شاہ آبادی (ره)

تولد : ۱۲۹۲ قمری (۱۲۵۳ شمسی)

وفات : سوّم صفر ۱۳۶۹ قمری (سوّم آذر ۱۳۲۸ شمسی)

■ شذره دوم

(۴۴ - ۱۱)

- سیاست و فلسفه آن در اسلام ۱۳
- دین اسلام دین سیاسی است ۱۴
- سیاست عده ۱۵
- معنای حقیقی اخوت ۱۶
- ارکان اخوت (نوامیس چهارگانه) ۱۷
۱. ناموس انس ۱۸
۲. ناموس کمال ۲۰
۳. ناموس عزت ۲۳
۴. ناموس عون ۲۴
- حس تمدن ، حس تدین ۲۵
- حفظ نوامیس چهارگانه به واسطه قوائم چهارگانه ۲۶
- سلطنت بر کل اسماء ۳۰
- صورت اخرویة سیئات غیر مبدله به حسنات ۳۱
- سیاست عده ۳۳
- دلایل عجز از قیام به حاجت ۳۵
- دلیل اول : هیولویت ۳۵
- دلیل دوم : تراحم فعلیات عالم ۳۶
- دلیل سوم : تراحم دین و دنیا ۳۶
- دلیل چهارم : تراحم حاجت و راحت ۳۷
- دلیل پنجم : تراحم حاجت و غیرت ۳۸
- اصول معاونات ۴۰
- اصل اول : باب زراعت ۴۰
- اصل دوم : باب صناعت ۴۰
- اصل سوم : باب تجارت ۴۱
- اصل چهارم : باب ایدانه ۴۲
- اصل پنجم : باب اعانت ۴۲
- شریعت بر عدالت تشریع شده است ۴۳
- حصن صدقه ۴۴

■ شذره سوم

(۶۶ - ۴۵)

- حقوق سی گانه مسلمان نسبت به برادر مسلمان خود ۴۶
- تناسب عرش اخلاق و تخلّق ۵۰
- درجات قائمه وفاق ۵۱
- درجه اول از قائمه وفاق : قبول هدیه ۵۱
- درجه دوم از قائمه وفاق : اجابت دعوت ۵۴
- درجه سوم از قائمه وفاق : تدارک احسان ۵۹
- مراتب هفت گانه انسان ۶۱
- مشاعر دهگانه هریک از این مراتب ۶۲

■ شذره چهارم

(۱۰۶ - ۶۷)

- درجه چهارم از قائمه وفاق : شکر نعمت ۶۸
- اقسام شکر و ارکان شکر ۷۲
- قسم اول شکر : شکر حق نسبت به حق ۷۳
- اشارات لطیفه حدیث قدسی ۷۳
- اشاره اول : بی قیدی ذات بحت وجود ۷۳
- اشاره دوم : تجرد مناط حضور ۷۳
- اشاره سوم : کمالات حق ۷۴
- اشاره چهارم : حب ذات ۷۴
- اشاره پنجم : معرفیت ذات بر ذات ۷۵
- اشاره ششم : مظهر داشتن اسماء ۷۵
- اشاره هفتم : فاعل بودن اسماء ۷۶
- اشاره هشتم : طرف نداشتن وجود ۷۷
- اشاره نهم : نفع نداشتن حق از خلق ۷۸
- اشاره دهم : تطبیق اشارات با شکر ۸۰
- قسم دوم شکر : شکر حق نسبت به خلق ۸۳
- رکن اول : علم قبل الایجاد و بعد الایجاد ۸۳
- رکن دوم : رضا و خشنودی از بندگان ۸۶
- رکن سوم : عمل ۸۷

- قسم سوّم شكر: شكر خلق نسبت به خالق ۹۰
- ركن اوّل: معرفت نعمت منعم ۹۰
- ركن دوّم: حال ۹۲
- ركن سوّم: عمل ۹۳
- كفران ۹۴
- شكوريّت و انقياد ۹۴
- درجه پنجم از قائمه وفاق: حفظ خُلت ۹۶
- درجه ششم از قائمه وفاق: حفظ ناموس ۹۸
- درجه هفتم از قائمه وفاق: عيادت بیمار ۱۰۲

□ شذره پنجم

(۱۲۴ - ۱۰۷)

- مرگ و آخرت ۱۰۸
- بدن و روح ۱۰۸
- حيات روح ۱۱۰
- حقيقت برزخ ۱۱۳
- احتضار ۱۱۴
- عالم مطلق ۱۱۵
- سلطه سلاطين عقل و نفس و حس ۱۱۶
- سلطه اول: بشير و مبشر ۱۱۶
- سلطه دوم: ملك فتنان ۱۲۱
- سلطه سوم: ملك رومان ۱۲۲
- رابطه ثواب و عقاب با اعمال ۱۲۲

□ شذره ششم

(۱۵۴ - ۱۲۵)

- فطرت و طبيعت ۱۲۷
- فطرت الهی ۱۲۷
- عشق ۱۲۸
- معشوقه نفس ۱۳۰

- علم و اراده ۱۳۲
- ملاك معشوقيت ۱۳۳
- ملاك حرّيت ۱۳۵
- ملاك راحت و سكونت ۱۳۶
- معشوق را حجابی نیست ۱۳۷
- معشوق حقيقي ۱۳۸
- مطالعه كتاب ذات ۱۳۹
- وجه قلب و وجه ظاهر ۱۳۹
- خيال، لوحی قابل انتقاش ۱۴۰
- انسان و نسناس ۱۴۰
- سريره گاو و پلنگ ۱۴۱
- اقليم هشتم ۱۴۲
- حكومت عقل و دين ۱۴۲
- وصول به معشوق، به فناء عاشق است ۱۴۴
- دو جناح عالی برای طيران ۱۴۵
- ضيق عالم، مانع از وصال عاشق به معشوق است ۱۴۶
- این لذت، ذلت آور است ۱۴۷
- احتجاب فطرت عشق از معشوق حقيقي ۱۴۹
- ده منشأ احتجاب فطرت ۱۴۹
- اقرار به توحيد در عالم مثال ۱۵۱
- تعبیری برای بیان شدت لطافت ۱۵۳
- دلیل مجازيت معشوق ۱۵۴
- توجه به معشوق مجازی با نظر آلی ۱۵۵

□ پیوست ۱: رساله شرکت مخمس

(۱۶۸ - ۱۵۷)

- تأسیس شرکت ۱۵۸
- قواعد شرکت مخمس ناحیه مقدسه اسلام ۱۶۰
- اول: امور مربوط به اصل شرکت ۱۶۰
- دوم: مال الشركه (سرمایه) ۱۶۲

- سوم : شرائط امین (مدیر عامل) ۱۶۳
- چهارم : ارتباط شرکاء ۱۶۴
- پنجم : شرائط اعانه ۱۶۵
- ششم : شرائط قرض الحسنه ۱۶۷

□ پیوست ۲: سه یادداشت منتشر نشده (۱۸۶ - ۱۶۹)

- مقدمه ۱۷۰
- یادداشت اول ۱۷۲
- یادداشت دوم ۱۷۶
- یادداشت سوم ۱۷۷

□ پیوست ۳: نسخه شناسی کتاب شذرات (۲۰۲ - ۱۸۷)

- مقدمه ۱۸۸
- سرقت نسخه های خطی تألیفات عارف کامل ۱۸۹
- تحقیق و تصحیح نُسخ خطی شذرات ۱۸۹
- معرفی نسخه های چاپی کتاب شذرات ۱۹۲
- نسخه شناسی شذره دوم ۱۹۲
- نسخه شناسی شذره سوم ۱۹۴
- نسخه شناسی شذره چهارم ۱۹۵
- نسخه شناسی شذره ششم ۱۹۶
- نسخه شناسی رساله شرکت مخمس ۱۹۷
- نسخه شناسی متن عربی شذرات ۱۹۸

پیش گفتار

سپس در سال ۱۳۰۴ هـ. ق. در سن ۱۲ سالگی، زمانی که والد معظم ایشان توسط ناصرالدین شاه به تهران تبعید گردید^۱، به همراه پدر و برادر دیگرشان - **آیه الله العظمی میرزا علی محمد الشریف (ره)**^۲ - به تهران مهاجرت فرمود و در طول اقامت ۱۶ ساله در تهران (تا ۱۳۲۰ هـ) به اشتغالات علمی پرداخته و اساتید دیگری را درک فرمود که از آن جمله اند:

● **آیه الله میرزا ابوالحسن طباطبائی اصفهانی (ره)**، مشهور به «میرزای جلوه» متولد ۱۲۳۸ و متوفای ۱۳۱۴ قمری که یکی از حکمای اربعه بوده و در عصر قاجار در تهران اقامت داشته است (استاد فلسفه).

● **آیه الله میرزا هاشم کیلانی اشکوری (ره)** مشهور به آقامیرزاهاشم رشتی متوفای ۱۳۳۲ قمری، صاحب حاشیه بر مصباح الانس (استاد عرفان).

● **آیه الله میرزا محمد حسن آشتیانی (ره)** متولد حدود سال ۱۲۴۸ در آشتیان و متوفای ۱۳۱۹ قمری در تهران، صاحب کتاب شرح رسائل که از شاگردان مبرز شیخ انصاری بود (استاد فقه و اصول).

● همچنین آیه الله العظمی شاه آبادی در ریاضیات نیز وقوف کامل داشت و آن را نزد **سرتیپ عبدالرزاق خان قناری** استاد دانشکده افسری، مشهور به میرزا عبدالرزاق خان سرتیپ که از ارادتمندان ایشان بود آموخته بود. تأییدات و توفیقات الهیه در طول این دوره اقامت ۱۶ ساله در تهران

بالغاً غیر واحد، ثم بعد ذلك صدقته جمع من فحول العلماء كثرة الله تعالى أمثالهم و زاد قدرهم و جلالهم حتى صار بحمد الله بحيث لا ينكره من يراه و يُعاشِرُهُ و قد استجازني و هو ابنُ ثلثين فاستخرتُ الله جلَّ جلاله أن أودى حقّه و لا أَفْضَلَ مِنْ كَيْتٍ و كَيْتٍ مع أن أهل البيت أدري بما في البيت ...».

۱. مرحوم آیه الله شیخ آقا بزرگ تهرانی (۱۲۹۳ - ۱۳۸۸ هـ. ق.) در مورد تبعید آیه الله العظمی میرزا محمد جواد اصفهانی (ره) چنین می نویسد: «و ممّا فاتنا ذكره في ترجمته و قد رأينا بعد ذلك في بعض كتاباتنا و مذاكراتنا أن السلطان ناصر الدين شاه القاجاري أشخصه من إصفهان إلى طهران». (طبقات أعلام الشيعة، ج ۴، ص ۱۳۷۰).

۲. متولد ۱۲۹۱ قمری و متوفای ۱۳۷۳ قمری.

پیش گفتار

□ آیه الله العظمی میرزا محمد علی شاه آبادی

عارف کامل، فقیه مبارز، اصولی شهیر، فیلسوف متقی، خطیب شجاع، آیه الله العظمی میرزا محمد علی شاه آبادی (قدس سره) در سال ۱۲۹۲ هـ. ق. (۱۲۵۳ شمسی) در اصفهان در بیت عالم مجاهد و فقیه ربانی، **آیه الله العظمی میرزا محمد جواد اصفهانی حسین آبادی (ره)**^۱ دیده به جهان گشود. از همان ابتدا در محضر پدر بزرگوار خود، مقدمات علوم الهی و دروس حوزه را فراگرفت و از محضر سایر اساتید وقت و علمای اصفهان، خصوصاً برادر بزرگوارشان **آیه الله العظمی شیخ احمد مجتهد بیدآبادی (ره)**^۲ کسب فیض نمود.

۱. متوفای ۱۳۱۲ قمری و از شاگردان مبرز صاحب جواهر (ره).

۲. متولد ۱۲۷۹ و متوفای ۱۳۵۷ (قمری)؛ ایشان به اذعان بسیاری از علماء، پیش از آن که به سن بلوغ برسد به مقام اجتهاد نایل آمد. والد معظم ایشان در اجازه اجتهادی که در سن ۳۰ سالگی ایشان (به عنوان ششمین اجازه اجتهاد وی) به وی داده اند چنین آورده اند: «... وَ قَدْ اسْتَجَازَ مِنِّي بَعْضُ إِخْوَانِي مِنَ الْعُلَمَاءِ لَوْلَدِي وَ مِنْهُ هُوَ أَعْلَى مَنْزِلَةٍ مِنَ الرُّوحِ فِي جَسَدِي الْأَعَزِّ الْأَمْجَدِ الْأَسْعَدِ قَرَّةَ عَيْنِي الشَّيْخِ أَحْمَدَ حَفْظَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ كُلِّ شَرٍّ خُصُوصاً مِنْ شَرِّ كُلِّ حَاسِدٍ إِذَا خَسَدَ وَ هُوَ مُرَاهِقٌ، قُلْتُ لَمْ يَبْلُغْ مِثْلَهُ فِي زَمَانِنَا إِلَى هَذِهِ الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ فَيُمْكِنُ أَنْ يَحْمِلَ أَهْلُ الْعِنَادِ بَأَنِّ تَصْدِيقِي لَهُ وَ إِجَازَتِي إِيَّاهُ لِلْحُبِّ وَ الْوَدَادِ لِأَنَّ عَيْنَ الرِّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ فَلْيُصَدِّقْهُ غَيْرِي مِنَ الْعُلَمَاءِ الْأَمْجَادِ فَصَدَّقْهُ مُرَاهِقاً أَوْ

همچنان شامل حال ایشان بود تا اینکه آن عالم ربانی در سال ۱۳۱۰ هجری قمری (پس از شش سال اقامت در تهران) آنگاه که حدود ۱۸ سال داشت به درجهٔ اجتهاد نایل آمد و از اساتید خود اجازهٔ اجتهاد گرفت.

دست سرنوشت برای ایشان، خاموشی چراغ فروزان علم و تقوی و مشکوةٔ هدایت دوران را رقم زد و آیه‌الله شاه‌آبادی در سال ۱۳۱۲ قمری در سن بیست سالگی در سوگ پدر و استاد خود نشست.

آیه‌الله شاه‌آبادی پس از فقدان پدر کماکان در تهران به اشتغالات علمی خود ادامه داد و خصوصاً در فلسفه و عرفان به مراتب کمال دست یافت.

ایشان در سال ۱۳۲۰ قمری به اصفهان رفته و طی دو سال اقامت در این شهر، از محضر اساتید حوزهٔ غنی اصفهان، خصوصاً علامه میرزا محمد هاشم خوانساری چهارسوقی (ره) صاحب "اصول آل الرسول" (برادر صاحب‌روضات) استفاده برد و همزمان با آن، کتاب قانون در طب و زبان فرانسه را نیز فراگرفت. در آن زمان حوزهٔ اصفهان، بزرگترین و جامع‌ترین حوزه‌های ایران به شمار می‌رفت و حکیمان و فقیهان فراوانی را تربیت کرده بود. آیه‌الله شاه‌آبادی، خود از حوزهٔ اصفهان چنین یاد کرده‌است: «در اصفهان زمانی که ما درس می‌خواندیم هفتصد نفر مجتهد مسلم در فقه و اصول حضور داشت و سایر علوم موجود در دنیا نیز در آنجا تدریس می‌شد. سه مدرّس عالی، "قانون" بوعلی را تدریس می‌کرد و زبان فرانسه تدریس می‌شد، حتی طلاب به صورت محاوره به زبان فرانسه تکلم می‌کردند.»

با انتشار کتاب جدید التالیف «کفایة الأصول» که مبانی تازه‌ای از اصول فقه در آن مطرح گردیده بود، آیه‌الله شاه‌آبادی تصمیم می‌گیرد که به نجف اشرف عزیمت کرده و با مؤلف این کتاب گرانقدر، یعنی آخوند خراسانی آشنا شود و لذا در سال ۱۳۲۲ هـ. ق هنگامی که ۳۰ سال داشت از اصفهان به همراه والدهٔ مکرمه، همسر و ابوالزوجهٔ خود به مدینهٔ علوم وقت یعنی نجف اشرف عزیمت کرد تا از خرمن علم علمای بزرگ آن حوزه نیز بهره برد. اساتید ایشان در حوزهٔ نجف عبارت بودند از:

● آیه‌الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (ره) مشهور به صاحب کفایه.

● آیه‌الله شیخ فتح الله شریعت اصفهانی (ره) مشهور به شیخ الشریعه.

● آیه‌الله حاج میرزا حسین خلیلی (ره) (که در ۱۳۲۶ قمری در مسجد سهله وفات یافتند).

در سال ۱۳۲۹ هـ. ق، زمانی که ۳۷ سال از عمر شریفشان گذشته بود، با ارتحال مرحوم آخوند خراسانی (ره)، نجف را پس از یک دورهٔ اقامت هفت ساله ترک کرد و رحل اقامت به سامرا افکند تا از محضر درس آیه‌الله میرزا محمد تقی شیرازی (میرزای دوم) استفاده کند و همچنین به تدریس فقه و اصول و فلسفه بپردازد. حوزهٔ درسی ایشان در سامراء از حوزه‌های درسی قوی و پراستقبال طلاب و فضلاء آن دوره گردید، به حدی که میرزای شیرازی، مراجعت ایشان به ایران را موجب خلأ حوزهٔ سامراء می‌دانست و ایشان را از مراجعت به ایران نهی می‌فرمود.

در سال ۱۳۳۰ قمری پس از اقامت یک ساله در سامراء، به دلیل اصرار فوق‌العادهٔ مادرشان که همراه ایشان بودند و به تعبیر خود آیه‌الله شاه‌آبادی، منزل را به دارالبکاء تبدیل کرده بودند تصمیم به مراجعت به ایران می‌گیرند و ابتدا به اصفهان و سپس به تهران عزیمت نموده و به دلیل سکونت در خیابان جمهوری اسلامی (شاه آباد سابق) به شاه‌آبادی مشهور می‌گردند.

آیه‌الله شاه‌آبادی تا سال ۱۳۴۷ هـ. ق. (۱۳۰۷ شمسی) به مدت ۱۷ سال در تهران به فعالیت‌های علمی و تبلیغی و مبارزه با نظام جور وقت و تشکیل جلسات سخنرانی و درس و بحث اشتغال داشتند. ایشان قبل از به قدرت رسیدن رضاخان، چهرهٔ واقعی او را شناخت و فریب تزویر و تظاهر او را به دینداری نخورد و خطر او را به علماء گوشزد فرمود و لحظه‌ای از مبارزه و جهاد با ظلم و ظلّمت حاکم غفلت نکرد.

از جمله مبارزات آن عارف ربانی، تحصن یازده ماههٔ ایشان در حرم حضرت عبدالعظیم (ع) در اعتراض به جنایات رضاخان بود. ایشان همچنین در شرایطی به ملبّس کردن هفت تن از فرزندان خود به لباس مقدس روحانیت مبادرت کردند که بسیاری از روحانیون در اثر فشار دولت رضاخان از لباس روحانیت بیرون می‌آمدند. امام خمینی (ره) در این رابطه می‌فرمایند: «مرحوم آقای شاه‌آبادی علاوه بر آن که یک فقیه و عارف کامل بودند، یک مبارز به تمام معنی هم بودند».

آیه‌الله العظمی شاه‌آبادی در سال ۱۳۴۷ هـ. ق (۱۳۰۷ شمسی) و در سن ۵۵ سالگی به حوزهٔ نوپا و جدید التأسیس قم عزیمت فرموده و به اشتغالات علمی و تربیت طلاب همت گماشتند. برجسته‌ترین شخصیتی که از انوار

علوم ربانی این عارف کامل بهره برد و از انفاس قدسیه اش توشه ها برگرفت ، رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران ، امام خمینی قدس سرّه الشریف بود که در تمام مدت اقامت هفت ساله آیه الله العظمی شاه آبادی در قم ، در زمینه عرفان از ایشان کسب فیض نمود . امام خمینی (ره) نحوه آشنایی خود را با مرحوم آیه الله العظمی شاه آبادی چنین بیان می فرمایند : « من پس از آن که توسط یکی از منسوبین مرحوم آقای شاه آبادی با ایشان آشنا شدم از مدرسه فیضیه به دنبال ایشان آمدم و اصرار می کردم که با ایشان یک درس داشته باشم ولی ایشان قبول نمی کردند تا به گذر عابدین رسیدیم و بالاخره ایشان که فکر می کردند من فلسفه می خواهم قبول کردند ولی من به ایشان گفتم فلسفه خوانده ام ، عرفان می خواهم و ایشان دوباره بنا را گذاشتند بر قبول نکردن و من باز هم اصرار کردم تا بالاخره قبول کردند و من حدود هفت سال نزد ایشان فصوص و مفتاح الغیب خواندم . »

امام خمینی (ره) بویژه از لحاظ اخلاقی سخت تحت تأثیر مرحوم آیه الله شاه آبادی بودند و تعبیرشان این بود که : « من در طول عمرم روحی به لطافت و ظرافت آیه الله شاه آبادی ندیدم . »

تأثیر شخصیت آیه الله العظمی شاه آبادی بر حضرت امام رضوان الله علیه به گونه ای بود که امام در پیامی به مناسبت شهادت مجاهد شریف و خدمتگزار مخلص آیه الله حاج شیخ مهدی شاه آبادی چنین فرمودند : « این شهید عزیز علاوه بر آن که خود مجاهدی شریف و خدمتگزاری مخلص برای اسلام بود و در همین راه به لقاء الله پیوست ، فرزند برومند شیخ بزرگوار ما بود که حقاً حق حیات روحانی به اینجانب داشت که با دست و زبان از عهده شکرش بر نمی آیم . »

برخی از شاگردان برجسته مرحوم آیه الله العظمی شاه آبادی را می توان به این شرح معرفی نمود: مرحوم آیه الله العظمی شهاب الدین مرعشی نجفی ، مرحوم آیه الله العظمی میرزا هاشم آملی لاریجانی ، مرحوم آیه الله العظمی سیدرضا بهاء الدینی ، مرحوم آیه الله سید مصطفی صفائی خوانساری ، مرحوم آیه الله حاج میرزا محمد ثقفی تهرانی (ابو الزوجه امام خمینی) ، مرحوم آیه الله حاج میرزا سید حسن احمدی (داماد بزرگ ایشان) ، مرحوم آیه الله آخوند ملاعلی همدانی ، مرحوم آیه الله حاج سید موسی مازندرانی ، مرحوم آیه الله حاج شیخ شهاب الدین ملایری ، مرحوم آیه الله حاج شیخ راضی ، مرحوم آیه الله حاج میرزا حسن یزدی ، آیه الله حاج میرزا عبدالکریم

حق شناس حفظه الله ، آیه الله حاج سید علی بهشتی دامت برکاته ، مرحوم استاد عبدالجواد فلاطوری ، جناب آقای دکتر ابوالقاسم گرجی و ...

در سال ۱۳۵۴ هـ. ق. آیه الله العظمی شاه آبادی در اثر اصرار بیش از حد مردم تهران که به طور دسته جمعی به قم آمده و از ایشان تقاضای بازگشت به تهران می کردند به تهران مراجعت نمودند ^۱ که اقامت مجدد ایشان در تهران ، همراه با اوج مبارزات سیاسی آن مرد بزرگ الهی در مقابل رضاخان بود ، به طوری که علیرغم تعطیلی مساجد و منابر توسط حکومت ، ایشان هیچ گاه مسجد و منبر و سخنرانی خود را تعطیل نکرد و در منابر خود تأکید داشت که : « اسلام از وجود دولت وقت در خطر است . »

شهید مطهری در باره ایشان می گوید : « فضلا از محضرش کمال بهره را می بردند . در عرفان امتیاز بی رقیبی داشت . بسیاری از بزرگان حوزه قم از نظر معارف ، دست پرورده این مرد بزرگ بودند . یکی از اساتید بزرگ ما در آن مدت از محضر پرفیض این مرد بزرگ استفاده برده و او را بالاخص در عرفان بی نهایت می ستود . استاد های خودمان را می دیدیم که فوق العاده نسبت به او احترام می گذاردند ، حتی به اندازه ای که می دیدیم در معارف اسلامی برای آقای شاه آبادی احترام قائلند برای حاج شیخ عبدالکریم اینقدر احترام قائل نبودند . »

تخصص آن مرحوم در فقه و اصول و فلسفه و عرفان و قدرت بیان و خطابه و نفوذ کلام و برجستگی در اخلاق و کثرت فعالیت و مبارزات آیه الله شاه آبادی ، ایشان را در بین علماء به گونه خاصی ممتاز نموده بود .

مرحوم آیه الله العظمی میرزا هاشم آملی می فرمایند : « آقای شاه آبادی مهارتشان تنها در فلسفه و عرفان نیست ، بلکه مهارت ایشان در فقه و اصول بیش از فلسفه است ، لکن فقه و اصول ایشان را آن جنبه عرفان ایشان مستور کرد و سبب شد

۱. آیه الله العظمی میرزا محمد علی شاه آبادی (ره) اکثر عمر پربرکتشان را در تهران اقامت داشته اند. اقامت های ایشان در تهران ، در ۳ دوره و جمعا ۴۸ سال بوده است :

- دوره اول : از آغاز نوجوانی (قبل از رفتن به عراق) : ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ قمری (۱۶ سال) .
- دوره دوم : پس از مراجعت از عراق (قبل از رفتن به قم) : ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۷ قمری (۱۷ سال) .
- دوره سوم : پس از مراجعت از قم (تا پایان حیات) : ۱۳۵۴ تا ۱۳۶۹ قمری (۱۵ سال) .

که معروفیت ایشان در فقه و اصول مکشوف نشود».

ایشان همچنین می فرمایند: «خصیصه دیگر استاد مترجم ما این بود که ایشان مهارتی داشتند در خطابه. قریب یک ساعت و نیم در مسجد جامع تهران ایستاده فرمایش می فرمودند. من یکی از آن خطابه ها را به یاد دارم که در یک مجلس در قم که بزرگان هم در مجلس بودند، این مهارت ایشان به اوج رسید. در آن مجلس، ایشان در بیان معجزه حضرت رضا علیه السلام که عکس روی پرده، شیر حقیقی شد واقعاً اعجاز کرد و ما که در مجلس بودیم یک حالت دیگری پیدا کردیم از بیان ایشان».

□ تألیفات و آثار علمی

برخی از آثار علمی و تألیفات مرحوم آیه الله شاه آبادی به قرار زیر است:

□ **شذرات المعارف** (همین کتاب).

□ **رشحات البحار**؛ این اثر به عربی تألیف شده و خود از سه کتاب جداگانه با عناوین «القرآن والعتره»، «الإيمان والرجعة»، «الإنسان والقطرة» تشکیل یافته است. ظاهراً تألیف رشحات البحار، مقدم بر تألیف شذرات المعارف بوده، چرا که مؤلف در شذرات المعارف به آن اشاره فرموده اند (معرفه ۱۵۷). این کتاب توسط فرزند بزرگوار ایشان، حضرت آیه الله محمد شاه آبادی دامت برکاته ترجمه شده است.

□ **مفتاح السعادة فی احکام العبادة**؛ این کتاب که رساله عملیه ایشان است و به زبان فارسی نوشته شده، در سال ۱۳۵۸ ق. در تهران به چاپ رسیده است.

□ **حاشیه بر نجات العباد**؛ این کتاب حواشی آیه الله العظمی شاه آبادی بر رساله نجات العباد صاحب جواهر است و حاوی متفرعات فقهیه می باشد و در سال ۱۳۶۶ قمری توسط انتشارات بوذرجمهری تهران به چاپ رسیده است.

□ **رسالة العقل والجهل**.

□ **چهار رساله در نبوت و ولایت عاقله و خاصه**.

□ **منازل السالکین** که در هزار منزل نوشته شده است و از آنجا که مؤلف در شذرات المعارف از آن نام برده اند (معرفه ۱۱۵)، معلوم می شود تألیف آن مقدم بر کتاب شذرات بوده است.

□ **حاشیه بر کفایة الاصول**.

□ **حاشیه بر فصول الاصول**.

□ **رساله در رجوع و طلاق رجعی**.

□ **رسالاتی در نحو و علم بلاغت (معانی و بیان و بدیع)**.

□ **رساله در جفر**

و دهها کتاب و رساله دیگر.

لازم به ذکر است که بخش عمده ای از تألیفات آیه الله العظمی شاه آبادی بعد از فوت ایشان در اختیار امام خمینی (ره) که اجل تلامیذ آن عارف کامل بوده اند قرار داشت که متأسفانه در حمله ساواک به کتابخانه امام در سال ۱۳۴۳ و در ایامی که امام راحل (ره) در تبعید بودند ربوده شده است.

سرانجام این فقیه پارسا و عارف بزرگ و مجاهد فی سبیل الله در روز پنجشنبه سوم صفر سال ۱۳۶۹ قمری مطابق با سوم آذر ۱۳۲۸ شمسی، پس از ۷۷ سال حیات با برکت، به لقای پروردگار خویش شتافت و در شهرری در مرقد مطهر حضرت عبدالعظیم (ع) در کنار مقبره شیخ ابوالفتح رازی مفسر کبیر قرآن، چهره در نقاب خاک کشید. تغمّده الله برحمته.

□ معرفی کتاب شذرات المعارف

یکی از آثار ارزشمند آیه الله العظمی میرزا محمد علی شاه آبادی، کتاب شذرات المعارف است که به فارسی نگاشته شده و اولین بار در زمان حیات مؤلف عالیقدر آن در اردیبهشت ۱۳۲۵ شمسی به چاپ رسیده است و به نظر می رسد انگیزه تألیف آن، بیان سلسله معارفی بوده است که با توجه به آسیب ها و مشکلات و آفات که مسلمین به آن مبتلا شده بودند، راهکارهای عملی و سیاست های اصلاحی را در زمینه عده و عده، مبتنی بر حقائق عمیق و گسترده اسلام به مسلمانان نشان دهد.

«السُّنْدَر» به معنی تگه های طلا است که از معدن طلا به دست می آید؛ و نیز مهره هایی که در وسط رشته مروارید به فاصله معینی می گذارند.

همچنین مروارید کوچک از دیگر معانی آن است. شَذَرَة یا شَذَرَة، واحد الشَّذَر و به معنی یکی از تکه‌های طلا است و شَذرات و شَذور جمع آن است. بنابراین شذرات به معنی قطعه‌های طلا یا مروارید است و شذرات المعارف یعنی تکه‌های طلایی معارف یا معارف طلایی. نام دیگر این کتاب «مرام الاسلام» است و مرام از ماده رَامَ یُؤْم به معنی اراده کردن است و یا احتمالاً همان مفهوم فارسی آن یعنی شیوه و روش و عقیده و مسلک مورد نظر بوده است و در هر صورت، وجه تسمیه این کتاب به شذرات المعارف، اشتمال آن بر قطعه‌هایی از معارف اسلام است که ارزش فوق العاده داشته و لازم است همچون تکه‌های مروارید، مورد توجه قرار گیرد. در اینجا لازم می‌دانیم ضمن بیان انگیزه اقدام به نشر این کتاب، چند تذکر مهم را به خوانندگان گرامی ارائه نماییم:

۱. بدون تردید انگیزه اصلی از اقدام به تصحیح و نشر کتاب شذرات المعارف، بسط و گسترش آموزه‌هایی بوده است که از خامه عارفی بزرگ و فقیهی مجاهد تراوش نموده است و اینک پس از نیم قرن از غروب خورشید فروزانی که روح خدا، حیات روحانی خویش را مرهون او می‌دانست و روحی به لطافت و ظرافت او نیافته بود، و در هنگامه‌ای که بزرگ‌ترین نیاز جوامع بشری، دستیابی به دستورات و آموزه‌های ناب عرفانی و اخلاقی و اجتماعی اسلام است، نشر و بسط معارف برجای مانده از این اسطوره احرفی و عرفانی قرن، رسالتی بود که بر دوش ما سنگینی می‌نمود.

۲. بی شک شناختن آراء و بررسی افکار آیه الله شاه آبادی از آن جهت ارزش مضاعف پیدا می‌کند که این آراء، سهم ویژه‌ای در شکل‌گیری افکار رهبر کبیر انقلاب اسلامی، امام خمینی قدس سره داشته است و در واقع این آراء به نوعی زیربنای فکری و اعتقادی انقلاب اسلامی به حساب می‌آید و در واقع برای شناخت ریشه‌های انقلاب اسلامی ایران ضروری است که آراء معظم له را با دقت موشکافانه مورد بررسی و مذاقه علمی قرار دهیم.

۳. نشر کتاب به دلیل فاصله زمانی آن از زمان تألیف تا کنون، نثری

نسبتاً قدیمی و در بسیاری از بخش‌ها به دلیل تخصصی بودن مطالب آن، همراه با اصطلاحات وزین حوزوی است که به هرحال علیرغم فارسی بودن متن کتاب، فهم آن برای افراد ناآشنا به اصطلاحات حوزوی، سنگین و مشکل می‌نماید. اما علیرغم موارد مذکور، دست‌اندرکاران تحقیق و تصحیح این کتاب ارزشمند، رسالت خود را در این مقطع در این دانسته‌اند که هیچ گونه تصرفی در متن کتاب به عمل نیاورده و هم خود را مصروف حفظ امانت و صیانت از مکتوبات معظم له نمایند و بر این اساس به هیچ روی در صدد ویراستاری کتاب و یا شرح و توضیح عبارات مغلق و فرازهای سنگین آن برنیامده‌اند. امید است در آینده‌ای نزدیک، علماء و دانشمندان با شرح‌ها و حواشی علمی و متقن که بر اساس ادبیات روز و همراه با متنی روان تنظیم گردیده باشد، فهم این اثر نفیس را برای عموم مشتاقان آسان‌تر نموده و استفاده بهتر از این معارف والا را برای اقشار فرهنگی غیرآشنا با متون و اصطلاحات حوزه تا حد ممکن تسهیل نمایند.

۴. به خوانندگان گرامی توصیه می‌شود به منظور آشنایی با نحوه تصحیح این کتاب و علامت‌گذاری‌های این نسخه مصحح، پیش از آن که به مطالعه خود کتاب بپردازند، گزارشی را که در پایان کتاب (پیوست ۳؛ صفحه ۱۸۷ به بعد) با عنوان «نسخه‌شناسی کتاب شذرات المعارف» آمده است مطالعه کنند و سپس به مطالعه متن اصلی کتاب بپردازند.

۵. با توجه به دربرداشتن علوم مختلف که مؤلف گرانقدر در این کتاب ارزشمند آورده‌اند و معارف اسلام را در هریک از شاخه‌های عرفانی، اخلاقی، اعتقادی، فلسفی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی بطور مبسوط مورد بحث قرار داده‌اند، شایسته است علماء و دانشمندان و متخصصین هر رشته به مقتضای تخصص خود به بررسی و شرح آراء و نظرات این عارف فقیه و متکلم آگاه بپردازند و با انتشار کتاب‌ها و مقالات و پایان‌نامه‌ها، گامی در جهت معرفی افکار ناشناخته این عالم بزرگ بردارند. بنیاد علوم و معارف اسلامی دانش پژوهان از همین فرصت استفاده کرده و با عرض ادب به

محضر تمامی عالمان و فضلاء حوزه و اساتید محترم دانشگاهی، از آنان می‌خواهد که این دعوت را اجابت نموده و در این راه با کوششی فراگیر و همتی مضاعف وارد میدان شوند و تشنگان معارف الهی را از این بحر موج بهره‌مند نمایند.

■ ۶. در اینجا لازم است یاد و خاطره عالم ربانی و مجاهد شریف، شهید آیه الله حاج شیخ مهدی شاه آبادی (ره) را گرامی بداریم که علیرغم مشکلات فراوانی که از ناحیه رژیم پهلوی متوجه ایشان بود و منزل و مسجد و کتابخانه ایشان، سال‌های متمادی به کرات مورد حمله عوامل منحوس ساواک قرار داشت و زمان‌های طولانی از عمر شریف خود را در زندان و تبعید گذرانیدند، توانستند نسخه‌های خطی این کتاب و برخی دیگر از آثار برجای مانده از والد معظم خود را جمع آوری کرده و با نهایت دقت از آنها محافظت نمایند و آنها را از دستبرد غارتگران دین و فرهنگ کشور در امان بدارند تا به سرنوشت دیگر آثار آن عارف کامل که توسط رژیم پهلوی ربوده شد دچار نگردد؛ و هم اینک که بخشی از زحمات آن خدمتگزاران راستین اسلام و آن دو عالم ربانی به ثمر می‌نشیند امید است روح بلندشان از انتشار این اثر خشنود گردد و ما را مشمول ادعیه زاکیه و شفاعت خود قرار دهند و اگر قصور و اهمالی در انجام این وظیفه وجود داشت بر ما ببخشایند.

■ ۷. «معاونت پژوهشی بنیاد علوم و معارف اسلامی دانش پژوهان» که کار تصحیح، تحقیق و تعلیق سایر آثار این فقیه بزرگ و عارف کامل، و همچنین والد معظمشان - مرحوم آیه الله العظمی میرزا محمد جواد اصفهانی - را در دست اقدام دارد آرزو دارد بتواند در پرتو الطاف حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف، در آینده نزدیک آثار دیگری از آن عالمان بزرگ را که در شاخه‌های مختلف علوم اسلامی تألیف نموده‌اند، در دسترس علاقمندان قرار دهد و در این راه، راهنمایی‌ها و نظرات همه شیفتگان معارف الهی را ارج می‌نهد. والحمد لله.

بنیاد علوم و معارف اسلامی دانش پژوهان

سوم آذر ۱۳۸۰، هشتم رمضان ۱۴۲۲

شذره اول

(شذرة المرام)

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمِلُكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ
وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ [وَهُدًى وَرَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ]^۱

[مقدمه]

مدّت زمانی است^۲ که مملکت اسلام مبتلا به امراض مُزمنه و مُهلکه شده ، از انتشار عقاید باطله و اخلاق رذیله و افعال قبیحه ؛ به حدّی که نمی توان جامعه را نسبت به انسانیت داد ، فضلاً عن الاسلامیّة ، و روز به روز در شدّت و فشار آن امراض است تا رفته رفته مزاج آن را بالکلیّه فاسد و اسمش را مانند رسمش محو نماید ؛ نَعُوذُ بِاللّهِ مِنْهُ .

در این موقع مشاهده می شود که جمعی از متدینین در محافل و مجالس ، اظهار دردمندی و تأسّف بر اسلام می نمایند ولی غافل از اینکه باید درد رامعالجه نمود و مذاکره مرض و تعداد آن ، معالجه درد نخواهد بود و چون راه علاج ، بعد از دانستن سبب مرض است ، پس اگر نظر عمیقانه بفرمایی ، می یابی که اسباب مُمرضه^۳ چند چیز است :

۱. یونس / ۵۷ ؛ یعنی : « ای مردم ، به یقین برای شما از جانب پروردگارتان ، اندرزی و درمانی برای آنچه در سینه هاست (یعنی درمان برای بیماریهای روحی و درونی شما) و رهنمود و رحمتی برای گروندگان (به خدا) آمده است . »
۲. حدود زمانی این تألیف ، سال ۱۳۲۰ شمسی بوده که اوضاع فرهنگی ، سیاسی و اجتماعی ایران در آن هنگام بسیار نابسامان بوده است .
۳. اسباب مُمرضه : علل پیدایش بیماری .

الشَّذَرَةُ ۱ الأولى

توضیح مَرَامِ الإسلامِ فِي شِفَاءِ صُدُورِ الْأَنَامِ^۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

۱. « شَذَرَةُ » و « شَذَرَةُ » به معنای یک قطعه طلا یا مروارید است و جمع آن « شَذَرَات » می باشد و مؤلف ، با نامگذاری این کتاب گرانقدر به « شَذَرَات المعارف » ، دستورات سازنده اسلام را به گوهرهایی تابناک تشبیه کرده اند که راهگشای هر مسلمانی است که خواهان سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت باشد .

۲. از این شذره به اعتبار همین عنوان اولیه آن ، در برخی از قسمتهای این کتاب به « شذرة المرام » تعبیر شده و در بعضی از نسخ ، از آن با عنوان جزوه « شفاء صدور الأنام » نام برده شده است . در مورد « شذرة المرام » مطالب مهم و قابل توجهی در پیوست ۲ همین کتاب آورده شده است .

[اسباب مُخْرِضَة مسلمین]

[۱- غرور]

اول : غرور مسلمین به حَقَّانِیت خود ، که منشأ تحویل دادن میدان دعوت است به مُعاندین ، و موجب قناعت نمودن به اسلام انفرادی و ترک تبلیغات و امر به معروف و نهی از منکر شده ؛ چنانچه غرور به شفاعت ، منشأ ارتکاب انواع رذائل اخلاقیّه و اقسام معاصی کبیره گردیده ، به حدّی که افتخار به اشتها به آن می نمایند ، با اینکه غرور به اسلام و [غرور به] شفاعت ، منجر به حرمان از هر دو خواهد شد ، زیرا که سیر کفر و فسق در ارواح ، آسرع است از سیر ویا در آبدان .

خلاصه ؛ قرآن مجید با اسلام انفرادی مناسبت ندارد ، زیرا که قرآن نمی فرماید به تنهایی نمازکن ، بلکه علاوه بر آن ، تولید نمازگزار و اقامه صلوٰه را در عهدۀ مسلمین گذارده . قرآن نمی فرماید تنها تحرّز از زنا نما ، بلکه علاوه [بر آن] ، حفظ عقد و منع از وقوع زنا را در عالم ، از وظایف ما مقرر فرموده ؛ چنانچه غرور به حیات و زندگانی دنیوی امروزه که از رَشَحَات حیات دشمن است ، منشأ تحویل دادن ابواب صنایع و حَرْف و طُرُق اعاشه^۱ ، به آنها شده و حال آنکه اگر ملاحظه بفرمای ، خواهی یافت که این حیات ، همان حیات حیواناتِ مذبوح است ، که قوّه حیاتِ ذابح ، آن را به این مرتبه رسانیده و البته چنین حیاتی باقی نخواهد ماند و به اندک زمانی روی به فنا و انعدام می رود .

۱. اعاشه : روزی رساندن ، زندگی کسی را اداره کردن .

[۲- یأس]

دوم : یأس از ظهور سعادت دینی و دنیوی است ؛ یعنی هرگاه سنجیده شود سعادت با قوّه عامله خود ، با اینکه اگر خود را از بحر اُجاج غرور خارج نموده [باشد] ، گرفتار چاه پرتباه یأس می نماید و خود را متوقّف [نموده] و از هرگونه تکلیف ، بَری و عَری دانسته ، با اینکه عالم مُلک ، دار تحصیل و تکمیل سعادت است به حَسَب دین و دنیا .

[۳- افتراق]

سوم : افتراق مسلمین و انفصام خیط اخوّت از میانه آنهاست به واسطه اختلاط با اجانب که موجب اضمحلال هریک شده معاشاً و معاداً ، حتّی آنکه اجتماعات مختلفه المسالک موجب ضعف و اختلال است ، فضلاً عن الانفراد ؛ و هر چه انفراد و افتراق بیشتر شود ، اختلال و انحلال شدّت نماید تا به سرحدّ انعدام همه جهات و حیثیّات رسد ؛ چنانچه حسّ اعداء این جهت را ، موجب هیجان و حرکت سریعۀ آنها گردیده و البته با این حالت حاضره ، اساس زندگانی دینی و دنیوی شما را برچیده ، مصداق آیه کریمه شریفه خَسِرَ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةُ ذَلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ^۱ خواهید گردید .

[۴- نداشتن بیت المال]

چهارم : نداشتن بیت المال است ؛ زیرا که معلوم است جریان اسلام در

۱. حج / ۱۱ ؛ یعنی : « در دنیا و آخرت ، زیان دیده و این همان خسران آشکار است » .

مُلک ، محتاج است به عِدّه و عُدّه ، ولذا خداوند عالم ، ايجاب زَكَوَات و اخماس و ساير حقوق ماليّه فرموده برای اداره نمودن اساس مقدّس اسلام .

[مرام اسلام]

الحاصل ؛ غروره حقانیت و حیاتِ عاریت و یأس از ظهور سعادت و افتراق مسلمین و نداشتن بیت المال [این چهارعامل] ، موجب تعطیل قوای عامله مسلمین شده و از وُصول به سعادت دینی و دنیوی محروم مانده‌اند ، ولی علّت العلل ، جهل به مرام اسلام است ، زیرا که اگر مرام اسلام ، معلوم ما بود و همان بعینه مرام ما مسلمین شده بود ، البته در اطراف آن کوشش نموده ، مقصود را انجام می دادیم و ما در اینجا مقصود و مرام را از ناحیه مقدسه اسلام ^۱ ، به موجب فرموده حضرت خاتم الرّسل صلی الله علیه و آله : **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي** ^۲ بیان

۱. در مورد ناحیه مقدسه اسلام ، توضیح مختصری را در پایان همین شذره آورده ایم .
۲. حدیث ثقلین از احادیثی است که ۲۴ نفر از صحابه ، آن را از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده‌اند و لذا از نظر علمای شیعه و اهل سنت از احادیث متواتر و قطعاً الصدور می باشد . ادامه این حدیث چنین است : **لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ** . یعنی : « من دو چیز گرانبها را برای شما گذارده‌ام : کتاب خدا و عترتم را که اهل بیت من هستند و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند » . بعضی از مصادر حدیث ثقلین عبارتند از : صحیح مسلم ۱۹۴/۲ ، مسند احمد بن حنبل ۱۸۱/۵ ، سنن ترمذی ۲۲۰/۲ ، خصائص امیرالمؤمنین (ع) - ص ۱۵ ، المعجم الكبير ۶۷/۳ به ۷ ، سند ، المعجم الصغير ۱۳۱/۱ ، طبقات ابن سعد ۱۹۴/۲ ، مشکل الآثار ۳۶۸/۴ .

می نمایم تا موجب شفای صدور آنام گردد . پس می گوئیم اسلام را دو مرام است :

اوّل ؛ حفظ اختصاص حکومت مطلقه به قرآن مجید .

دوّم ؛ حفظ اختصاص ولایت مطلقه به مقام مقدّس حضرت حجّه ابن

الحسن صاحب العصر و الزمان ؛

و چون نائل شدن به این دو مرام بزرگ ، منوط به استحکام روابط مذهبی است ، لذا باید قائلین این اساس ، اشخاصی بوده باشند که خود را از غرور و قناعت به اسلام انفرادی و افتراق و یأس و منع از حقوق واجبه الهیه که اسباب مُهلکه است مبرّئ و منزّه نموده و از روی واقع ، عهده دار و فداکار و وظائف مقررّه ذیل ، اصولاً و فروعاً بوده باشند ؛ بحول الله و قوته .

اصلاص

[اصل] اول : [خیط نبوّت و ولایت]

بسط معارف و حقایق دیانت در حدود ممالک اسلام که به منزله خیط ^۱ نبوّت و ولایت و ارتباط به مقام مقدّس ایشان و اجتناب از خلطه و آمیزش با اجانب [است] که فرموده : **وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا** ^۲ .

۱. خیط : ریسمان ، پیوند .

۲. آل عمران / ۱۰۳ ؛ یعنی : « و همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید » .

اصل دوم : [خیط اخوت]

توسعه اجتماعات مذهبی برای ارتباط و دوستی متدینین با یکدیگر که به منزله خیط اخوت است ، چنانچه فرموده : **وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا**^۱ ؛ تا به واسطه این دو خیط طولی و عرضی ، تحصیل لباس تقوی و جندالله نموده و لشکر کفر و نفاق و فساد را از عالم ، قلع و قمع نمایند .

فروع

[فرع اول] - ترغیب مردم به علماء اعلام و تشویق محصلین علوم دینیّه ، و ترمیم امر معاش آنها و فراهم کردن مؤسسات برای تعلیم معارف و اخلاق و احکام دیانت مقدسه اسلام ، که اصول انسانیت است ، به افراد جمعیت و اطفال آنها .

فرع دوم - استحکام اتحاد فیما بین علماء اعلام که یگانه طریق است برای حفظ اسلام و مسلمین ، تا در سایه این اتحاد ، پیروان ایشان در تحت دستور واحد ، بدون هیچگونه دغدغه و پریشانی خیال ، متحداً قیام الله نموده ، اعمال صالحه و اخلاق حسنه و عقاید حقّه را در میان مردم شایع

۱. ادامه همان آیه قبل ؛ یعنی : « و به یاد آورید نعمت خدا را بر خود ، زمانی که با یکدیگر دشمن بودید و خدا دل های شما را الفت داد و به واسطه نعمت خدا با یکدیگر برادر شدید » .

[کنند] ، و افعال قبیحه و صفات رذیله و عقاید باطله را از آنان دور سازند .

فرع سوم - تأسیس مجله دیانتی برای ترویج مقاصد مذهبی و افکار و اعمال جمعیت .

فرع چهارم - تأدب به ظاهر شرع ، و ترک مُحَرّمات مطلقاً و تعظیم شعائر اسلام و حضور در جماعات و اجتماعات اسلامیّه .

فرع پنجم - اقتصاد در امر معیشت ، و ترک قیود مُضَرّه که اهمّ مقاصد اسلام است .

فرع ششم - ایجاد شرکت از روی قواعد علمیّه برای ترقی تجارت مشروعه و صناعت و زراعت و ترویج آلبسه و اقمشه مصنوعه اسلامی و مملکتی .

فرع هفتم - ایجاد اساس مقتضی تمکّن دادن قرض الحسنه و سدّ باب قرض تنزیلی که موجب خرابی دنیا و دین است .

فرع هشتم - تعیین مشاغل مشروعه برای افراد بیکاره جمعیت و تمهید وسائل اعانت به ضعفاء و فقراء .

فرع نهم - دفاع از صدمات غیر مشروعه به حقوق افراد جمعیت و غیره .
فرع دهم - حضور در مصائب و تشییع جنازه مسلمین و سایر معاشرات اسلامیّه .

فرع یازدهم - حضور در هفته یک شب در مرکز مخصوص جمعیت ، برای تحصیل مهمّات مذهبی و مذاکرات اسلامیّه .

فرع دوازدهم - التزام هریک از معاهدین برای هدایت یک نفر که عمل به مواد مذکوره نماید .

فرع سیزدهم - ارجاع نمودن اختلافات حاصله فیما بین افراد جمعیت به هیئت رئیسه ، تا به طریق صلح که از مهمّات مقاصد اسلامیّه است تصفیه شود ، و الّرجوع به محاکم شرعیّه نمودن تا به موازین قضاوت ، فصل شود و رجوع به غیر آن ، موجب خروج از جامعه است .

فرع چهاردهم - تشکیل بیت المال از زکوات و آخماس و غیرهما ، در تحت قواعدی که موجب حفظ از حیف و میل بوده باشد به قسمی که تمام مدرّسین و محضّین و مبلّغین و غیرهم ، مُرتزّق از آن بوده باشند ، باملاحظه الْأَهَمُّ فَأَلْهَمَّ .

ناحیه مقدسه اسلام^۱

۱. مؤلف در پایان اغلب نوشته های خود در این کتاب ، عبارت « ناحیه مقدسه اسلام » را ذکر کرده اند و در مورد این که منظور و مراد دقیق ایشان چیست نیاز به بررسی بیشتری است ، لکن ظاهراً ایشان مرکز جهان اسلام که اداره و هدایت همه بلاد و مناطق توسط ولی فقیه و مجتهد جامع الشرایط در آن انجام می گیرد را با این نام مشخص نموده اند. همچنین برای آن طرح پرمفهومی را نیز طراحی نموده اند و در ذیل آن ، خود نیز مشخصاتشان را مرقوم فرموده و التزام به مقررات آن را عهده دار شده اند و در سند دیگری ، از تشکیل جمعیتی بالغ بر پنج هزار نفر که ارتباط به ناحیه مقدسه اسلام دارند یاد فرموده اند که تصویر هر دو سند در پایان همین کتاب آمده است . همچنین در رساله شرکت مخمّس نیز به گوشه هایی از وظائف و اختیارات رئیس ناحیه مقدسه اسلام اشاره فرموده و در صفحه ۶ همین شذره نیز به مقصود و مرام از ناحیه مقدسه اسلام اشاره داشته اند . در پیوست های ۱ و ۲ این کتاب ، مطالب زیادی در مورد ناحیه مقدسه اسلام آورده شده است . تحقیق بیشتر در خصوص ایده تأسیس ناحیه مقدسه اسلام را به عهده محقّقین دینی و مورّخین تاریخ معاصر ایران می گذاریم .

شذره دوم

[سیاست و فلسفه آن در اسلام]

معرفه [۱] ۱ - سیاست عبارت است از تدبیر در جریان مصالح نوعیه و منع از تحقق مفسد آنها، و چون تدبیر راجع به مصالح و مضارّ شخص بوده باشد ۲، اگر مُضَرّ به دیگران نیست تدبیر منزل خواهد بود و الاّ تزویر و تدلیس و شیطننت است؛ مثل سیاسات امروزه اعداء، که حقیقتاً شیطننت است و کلمه سیاست، تحریف شده ۳.

معرفه [۲] - تشریع احکام الهیه چون از جهت مصالح و مفسد واقعیه است، قوانین اسلام خواهد بود و چون تدبیر در جریان همان مصالح و عدم ظهور همان مفسد بوده باشد، سیاسات الهیه است و گاهی که مصلحت در نفس احکام بوده باشد، حقیقتاً تدبیر در اجراء حکم مولوئیت و لزوم انقیاد ۴ برای اوست و لذا این قسمت از احکام نیز سیاسات الهیه است برای ترقیات عباد به ارتباط و اتصال به آن مقام عالی ۵.

۱. شماره گذاری معرفه ها از مؤلف نیست. به همین جهت تمامی شماره های معرفه ها بین دو علامت [] آورده شده است.

۲. نسخه: و چون تدبیر راجع به مصالح و مضارّ شخص بوده باشد، اگر راجع به باطن است اخلاق می باشد و اگر راجع به امور ظاهره است، اگر مُضَرّ به دیگران نیست تدبیر منزل خواهد بود و الاّ تزویر و تدلیس و شیطننت است.

۳. نسخه: مثل سیاسات امروزه اعداء. پس حقیقتاً تحریف شده کلمه سیاست، بلکه آن را شیطننت باید نامید: يُحَرِّقُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ [مانده/ ۱۳]؛ یعنی: «کلمه ها را از مواضع خود تحریف می کنند» [].

۴. انقیاد: مطیع و تسلیم بودن.

۵. نسخه: فتدبیر فیه.

الشذرة الثانية

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ وَالصَّلَاةُ لِأَهْلَيْهَا وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهَا

قال الله تعالى ۱:

وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِإِذْنِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۲.

۱. نسخه: مؤلف گرانقدر در نسخه دوم کتاب، قبل از ذکر آیه شریفه، تیتیری را با عنوان سیاسات الإسلام فی ترویج الأحكام آورده اند.

۲. آل عمران / ۱۰۳؛ یعنی: «و نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان یکدیگر بودند. پس خداوند میان دل های شما الفت انداخت تا به لطف او با یکدیگر برادر شدید و شما بر پرتگاه آتش قرار داشتید که خداوند شما را رهانید. اینگونه خداوند آیاتش را آشکار می کند، باشد که شما راه یابید».

معرفه [۳] - حدود و دیات را که سیاسات اسلامیّه گویند، از جهت آن است که آنها تدابیر الهیه‌اند برای جلوگیری از منتهیات و پیشرفت اوامر، زیرا که معلوم است قصاص که اعدام شخصی است در مقابل اعدام شخص دیگر، اگرچه در ظاهر تکثیر معدوم شده، ولی حقیقتاً اعظم تدبیری است برای حفظ حیات نوع و جلوگیری از ارتکاب قتل نفوس؛ و لذا فرموده: وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ^۱، و البته وقتی که این حکم سیاسی - الهی جاری شود، از جهت حُبِّ ذات و حُبِّ بقاء، ممنوع خواهد شد از ارتکاب این فعل قبیح، و حفظ نفوس نماید.

[دین اسلام، دین سیاسی است]

معرفه [۴] - اغلب احکام واقعیّه نیز مشتمل است بر سیاست، مثل طهارت و صوم و صلوة و زکوة و حج و جهاد، و لذا می‌توان علی التّحقیق گفت که دین اسلام، دین سیاسی است.

معرفه [۵] - اعظم سیاسات برای نیل به مقاصد عالیّه، دو تدبیر است: یحی تحصیل عِدّه و دیگری تهیه عِدّه^۲، و چون مقصد راجع به نوع بوده باشد، تحصیل عِدّه مقدم است بر عِدّه، ولی در صورتی که مقصد راجع به شخص بوده باشد، البته عِدّه مقدّم است بر عِدّه، زیرا که به عِدّه، احداث داعی شود در دیگران، و به اطراف مقصد شخص متوجه شوند و الاّ عِدّه

۱. بقره / ۱۷۹؛ یعنی: «و برای شما در قصاص، حیات است ای خردمندان».

۲. مراد از عِدّه و عُدّه، «نیروی انسانی» و «امکانات و تجهیزات» است.

حاصل نخواهد شد، و چون در شذرة المرام^۱، توضیح مرام اسلام شد و معلوم شد که مرام اسلام، مرام نوعی است، پس البته در این مقام، سیاست عِدّه مقدم است بر سیاست عُدّه، و بالجمله کلام در دو مقام است:

[سیاست اول: سیاست عِدّه]

معرفه [۶] - اول در سیاست عِدّه: لَا عِدَّةَ إِلَّا بِالْأَخْوَةِ^۲ زیرا که عدد اگر چه فوق حدّ نهایت بوده باشد ولی مادامی که مرتبط نشوند به خیط اخوت، در حکم غیریت و مباین است و البته جهات مباینه، مؤثر در یک جهت و محضّل یک مقصد نخواهد بود، چنانچه دانه های تسبیح، مادامی که به واسطه خیطی منتظم نشود، حرکت هیچکدام باعث حرکت دیگری نگردد ولی بعد از انتظام آنها به سبب خیطی، جنبش هریک موجب جنبش دیگران خواهد شد، و لذا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در صدر اسلام با ارتباط کثیری به مقام مقدسش به ایمان و اسلام، ممکن نشد که از وجود آنها استفاده بفرماید برای بسط مقصد اسلام، مگر به احداث خیط عرضی اخوت که آن کثرت را به وحدت آورد. چنانچه از خیوط طولیّه نساج نمی‌توان استفاده نمود که لباس عزّت یا ساتر عورت بوده باشد مگر به

۱. نسخه: و چون در جزوة شفاء صدور الأنام، توضیح مرام اسلام شد ... (همان طور که قبلاً توضیح داده شد از شذرة اول این کتاب در برخی از موارد با عنوان شذرة المرام و در برخی موارد دیگر به جزوة شفاء صدورالأنام، نام برده شده است).

۲. یعنی: «زیادی افراد یک جمعیت، مفید نیست مگر به همراهی دل‌ها و برادری»؛ به تعبیر دیگر، پشتوانه ملی تنها با اخوت و برادری و یکرنگی محقق می‌شود.

احداث خُیوط عرضیه، و از اینجا معلوم شد که اخوت از احکام سیاسیّه الهیه است برای اجراء مقاصد اسلامیه.

[معنای حقیقی اخوت]

معرفه [۷] - از آیه شریفه مستفاد می شود که اخوت به حسب حقیقت، الفت قلوب و ارتباط دلهای مؤمنین است به یکدیگر؛ چنانچه از اخبار به حسب آثار ظاهره آن است که فرموده اند: **أَنْ لَا يَسْلَمَكَ عِنْدَ النَّكَبَاتِ**^۱؛ یعنی برادر، کسی است که تو را در گرفتاری ها وانگذازد و در روایت دیگر به حسب آثار باطنه فرموده: **أَنْ يُحِبَّ لَهُ مِنَ الْخَيْرِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ وَيُكْرَهُ لَهُ مَا يُكْرَهُ لِنَفْسِهِ**^۲؛ یعنی بخواهد برای برادرش آنچه را برای خود می خواهد و نخواهد برای او آنچه را برای خود نخواهد.

معرفه [۸] - از تصدیق آیه شریفه بقوله تعالى: **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا**، و تزییل آن بقوله تعالى: **وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ** - الآیه، چنان مستفاد می شود که خداوند عالم، قرآن را که حبل الله است از عرش الرحمن نازل فرموده بر عرش اخوت انسان، تا فهمیده شود که مستقر قرآن و نوامیس الهیه، جامعه اخوت مسلمین است و البته نتوان قرآن عظیم را به انفراد نگهداری نمود، بلکه باید به ایادی متحده جامعه اخوت انسانیت، آن

۱. بخشی از یک حدیث که در مورد حدود و شرایط دوستی است. متن کامل آن در معرفه ۱۰ (صفحه بعد) آمده است.

۲. بخشی از حدیث نبوی در ارتباط با ارکان اخوت و حقوق سی گانه هر مسلمان نسبت به برادر مسلمان خود. متن کامل این حدیث در ابتدای شذره سوم آمده است.

را مانند تاج کرامت بر سر نهاد تا مایه افتخار دنیا و آخرت گردد.

[ارکان اخوت]

معرفه [۹] - چون هر عرشی و تختی مشتمل بر چهار گوشه و زاویه است و هر زاویه^۱ بر رکنی و قائمه [ای] مستقر است، پس گوئیم البته عرش اخوت مشتمل است بر زوایای چهارگانه^۲ انس و کمال و عزت و عون که امهات نوامیس عالم بشریت می باشد به حسب معاش و معاد، و از این جهت در فطرت، محبوب و حفظش لازم [است]؛ یعنی انسان انس طلب کمال خواه عزت پسند عون جوی، تحمل قرآن نموده که به توسط آن، مقاصد چهارگانه خود را اداره نماید تا به سعادت دنیوی و اخروی نایل گردد.

معرفه [۱۰] - هر زاویه بر قائمه [ای] استناد خواهد داشت، که ارکان اخوت بوده باشد، و آنها عبارت است از اخلاق چهارگانه؛ اول: وفاق و یکرویی؛ دوم: اتحاد و یگانگی؛ سوم: تواضع و فروتنی؛ چهارم: فتوت و جوانمردی^۳؛ کما قال المعصوم^۴:

لَا تَكُونُ الصَّدَاقَةُ إِلَّا بِحُدُودِهَا فَمَنْ كَانَ فِيهِ هَذِهِ الْحُدُودُ أَوْ شَيْئٌ مِنْهَا فَانْسِبُهُ إِلَى الصَّدَاقَةِ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْئٌ مِنْهَا فَلَا تَنْسِبُهُ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الصَّدَاقَةِ؛

۱. نسخه: و هر گوشه.

۲. نسخه: بر زوایای اربع.

۳. نسخه: چهارم: همت بلندی (علو همت).

۴. نسخه: کما قال المعصوم (ع) فی رواية عبدالله الحلبي المروية فی الکافی: لا تكون ...

- **أُولَئِكَ**: أَنْ تَكُونَ سَرِيرَتَهُ وَعَلَانِيَتَهُ لَكَ وَاحِدَةً ،
 ○ **وَالثَّانِيَةُ**: أَنْ يَرَى زَيْنَكَ زَيْنَهُ وَشَيْنَكَ شَيْنَهُ ،
 ○ **وَالثَّالِثَةُ**: أَنْ لَا يَمَيِّزَ عَلَيْكَ مَالٌ وَلَا جَاهٌ ،
 ○ **وَالرَّابِعَةُ**: أَنْ لَا يَمْنَعَكَ شَيْئٌ تَنَالَهُ بِقُدْرَتِهِ ،
 ○ **وَالْخَامِسَةُ**: وَهِيَ مَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالِ أَنْ لَا يُسَلِّمَكَ عِنْدَ السُّكَبَاتِ .^۱

[ناموس اول] : در ناموس اُنس و قائمه آن است

معرفه [۱۱] - بدان که انسان چون بر فطرت الهیه ، مفسطور است :
فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا^۲ ، البته صفت ذاتیه او عشق می باشد^۳ و لابد
 است از اُنس ، و از این جهت او را انسان گویند ، زیرا که کثیر الأُنس و
 شدید الأُنس است : **الْمُؤْمِنُ آَلِفٌ مَأْلُوفٌ**^۴ و لذا در مقام امتنان می فرماید : **خَلَقَ**

۱. ترجمه روایت : دوستی جز با حدود آن تحقق نمی یابد. پس کسی را که دارای این
 حدود یا بعضی از آن باشد نسبت دوستی بده و کسی را که دارای این حدود نیست
 دوست ندان. اول : آنکه ظاهر و باطن او با تویکی باشد. دوم : آنکه نیکی تو را نیکی
 خود و زشتی تو را زشتی خود بداند . سوم : آنکه ثروت و مقام ، او را نسبت به تو تغییر
 ندهد. چهارم : آنکه هرچه را که دسترسی به آن دارد ، از تو باز ندارد. پنجم : که محور همه
 این خصلت هاست آنکه تو را در گرفتاری ها و انگذارد . (مکاسب شیخ انصاری جزء اول صفحه
 ۱۴۰ ، با این تفاوت که به جای « مَالٌ وَلَا جَاهٌ » ، « وَلَايَةٌ وَلَا مَالٌ » ؛ و به جای « أَنْ لَا يَمْنَعَكَ شَيْءٌ » ، « أَنْ لَا
 يَمْنَعَكَ شَيْءٌ » آمده است) .

۲. روم / ۳۰ ؛ یعنی : « فطرتی که خدا مردم را بر آن سرشته است » .

۳. به معرفه ۱۸۰ از شذره ششم (ص ۱۲۷) و معارف بعدی آن مراجعه کنید .

۴. غرر الحکم ، رقم ۱۴۳۲ ؛ از علی (ع) ، همچنین : بحار الانوار ۶۴/۳۰۹ به نقل از

لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا^۱ .

معرفه [۱۲] - چون اُنس بر قائمه یکروی مستقر است ، لذا مذمت
 منافق ، آیه و روایه فوق حد احصاء^۲ می باشد و حقیقتاً نفاق ، یکی از حوائج
 مُعْظَمَه فطری عالم بشریت را مختل می نماید . پس معصوم در شرائط
 اخوت فرموده اند : **أَنْ تَكُونَ سَرِيرَتَهُ وَعَلَانِيَتَهُ لَكَ وَاحِدَةً** ؛ یعنی برادر باید باطن
 و ظاهرش با تو یکی باشد که منافق و دوروی نبوده باشد ، و معلوم است که
 انسان به شخص دوروی ، انس نخواهد گرفت^۳ ولی اگر از شر کسی بترسد
 و به جهت دفع شر او ، اظهار دوستی [کند] ، و مدح او نماید به چیزی که
 اعتقاد به آن نداشته باشد ، جایز است و آن را « مُدَارَاة » گویند و ادله تقیه
 نیز حاکم به جواز آن است ، نه این که مانند بعضی از اهل زمان^۴ که به مجرد
 توهّمات یا دنائت طبع^۵ یا ضعف نفس ، مدح می نمایند کسانی را به اموری
 که اعتقاد به آن ندارند بلکه معتقد به خلافش می باشند و البته این قسم ،
 مُدَارَاة نخواهد بود و جایز نیست .

شهاب الأخبار ، از رسول خدا (ص) ؛ یعنی : « مؤمن ، اهل الفت و اُنس است . انس
 می گیرد و می شود با او انس گرفت » ، (**الْمُؤْمِنُ آَلِفٌ مَأْلُوفٌ مُتَعَطِّفٌ**) .

۱. روم / ۲۱ ؛ یعنی : « از خودتان برای شما همسرانی آفرید تا با آنان آرام گیرید » .

۲. فوق حد احصاء : غیر قابل شمارش .

۳. نسخه : یعنی منافق و دوروی نبوده باشد زیرا به واسطه نفاق ، انس حاصل نشود و

یکی از حوائج معظمه عالم بشریت که فطری اوست مختل خواهد گشت .

۴. نسخه : اهل این زمان .

۵. نسخه : دنائت طبیعت .

[ناموس دوم] : در ناموس کمال وقائمه آن است

معرفه [۱۳] - بدان که انسان علاوه برآنکه عاشق کمال است ، در معاش و معاد محتاج به علم و عمل است ، و لذا مورد عنایت قوّه عاقله و عامله شده ، حتّی آنکه از امتناع تعیش طفل بدون علم و عمل امتصاص و ازدرداد^۱ إِلَّا قَلِيلاً ، فَضْلاً عَنِ التَّوَلُّدِ وَ التَّوَالِدِ ، ما را ارشاد می فرماید به کمالات و عملیات صنایع ، و معلوم می سازد که اختلال در امر معاش از جهت فقدان کمال علم و عمل صنایع می باشد ، و معلوم است این معیشت فعلی که از رَشَحَات معیشت دشمن است ، البته باقی نخواهد ماند و محکوم خواهیم شد به انعدام ، بلکه کمال علم و عمل دشمن و قوّت حیات او و تدبیر در جریان تجارتش ، موجب تعطیل قوای عامله و نقص در ما شده ، علماً و عملاً ، نظیر قوّت حیات ذابح که مذبح را به آن مقام رسانیده و با وجود آن ، به همان حرکت تقلّصی^۲ قانع است و جست و خیزی می نماید ، غافل از آنکه به اندک زمانی فانی خواهد گشت .

معرفه [۱۴] - بعضی از غفله و جهله را مشاهده می نمائیم که تشکر می کنند از این که صنایع دشمن ، آنها را اداره نموده و می گویند خداوند عالم ، آنها را خر و حمّال ما قرار داده ولی اگر به نظر مُنصفانه متوجه شوند ، می فهمند حمّال کسی است که پنبه را یک مَن ، شش قِران به دشمن می دهد و یک مَن ششصد تومان یا متجاوز ، از او می خرد . حال مشاهده کن ببین

۱. امتصاص و ازدرداد : مکیدن و بلعیدن شیر .

۲. حرکت تقلّصی : حرکت مذبحخانه (تقلّص فی العلم : در علم زیاد پیشرفت نکرد) .

خرکیست ؟ و آیا این نعمت است که آن را تشکر کنی ؟ یا آنکه از جهت عدم اِعمال قوّه عاقله و عامله ، خود را مورد انتقام خداوند کرده ایم و باید استغفار نموده و عرض کنیم^۱ : رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ اغْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا وَ إِنَّنَا لَنَمُتُّغْفِرُ لَنَا وَ تَرْحَمُنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ^۲ و تغییر دهیم بی حسی را به حس ، و بی غیرتی را به غیرت ؛ و آیه شریفه : وَ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ^۳ و آیه شریفه : وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ^۴ را به موقع اجرا گذارده ، و کفّار را در اَمْتَعه^۵ آنها کشته ، و به ترک مخالطه و مراوده بر آنها خشم نمائیم^۶ و حس حاجت را منظم^۷ عالم خود گردانیده ، و در این مقام برآییم^۸ که اَمْتَعه مسلمین را مغتنم [دانسته] و حوائج را به خود آنها و در خود آنها اداره نمائیم .

معرفه [۱۵] - چون یافتی زندگانی مُلکی امدی^۹ اداره نشود بدون علم

۱. نسخه : و باید استغفار نمایی و عرض کنی ... و تغییر دهی ...

۲. یعنی : « پروردگارا ما برخویشتن ستم کردیم و به خطاهای خود اقرار می کنیم و اگر تو بر ما نبخشائی و به ما رحم نکنی ، مسلماً از زیانکاران خواهیم بود » . (اقتباسی از آیه ۲۳ / اعراف) .

۳. توبه / ۷۳ ؛ یعنی : « با کفار و منافقین جهاد کن و بر آنان سخت بگیر » .

۴. نساء / ۹ ؛ یعنی : « آنها را بکشید هر کجا که آنان را یافتید » .

۵. اَمْتَعه : کالاهای (جمع متاع) .

۶. نسخه : خشم نمایی ...

۷. منظم : (به صیغه اسم فاعل) تنظیم کننده .

۸. نسخه : و در این مقام برآیی که ... اداره نمایی .

۹. امدی : موقت .

و عمل، البته خواهی فهمید زندگانی عالم آخرت که ابدی است بدون علم و عمل اداره نشود، و لذا فرموده: **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ**^۱، آیة الْعَالِمُونَ الْعَامِلُونَ.

معرفه [۱۶] - علم و عملی که موجب فلاح و رستگاری آن عالم است، باید مناسب همان عالم بوده باشد که معرفت و شناختن مبدأ و معاد است^۲، و الا دانستن امور دایرة فانیه، فلاح را نشاید، چنانچه اعمالش باید به دستور عالم به مناسبات اعمال با آن عالم بوده باشد تا از اعمال صالحه، جنت قصور و لحم طیور و شراب طهور و زواج حور، سطحه سادة ملکوت علیا، آباد شود و از ترک معاصی حفظ میل و اشتها باعث التذاذ به آنها گردد^۳: **وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُهُ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ**^۴ که بدون این دو امر، عالم آخرت منظم نخواهد گشت.

معرفه [۱۷] - الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ! مسلمین که خود را محتاج به دو علم و دو عمل می دانند در آبادی مُلک و ملکوت، چه شده که خود را

۱. مؤمنون / ۱ و ۲؛ یعنی: «به راستی که مؤمنین رستگار شدند، همانان که در نمازشان خاشع و فروتن هستند».

۲. نسخه: **معرفه [۱۶]** - علم و عملی که موجب فلاح و رستگاری آن عالم است باید مناسب همان عالم بوده باشد که معرفت امور ذاتیة باقیه و شناختن حقایق و معرفت حقیقة الحقایق که موجد کل است و الا دانستن امور...

۳. نسخه: باعث التذاذ به آنها خواهد شد.

۴. یعنی: «و برای شما در بهشت هرچه که دل ها آن را بخواهند و دیدگان را خوش آید وجود دارد». (اقتباسی است از آیه ۷۱/ زخرف).

مصدق **خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ** نموده اند^۱ و زندگانی اساسی خود را از دست داده و از خواب غفلت بیدار نمی شوند که فکری برای زندگانی عالمین نمایند؛ و البته اشخاص محتاج بی اساس، روز به روز قبایح اعمال و فساد اخلاق آنها در تزايد خواهد بود، نعوذ بالله.

معرفه [۱۸] - چون ناموس کمال بر قائمه یگانگی و اتحاد استناد دارد لذا مدح آن آیه و روایة بسیار است^۲ **كَمَا أَفَادَ الْمَعْصُومُ (ع) فِي شَرَايِطِ الْأُخُوَّةِ: أَنْ يَرَى زَيْنَكَ زَيْنَتُكَ وَشَيْنَكَ شَيْنَهُ** یعنی برادر کسی است که زینت تو را زینت خود بداند و زشتی تو را زشتی خود بشمارد و معلوم است چنین حالی حاصل نشود مگر به اتحاد و یگانگی. پس کوشش کند در رفع نقص و ایجاد کمال در تو.

[ناموس سوم]: در ناموس عزت و قائمه آن است

معرفه [۱۹] - بدان که انسان علاوه بر آنکه بالفطره، خودخواه و عزت پسند است، در اعاشه محتاج به عزت خواهد بود، و لذا اشخاصی که در میان مردم، معزز نیستند مثل فقراء و غریاء و غیرهما، در نهایت عُسرت، گذران می نمایند و ابواب طُرق معاش - حتی قرض - بر آنها مسدود است، با اینکه شخص عزیز بسا مدتی از عمر خود را به قرض، تعیش می نماید و در نهایت سهولت است.

۱. نسخه: خود را مصداق **خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ** ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ نموده و زندگانی اساسی...؛ [حج / ۱۱؛ یعنی: «در دنیا و آخرت زیان دیده است، این همان زیان آشکار است»].

۲. نسخه: آیه و روایة فوق حدّ احصاء است.

معرفه [۲۰] - چون ناموس عزت برقائمه تواضع و فروتنی مستقر است، لذا آیه و روایه تأکید به تواضع فرموده‌اند^۱ و معصوم علیه السلام در شرائط اخوت تصریح فرموده‌اند: *أَنْ لَا يَغَيِّرَهُ عَلَيْكَ مَالٌ وَلَا جَاهٌ*^۲؛ یعنی برادر باید به واسطه حصول مال و جاه، حالش نسبت به تو متغیر نشود و بر تو تکبر نکند و معلوم است که متکبر، سلب عزت از تو نماید؛ بلکه باید متواضع باشد تا حفظ عزت، بلکه ایجاد عزت در تو بفرماید.

[ناموس چهارم] : در ناموس عون و قائمه آن است

معرفه [۲۱] - بدان که انسان چون حس حاجت می‌کند^۳، در صدد موجبات رفع آن برآید و تمام تنظیمات عالم و صنایع مستحدثه، خصوصاً صنایع خارجه که محیرالعقول ایرانی‌ها است، از روی حس حاجت بوده و خواهد بود؛ بلکه حیوانات چون این شعور به حاجت در آنها فی الجمله هست، به مقدار آن در صدد رفع آن می‌باشند، چنانچه دسته‌های طيور و گله‌های وحوش در زمستان از سردسیر به گرمسیر [کوچ می‌کنند] و در تابستان بعکس زمستان، و هکذا قراول‌های آهوان و انتظامات زنبور عسل و غیرها، دلیل حس حاجت است در آنها^۴.

۱. نسخه: لذا آیه و روایه امر به تواضع فوق حد احصاء شده.

۲. نسخه: مَالٌ وَلَا وَلايَةً.

۳. نسخه: حس احتیاج می‌کند.

۴. نسخه: در نسخه دوم در اینجا معرفه‌ای آورده شده که بخش‌هایی از آن ناخواناست و به همین جهت آن را در متن اصلی کتاب نیاوردیم. این معرفه چنین است:

معرفه [۲۲] - چون معلوم است رفع این احتیاجات علماً و عملاً در عهده یک نفر بشر نخواهد بود، ولو^۱ یک نفر عالم به صنعت نجاری و بنائی و زرگری و ساعت سازی و خیاطی و [غیره] بوده باشد، البته نتواند قیام و اقدام به عملیات آنها بنماید، و لامحاله از روی همان حس احتیاج، تشکیل اجتماعات و معاونات داده و می‌دهد، تا معاوضات بین اعمال واقع شود و هریک قیام به حاجتی از حوائج بنمایند و بدین واسطه که حس احتیاج، موجب فتح باب معاونات و اجتماعات است، می‌گویند انسان مَدَنِي الطَّبَع است.

[حس تمدن، حس تدین]

معرفه [۲۳] - حس تمدن انسانی مقتضی قیام به حاجتی است در مقابل اقدام دیگری به حاجت آن، مثل آنکه نجاری در مقابل بنائی و غیرهما واقع شود. اما حس تدین که به واسطه زحمات انبیاء علیهم السلام در بشر ایجاد شده، مقتضی قیام به حاجت برادر است ولو حاجتی در مقابل آن نبوده باشد، و لذا ناموس عون برقائمه همّت عالیّه انسانیت مستقر گردیده و حَتّ

معرفه - چون حس حاجت، منظم است لذا از جمله تدابیر حلیه دشمن، تعطیل این حس است و فتح باب تجارت که مقصد اعداء است برای خاموشی همین حس است و نزاعات دنیا و (...) امر برای اختصاص تجارت خانه و متجر است به آنها (...) مردم متجر (...) انقاس، اموال و (...) می‌باشد و چون تمام شود برای (...) استفادۀ ابدالی بطور سهولت از آنها بنمایند مانند عبد و اماء (...).
۱. نسخه: ولو فرض.

و ترغیب به آن در شریعتِ مُطَهَّره، فوق حدِّ احصاء است و معصوم علیه السلام در شرایط اخوت می فرماید: **أَنْ لَا يَمْنَعَكَ شَيْءٌ تَنَالَهُ بِقُدْرَتِهِ**^۱؛ یعنی باید برادر چیزی را که مقدور اوست از تو منع ننماید، به اینکه تو را در امورت به قدر مقدور، یداً و لساناً و مالاً و قدماً و قلماً و غیرها اعانت نماید، و البته این صفت از صاحبان همتِ عالیّه ظهور کند.

[حفظ نوامیس چهارگانه به واسطه قوائم چهارگانه]

[معرفه ۲۴]^۲ - الحاصل؛ برادر کسی است که به جهت وفاق و یکرویی با تو استیناس نماید و به جهت اتحاد و یگانگی، تکمیل تو و رفع جهل و نقص از تو بنماید و به جهت فروتنی و تواضعش، تو را عزیز دارد و به جهت فتوت و بزرگی همتش، تو را مساعدت نماید. چنانچه در آخر روایت به مجمع خصال اشاره فرموده: **أَنَّهُ لَا يَسْلَمُكَ عِنْدَ النُّكْبَاتِ**؛ یعنی: برادر کسی است که تو را وانگذارد در هر گرفتاری و نکبتی، از انفراد و جهل و ذلت و حاجت و غیرها. چنانچه اگر نظر فرمایی در کیفیت معاشرت انبیاء خصوصاً استیناس پیغمبر اکرم با جُهاال، که خداوند شهادت می دهد که: **إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ**^۳ و همچنین کوشش آن جناب در رفع جهل و تعلیم آنها به قسمی که می فرماید: **فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذِهِ** ۱. نسخه: **تَنَالَهُ قُدْرَتُهُ**.

۲. مطالب این معرفه در هر دو نسخه خطی کتاب، در ادامه معرفه قبل آمده است و به عنوان یک معرفه مستقل نمی باشد.

۳. قلم / ۴؛ یعنی: «و به راستی که (ای پیامبر) تو را خُلق و خویی والا است».

الْحَدِيثُ أَشْفَا^۱؛ و هکذا در اعزاز^۲ اهل ایمان کوشش می فرمود، به حدّی که اعزاز آنها را ردیف اعزاز خدا و رسول فرمود: **وَاللَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ**^۳ و هکذا در رفع حاجت تا به قسمی که ایثار می فرموده: **وَيُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَتَوَكَّنَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ**^۴ بیابی که اهمّ مقاصد انسانیت، حفظ نوامیس چهارگانه انس و کمال و عزّت و عون است به واسطه قوائم چهارگانه وفاق و اتحاد و تواضع و فتوت^۵.

معرفه [۲۵]^۶ - چون هر رکنی و قائمه مرکّب است از اجزائی، لذا

۱. کُهِف / ۶؛ یعنی: «نزدیک است ای پیامبر که خودت را به مشقت بیندازی اگر آنان ایمان نیاورند».

۲. اعزاز: شرافت، بزرگی و بزرگواری، قدرت و نیرومندی.

۳. منافقین / ۸؛ یعنی: «عزت از آن خدا و رسول او و مؤمنین است».

۴. حشر / ۹؛ یعنی: «و دیگران را برخود ترجیح می دهند اگر چه خود آنان محتاج باشند».

۵. نسخه: مؤلف در نسخه اول این کتاب، شذره دوم را در همین جا به پایان برده و عبارت **وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى** - ناحیه مقدسه اسلام را نیز به عنوان پایان بخش این شذره ذکر فرموده اند و حتی عبارت «بقیه در شذره ثالثه» را نیز بر آن افزوده اند؛ لکن در نسخه دوم کتاب مذکور که آن هم به خط مؤلف است، معارف ارزشمند دیگری در ادامه این قسمت وجود دارد که ما تمامی آن معارف را - اگرچه بخشهای مختصری از آن در شذره سوم بطور مبسوط تکرار شده است - در ادامه همین شذره دوم (در ۲۵ معرفه) آورده ایم.

۶. از معرفه ۲۵ تا پایان شذره دوم (معرفه ۴۹) در چاپ های قبلی کتاب شذرات نیامده است. ۵ معرفه از این معارف در ادامه بحث سیاست عده می باشد و ۲۰ معرفه دیگر مربوط به بحث سیاست عده است.

معصوم علیه السلام در روایت دیگر، اجزاء آن ارکان را بیان فرموده که: **إِنَّ لِّلْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِينَ قَلْبُونَ حَقًّا لَا بَرَاءَةَ لَهُ مِنْهَا إِلَّا بِأَدَانِهَا أَوْ الْعَفْوِ عَنْهَا**؛ یعنی: برادر مؤمن را بر برادر مؤمنش سی حق است که خلاصی نجوید از آنها مگر به اداء آن حقوق سی گانه یا عفو صاحب حق از آنها^۱.

[معرفة ۲۶] ۲ - پس گوئیم رکن اول [از ارکان اخوت] ۳ مرکب است از [چند ۴] جزء مهم ۵:

۱. متن کامل حدیث فوق و سند آن و شرح این حقوق سی گانه به تفصیل در ابتدای شذره سوم (معرفة ۵۰) آورده شده است.

۲. معرفه‌های ۲۶ و ۲۹ اشاره اجمالی به درجات و اجزاء قائمه وفاق دارد که بحث تفصیلی آن، کل شذرات ۳ و ۴ این کتاب را شامل می‌شود. ضمناً در نسخه خطی کتاب، مطالب ۴ معرفة ۲۶ تا ۲۹ در ادامه معرفة ۲۵ آمده و معارف مستقل نیستند.

۳. منظور از رکن اول از ارکان اخوت، همان «قائمة وفاق» می‌باشد (معرفة ۱۰).

۴. مؤلف در اینجا هیچ تعدادی را برای اجزاء قائمه وفاق ذکر نفرموده و جای آن را خالی گذاشته‌اند لکن تعداد اجزاء (و یا به تعبیر دیگر مؤلف: درجات و مراتب) این قائمه بر اساس مطالبی که در معرفه‌های بعدی همین شذره آمده ۶ مورد و بر اساس معارفی که در شذره‌های ۳ و ۴ آورده شده ۷ مورد و بر اساس نسخه دیگری که متن آن در پاورقی بعدی آورده شده ۱۰ مورد است و به نظر می‌رسد تعداد ۷ مورد که در نسخه اصلی کتاب آمده و مؤخر از دیگر نسخه‌هاست، از نظر مؤلف معتبرتر باشد.

۵. نسخه: [معرفة ۲۶] - پس گوئیم از برای قائمه وفاق که رکن اول اخوت و حافظ ناموس اُنس و انسانیت است درجاتی است؛ اول آن که چون تحفه و هدیه به سوی او فرستی قبول نماید و رد نکند. دوم چون او را دعوت نمایی اجابت کند. سوم آن که در صورت تمکن جبران نماید که شهادتش بر اُنس بیشتر است. چهارم که ارفع است از سابق حفظ دوستی است و منظور داشتن آن است اگرچه بالفعل آثاری از

[جزء اول]: **أَنَّ يَغْفِرَ زَلَّتَهُ** یعنی اغماض کند و چشم بپوشد از لغزش [او]، و این مطلب در صورتی محقق شود که شخص به روی بدکردار نیاورد زشتی آن را و از دل خود هم بیرون نماید تا [مصدق] (...) حَقْد^۱ نبوده باشد که آخرین مرتبه انسانیت است و موجب آتش خواهد بود، چنانچه مقام غَفَارَتِ حضرت احدیت مقتضی است [که] عبادِ موَحَّد، صاحبان اخلاق حسنه و اعمال صالحه را به واسطه سیّئاتی که از ناحیه ملکه طغیان از آنها ظهور نکرده، قبل از این که آنها را مورد مؤاخذه [قرار دهد] و محاسبه فرماید از آنها بگذرد، خصوصاً هرگاه موفق به توبه شوند؛ بلکه بعضی از کُمَلین اهل توحید که صاحبان اخلاق حسنه و اعمال صالحه بوده باشند و به واسطه آن خود را محبوب حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله کرده‌اند، چون آن حضرت مقامش محبوبیت است در نزد خداوند که: **يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ**^۲، هرگاه از چنین اشخاصی سیّئاتی ظهور کند که البته ملکه

برادر خود مشاهده نکند ولی آثار سابق را فراموش نکند. پنجم آن که حلیله و ناموس او را خیانت نکند و بر دیگران نیز بپوشد. ششم در حال مرض او را عیادت نماید. هفتم آن که اگر اشک در چشمش ظاهر شد ترحم کند بر او پیش از آن که از چشمش خارج شود. هشتم آن که اگر کار زشتی نماید و بفهمد که تو فهمیده‌ای اقاله نمایی و واگذاری. نهم اگر اعتذاری کرد از او قبول نمایی و لو در نظرت بعید بوده باشد. دهم **أَنَّ يَغْفِرَ زَلَّتَهُ** (ادامه در متن آمده است). لازم به ذکر است که این مبحث به تفصیل در شذره‌های ۳ و ۴ آمده است. رجوع کنید به معرفة ۵۰ (ص ۴۶) و مبحث درجات قائمه وفاق در معرفه‌های ۵۳ به بعد در شذره‌های ۳ و ۴.

۱. حَقْد: کینه.

۲. مائده / ۵۴؛ یعنی: «خدا آنها را دوست دارد و آنان هم خدا را دوست دارند».

طغیان در آنها نبوده و از صغائر ذنوب محسوب است، خصوصاً هرگاه موفق به توبه شوند خداوند آن سیئات را مبدل به حسنات خواهد فرمود: **قَاوْلُئِكَ يُسَبِّدُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ**^۱ و البته بدون مقام محبوبیت، این معنی حاصل نخواهد شد و محبوب محبوب نیز محبوب است و یا آن که عامل سیئه چون نائل به مراتب توحید شده و از ماسوی توبه نموده، البته به نور خداوند نظر کند در اشیاء و افعال و مشاهده وجهه الهیه او نماید و نبیند وجهه افعال را به سوی خود، پس حقیقتاً محو شود موهوم که صورت انتساب فعل به طرف قابل بوده باشد و ظاهر و صحو^۲ معلوم گردد و انتساب فعل را به حق و طرف فاعل، اقوی ببیند^۳.

[سلطنت بر کل اسماء]

[معرفه ۲۷] - **تذییل**^۴: اگرچه سیئات مغفور شود، و لکن چون مُسیئ می داند که خداوند عالم است به سیئه، این علم، مستتبع انفعال [بوده] و مانع است از حریت و راحتی عالم آخرت. پس لابد باید اهل ... از اینجا مستخلص شوند تا در نعمت محضه واقع شوند، و چون

۱. فرقان / ۷۰؛ یعنی: «پس خداوند، بدی های آنانرا به نیکی ها مبدل می سازد».

۲. صحو: ظاهر و آشکار، آسمان صاف و بی ابر.

۳. مؤلف، مطالب این چند سطر اخیر (از: و یا آن که عامل سیئه ...) را در حاشیه کتاب آورده اند و کلمات آن هم خیلی خوانا نیست. لذا احتمال خطا در برخی کلمات آن وجود دارد.

۴. تذییل: پاورقی، آنچه در ذیل یک مطلب آورده می شود.

ممکن نیست علم آنها به علم خداوند، مبدل به جهل شود، بلکه قوی تر شود علم آنها، و **المعرفة بذر المکاشفة**، لکن ممکن است که آنها از این علم غافل شوند به واسطه تراکم تجلیات و تتابع تلطفات ربوبیت و مجذوب شدن به مقام **أرحم الراحمین**، که حکم آن در آخرت غالب است بر تمام اسماء، و لذا نعیم دائم و لذت ابدی خواهد بود. چنانچه خود را به لسان پیغمبر خود، معرفی به «**کَرِیم الصَّفْح**» فرموده^۱ و آن عبارت است از این مقام **أعلى** و منزلت **عظمی**، که از شئون **أرحم الراحمین** است و سلطنت بر کل اسماء [الهی] دارد.

[صورت اخرویه سیئات]

[معرفه ۲۸] - **تنبیه**: صورت اخرویه سیئات غیر مبدله به حسنات چه خواهد شد؟ آیا معدوم شوند با آنکه هستی منقلب به نیستی نشود، و هر ممکنی محفوف^۲ است به ضرورتین، و مفاد قضیه مطلقه عامه و عقد فعلی خالی از وجود نباشد و وجود کاشف از وجوب [بوده] و ضرورتاً لاحق است و علاوه متفرقات در عالم زمان، مجتمعاتند در وعاء دهر^۳؟ یا آن که مُعدم نشوند با آنکه خداوند **ماحی السیئات** است؟ تحقیق آن است که سیئات از امور باطله و زاهقه می باشد، و

۱. صفح: بخشش، عفو و گذشت؛ مراجعه کنید به پاورقی ۵ معرفه ۸۸، ذیل عبارت «**يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ**».

۲. محفوف: محاصره شده، احاطه شده.

۳. وعاء دهر: ظرف زمان.

دخول شر در قضاء از باب تَبَع است نه اصالت، و یا از باب تبدیل صورت فعل است به صورت آخر، لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ^۱؛ مثل تبدیل فاعلِ تائب به صورت حسن: يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ^۲ و یا از باب ایراث است به حکم تناسب (...). اشرار، فتدبّر فیه.

[معرفه ۲۹] ۲ - دوم: يَقْبَلُ عُثْرَتَهُ؛ و این معنی متحقق شود بعد از ظهور امر و انتقام و استعاله، که صاحب حق از حق خود اغماض نماید، چنانچه مقام عفویت حضرت احدیت بعد از این است که عبد عاصی به واسطه ارتکاب معاصی کبیره صادره از ملکه طغیان، مورد مؤاخذه و انتقام واقع شده باشد.

سوم: يَقْبَلُ مَغْذِرَتَهُ؛ یعنی چون خلافتی از برادرت نسبت به خود دیدی و در مقام اعتذار توجیه نمود ولو آن که بدانی خلاف واقع است باید از او بپذیری، چنانچه^۴.

چهارم: يَسْتُرُ عَوْرَتَهُ؛ یعنی بپوشاند عیب او را و غیبت او ننماید، زیرا که به واسطه این مطلب فصل شود میانه آنها.

پنجم: يَرُدُّ غَيْبَتَهُ؛ یعنی هرگاه کسی برادر تو را غیبت نمود باید آن غیبت را از او سلب نمائی و در صورت تحقق، در مقام توجیه آن برآیی.

۱. آل عمران / ۱۲۸؛ یعنی: «هیچیک از این کارها در اختیار تو نیست».

۲. ابراهیم / ۴۸؛ یعنی: «روزی که زمین به غیر زمین تبدیل می شود».

۳. جزء اول قائمه وفاق در معرفه ۲۵ (ص ۲۷) ذکر شد و بقیه اجزاء آن در این معرفه آورده شده است. تفصیل این مطالب را در شذره های ۳ و ۴ بخوانید.

۴. مطلب این معرفه در اینجا ناتمام رها شده است.

ششم: يَزْحَمُ عَثْرَتَهُ؛ یعنی رحم کند بر گریه آن، پیش از آن که از حدقه خارج شود، و معلوم است که مصداق رحمت بر عَثْرَة^۱ به حسب موارد، مختلف خواهد بود. پس گاهی تسلیت است، گاهی اعانت و قضاء حوائج و امثال آنها.

[سیاست دوم: سیاست عُدّه]^۲

معرفه [۳۰] - دوم از سیاست اسلامی، تحصیل عُدّه است، وَلَا عُدَّةَ إِلَّا بِالْإِعَانَةِ^۳، کما قال الله تعالی سبحانه: وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى^۴ و این حکم نیز از احکام سیاسی قرآن است که برای جریان اقسام برّ و تقوی تأسیس فرموده و در آن چند مطلب است.

معرفه [۳۱] - [مطلب] اول آن که اعانت بالطبع متأخر است از دو چیز: حاجت و عجز از قیام به آن؛ و حاجت نیز به دو چیز است: دنیا و دین. معرفه [۳۲] - اما حاجت به دنیا؛ پس آن در نهایت وضوح است زیرا که تمام ذرات وجود انسانی، ابواب فقر است که بر او گشوده شده، و همان فقر

۱. عَثْرَة: گریه.

۲. این مبحث (تا پایان شذره دوم) که در چاپ های غیر مصحح کتاب شذرات نیامده، دارای ۳ نسخه خطی است. تصویری از نسخه سوم آن را در صفحه آخر کتاب ببینید.

۳. یعنی: «هیچ اسباب کار و ساز و برگی (برای مقابله با پیش آمدهای روزگار) بدون تعاون و همکاری افراد محقق نمی شود».

۴. مائده / ۲؛ یعنی: «و باید شما در نیکوکاری و تقوی به یکدیگر کمک کنید».

فطری است که شهادت دهد بر وجود غَنَى بِالذَّاتِ ؛ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ ۱.

معرفه [۳۳] ۲ - اما حاجت به دین الهی ؛ که آن عبارت است از تفصیل مقتضیات اجمالیّه فطرت انسانی ، که عشق کمال و خضوع برای کامل و عدالت خواهی بوده باشد ، و تشریع بر طبق تکوین [می باشد] و دین الهی ، همان تفصیل دین فطری است .

معرفه [۳۴] - پس حاجت به دین به جهت آن است که از مقتضیات فطرت سلیمه ، لزوم ادراک امور عقلیه و التزام به احکام عدلیّه است و الاً اگر مرجع ، احکام طبیعیه بوده باشد ، با این که ۳ حکم طبیعت به نحو اطلاق است ، موجب تزاحم در حقوق [گردیده] وَالْحُكْمُ لِمَنْ قَلَبَ خواهد شد که مناط (...) حیوانات است و البته در این صورت ، باعث ۴ فناء محتاج و یا هیجان قوّه فافره بشر گردد و تشکیل مسلک بالشویکی [بلشویکی] داده و إفناء طایفه دیگر می شود ، و تمام [اینها] به حکم فطرت سلیمه ، فاسد است . با اینکه ، طبع تزاحم و تکافؤ محتاج ، حاکم به مصالح و اثبات

۱. فاطر / ۱۵ ؛ یعنی : « ای مردم ، شما همه به خداوند محتاجید و خداوند است که بی نیاز و ستوده است » .

۲. نسخه : این معرفه در نسخه اول ذکر نشده و فقط در نسخه دوم آمده است .

۳. در اینجا حاشیه ای بر متن آورده شده که احتمالاً از خود مؤلف است ؛ با این مضمون : « حاکم نباید به منفعت خود برای غیر منفعت حق حکومت نماید و لذا حکم (...) باطل است و حکومت لنفسه باطل است » .

۴. نسخه : موجب فناء محتاج .

اختصاصات هریک می نماید ۱ . پس البته مرجع احکام باید عقل بوده باشد ، زیرا که خود تقاضایی ندارد و جز احقاق حق و إعطاء کُلِّ ذی حَقِّ حَقَّهُ کاری نکند ۲ .

[دلیل اول عجز از قیام به حاجت : هیولویّت]

معرفه [۳۵] - اما عجز از قیام به حاجت ، از جهاتی است :

اول : هیولویّت و ضعف ذاتی عالم بشری که : خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ۳ بل الْعَالَمُ بِأَجْمَعِهِ كَذَلِكَ ، لکن در تمام موجودات ، اضعف از انسان نیست ، زیرا که فعلیات او غیر متناهی است : يَا أَهْلَ الْيَثْرِ لَا تُقَامَ لَكُمْ ۴ و لذا حیوانات چون در فعلیات محدودند ، اقرب به فعلیّت [بوده] و سریعاً از ضعف خارج شوند ؛ و همچنین زنان نسبت به مردان چون به حَسَبِ حُظُوظِ کمالیّه ناقصند ، زودتر و سریعاً [از ضعف خارج می شوند و] مانند میوه های زودرس می باشند ، به خلاف مردان که دیرتر می رسند ، و از اینجا می فهمی عدم لیاقت آنها را برای ولایت تامّه کبری از نبوّت و رسالت و امامت عظمی ، چنانچه معلوم می شود سرّ تکلیف آنها در سنّی که رجال در

۱. نسخه : اگرچه تزاحم و تکافؤ قوی ، حاکم به مصالح و اثبات اختصاصات هریک می نماید . فتدبّر .

۲. نسخه : پس مرجع احکام ، عقل خواهد بود زیرا که عقل تقاضایی ندارد و جز احقاق حق و إعطاء کُلِّ ذی حَقِّ حَقَّهُ ننماید .

۳. نساء / ۲۸ ؛ یعنی : « انسان ناتوان آفریده شده است » .

۴. احزاب / ۱۲ ؛ یعنی : « ای مردم مدینه ، دیگر شما را جای درنگ نیست » .

آن سن مکلف نشوند .

[دلیل دوم : تزامم فعلیات عالم]

معرفه [۳۶] - دوّم از جهات عجز ، تزامم فعلیات عالم است ، چنانچه انسان به واسطه همین جهت است که در سن کُهولت و شیبّت^۱ به ضعف آید : *وَمَنْ نَعْمُرُهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ*^۲ که قوای طبیعیّه عالم ، با قوای طبیعیّه انسان مزاحمت کند و البته اقوای الْمُقْتَضِیْنَ غالب خواهد شد .

[دلیل سوم : تزامم دین و دنیا]

معرفه [۳۷] - سوم از جهات ضعف ، تزامم دین و دنیا و اهتمام به هر دو [است] که منشأ است از برای لزوم توجه عِدّه [ای] به جهت تحصیل معالم دین و افاضه خلاصه آن را به دیگران ، کما قال الله تعالی : *فَلَوْلَا نَفْعُ مَنْ كَلَّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلَيُنَظِّرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ*^۳ ؛ و الاّ علماء مثل سایر مردم ، متمکّن بلکه اقوای هستند به جهت قوه ادراکیّه آنها از تحصیل معاش ، و معلوم است آنها در تحت همان زمانِ دیگران زندگانی می کنند و البته مساویند در زمان با دیگران .

۱. نسخه : شیبوت [پیری] .

۲. یس / ۶۸ ؛ یعنی : « و ما هر کس را عمر دراز دادیم به پیری در خلقتش بکاستیم » .

۳. توبه / ۱۲۲ ؛ یعنی : « پس چرا از هر طایفه ای از آنان (مؤمنان) ، دسته ای کوچ نمی کنند تا (دسته ای بمانند و) در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را - وقتی به سوی آنها بازگشتند - بیم دهند ، باشد که آنان (از کیفر الهی) بترسند » .

یعنی یک شبانه روز آنها دوشبانه روز نیست که تبعیض کنند روزی تحصیل معاش ، و یک شبانه روز در لازمانی دیگران ، تحصیل علوم دینیّه نمایند ، چنانچه عِدّه [ای] باید در تنظیم امر دنیا پردازند ، که هر دو طائفه اداره کنند حوائج معاشی و معادی عالم بشر را .

[دلیل چهارم : تزامم حاجت و راحت]

معرفه [۳۸] - چهارم ، تزامم حاجت و راحت است که اولی موجب حرکت و دومی مقتضی سکونت است ، ولی از سوء تربیت و عادت ، تقدیم سکونت بر حرکت شده و تولید عجز و اختلال نظام نوعی و شخصی نموده ، و موجب افتتاح باب خیانت و عدم امانت و تأسیس سلطنت و ریاست و انواع ظلم و تعدی ، و ایجاد طبع یا جوج و مأجوج و ترویج شرع هرج و مرج ، و عمل به فقه کتاب موش و گربه و حق را به طرف غالب دادن شده^۱ . مثلاً اشخاص متمول با حاجت آنها به عملی و شغلی ، به واسطه جهات مذکوره - یعنی خیانت و غیره - رفع ید از کار نموده و پول خود را حبس می نمایند ، و ارجاع شغلی به ارباب حِرَف و صنایع نمی کنند ، و از این جهت ، هم تعطیل امر غنی شده و هم فقیر به فقر خود مبتلا [است] و روزه روز این مصیبت بر استیصال خواهد افزود تا موجب هلاکت ابدی گردد ، که : *الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ*^۲ .

۱. نسخه : و حق را به طرف غالب دادن به موجب الحکم لمن غلب می نماید .

۲. بحار الأنوار ، ج ۶۹ ، ص ۳۰ ، باب ۹۴ ؛ (حدیث نبوی) ، یعنی : « فقر موجب روسیاهی در هر دو دنیا است » .

[دلیل پنجم : تزاحم حاجت و غیرت]

معرفه [۳۹] - پنجم، تزاحم حاجت و غیرت [است] و اهمّیت حکم غیرت؛ که فطرتی است که از ناپسند جلوگیری کند: **إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ وَلِغَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْقَوَاحِشَّ**^۱. حتّی آنکه مزدک بی غیرت^۲، غیرت که در نظر او به واسطه سوء تربیت و سوء عادت، ناپسند افتاده باز به توسط غیرت فطری که در کمون ذات آن بی غیرت بوده، می خواهد رفعش نماید، و چون غیرت در بشر، فطری است و تشریع بر طبق تکوین است، انسان غیور از اکثر طُرُق منافیه با غیرت، اعاشه نمی کند و ضعیف شود از تحصیل معاش، که: **الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مِعَاءٍ وَاحِدٍ وَ الْمُنَافِقُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْغَاءٍ**^۳ و معلوم است طریق معاش مؤمن، طریق عقل و شرع ملازم با غیرت است، به خلاف منافق بی غیرت؛ بلکه عمرو عاص^۴ وصیت می کند به فرزندش که دنیا را به هر قسم هست تحصیل کن، زیرا که بعد از آن، عزّی برای تو حاصل شود که جبران کند، و

۱. کافی ج ۵ ص ۵۳۶ به نقل از امام صادق علیه السلام؛ یعنی: «خداوند غیور است و به جهت همین غیرتش، اعمال زشت و ناپسند را حرام کرده است»، متن کامل روایت چنین است: «إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ يُحِبُّ كُلَّ غَيُورٍ وَ مِنْ غَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْقَوَاحِشَّ» (خداوند غیور است و انسان های غیور را دوست دارد و ...).

۲. نسخه: مزدک علیه اللّٰعنة.

۳. تنبیه الخواطر / ص ۸۲ به نقل از رسول خدا(ص)؛ مفهوم آن چنین است: «مؤمن به اندک چیزی قانع است و تنها از راه حلال می خورد و منافق، شکمباره و سیری ناپذیر است و مبالغاتی در خوردن - که از چه راهی به دست آید - ندارد و از این رو، راه های خوردن مؤمن محدود بوده و راه های خوردن منافق، نامحدود است».

۴. نسخه: عمرو بن عاص.

لذا مشاهده می نمایی که اغلب مردم، انفاذ^۱ وصیّت او کرده، از تمام طرق سبّعه؛ از گوش و چشم و زبان و بطن و فرج و دست و پای، اعاشه می نمایند که [اینها] اصول طرق اعاشه آنها است، و الاّ فروع هریک بی نهایت است و مخفی نیست بر تو امثله و مصادیق آنها: مُفْتَنُّش، نَمَام، سَمَاع، أَكَال و ...؛ چنانچه لزوم اعاشه نِسوان بر رجال به حکم غیرت است تکویناً و تشریعاً، که اگر معاش آنها نوعاً در عهده خود آنها بوده باشد، موجب حدوث بی ناموسی ها خواهد شد کما هو المرسوم. زیرا که بالبداهه، آرغبِ اَمْتعه در موقع معاوضات واقع است و البته شیطان نفس^۲ نمایش خواهد داد که متاع نفس، مرغوب تر و آسهل طرق معاشیه است. پس به حکم غیرت و شریعت، نساء نوعاً از زمرة عَجْزه محتاجین می باشند.

معرفه [۴۰] - چون حاجت و عجز [از قیام به حاجت] ثابت شد، البته باید کوشش کرد در رفع آن به حکم غیرت و رأفت فطری بشری و شریعت اسلامی. زیرا که هر مُدْرِکِ اَلْمی، مادامی که جهت عداوت و قوّه غضبیه آن هیجان نکند، نفس إدراک اَلْم، مانع است از ایجاد آن در غیر، و لذا حیوان - فضلاً عن الانسان - بالطّبع و الفطره رئوف و مهربان است، و تشریع بر طبق تکوین واقع است و فوق حدّ احصاء، آیه و روایه حَثّ و ترغیب فرموده شده و بر آحادی مخفی نیست. پس ای مسلمانان؛ کوشش کنید در اداره کردن ضعفاء. **إِزْحَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ تَعَالَى**.

۱. انفاذ: اجراء.

۲. نسخه: شیطان وهم.

[اصل اول : باب زراعت]

معرفه [۴۱] - اصول معاونات ، پنج است :

اول : اعداد^۱ موادّ قابلّه ؛ و آن عبارت است از فتح باب زراعت و توسعه آن ، زیرا که اولین امر در ایجاد مایحتاج الیه و تحقق ثروت ، همین اساس است ؛ بلکه اقبال به این اساس ، فطری و طبیعی بشر است و شاهد قوی در این باب این است که چون طفل ، فی الجمله به شعور آید ، ملعبه آن آب و خاک است . پس باید احوادث ربط مابین اجزاء معدّه^۲ که « آب » و « خاک » و « انسان » است بنمایی ، و خصوصاً در مملکت ایران که اجزایش بسیار است ، تا آنکه در سایه این ارتباط ، تحصیل معاش حلال و تسهیل آن نموده ، مرقّه الحال به قسمت دیگر که امر راجع به معاد است نائل شویم ، و البته متدین ، یک قسمت عمده جدّیت آن باید در تنظیم این امر مهم بوده باشد .

[اصل دوم : باب صناعت]

معرفه [۴۲] - دوم از اصول معاونات ، اظهار کمال موجود است و آن عبارت است از گشودن ابواب صناعت ، و این بالطبع متأخر است از مرحله اولی . زیرا مادامی که انسان رفع اختلال^۳ در امر معاش آن نشود و دماغش از سختی تحصیل آن فارغ نگردد متوجه کمال نخواهد شد ، و از این راه است

۱. اعداد : آماده کردن ، حاضر کردن .

۲. نسخه : ما بین اجزاء معدّه آن .

۳. نسخه : اخلال .

که مُدّین دنیا^۱ از طریق اختلال^۲ معاش دیگران ، تحصیل مقاصد خود نموده و بالجمله معلوم است که بعد از توسعه باب زراعت ، دو حاجت بزرگ بشر ، که مأکول و ملبوس بوده باشد ، در نهایت سهولت اداره خواهد شد ، و رفع اختلال از دماغ او نموده ، اشتغال به صنایع و کمالات می نماید .

[اصل سوم : باب تجارت]

معرفه [۴۳] - سوم [از اصول معاونات] باب تجارت [است] ؛ و این متأخر است از هر یک از آن دو^۳ ، زیرا که تجارت ، فرع داشتن و زیاد بودن از حاجت است به سبب زراعت و صناعت ، و چون آن دو^۴ ناقص بلکه بابش مسدود [است] لذا نوع اهل ایران حَمّال و آلات و ادوات اجانب شده اند ، و از اینجا می فهمی که حاجت به حامل ، فرع بودن حمل است . پس تجارت به احوادث سگّه الحديد^۵ فعلاً مضرّ است . چون در صورت احوادث سگّه سلب شود تناسب ، مگر به ایجاد محمولات فواحش از اطراف به اطراف ؛ خلاصه تناسب مابین حامل و محمول باید محفوظ بوده باشد . علاوه ای کاش تُجّار ما ، حَمّال آنها بودند در امور صالحه ، ببین تجارت آلات لهو و

۱. مُدّیل : کسی که به سوی خود می خواند و راه کسب دنیا و دنیاداری را نشان می دهد ، در مقابل مُرشد که به سوی خدا می خواند و راه رشد معنویت و روحانیت را می نمایاند .
۲. نسخه : اخلال .

۳. نسخه : آن دو قسم .

۴. نسخه : آن دو امر .

۵. سگّه الحديد : راه آهن .

لعب و عروسک و مشروبات و غیرها می نمایند، که موجب هزاران^۱ بیچارگی شده و خواهد شد.

[اصل چهارم : بابِ اِدانه]

معرفه [۴۴] - چهارم [از اصول معاونات] بابِ اِدانه^۲ [است] ، که البته هرکسی در عالم محتاج به آن است حتّی الأغنیاء ، و این امر بطوری که موجب اختلال معاش و معاد مسلمین است ، دشمنان یا جاهلان اداره نموده اند و البته باید این مطلب از اهمّ مقاصد مسلمین بوده باشد و آیه شریفه **فَاذْكُرُوا بِعَرْپٍ مِّنْ آلِهَةٍ وَرَسُولِهِ**^۳ را منظور^۴ داشته و این ذلّتِ قرض تنزیلی که هر روز عدّه کثیری از اغنیاء را به محفل فقر می فرستد ، تا آنکه کار به جائی خواهد رسید که دیگر بالمرّه طریق آن میسود خواهد شد ، مبدّل به عزّت قرض الحسن فرماید .

[اصل پنجم : باب اعانت]

معرفه [۴۵] - پنجم [از اصول معاونات] باب اعانت است ، که بعد از تسلّم وجود ضعفاء علی سبیل اللزوم ، به حکم غیرت و رأفت که فطری بشر است - فضلاً عن حکم العقل و الشریعة - بایستی آنها را اداره و اعاشه

۱. نسخه : هزاران هزار .

۲. اِدانه : وام دادن ، وام گرفتن .

۳. بقره / ۲۷۹ ؛ یعنی : « آگاه باشید که به جنگ خدا و رسول او برخاسته اید » .

۴. نسخه : منظور نظر .

نمود ، خصوصاً هرگاه حفظ ناموس دین و ناموس عرض و غیرهما متوقّف بر آن بوده باشد ، و چون ضعفاء را مساعدت ننمایی ، البته از فوائد وجود آنها محروم مانی ، و اعداء از آنها استفاده خواهند نمود^۱ . نظرکن به اعانات خارجه که به اقسام مختلفه ، از احداث مریضخانه و مدارس و اعانات دیگر، عدّه [ای] از جهّال و نادانان را متوجه خود ساخته اند [و] همه قسم از وجود آنها استفاده می کنند^۲ .

[شریعت بر عدالت تشریع شده است]

معرفه [۴۶] - بلکه فتح باب بالشویکی از منع حقوق و ترک اعانت محتاج است . زیرا که بالضروره ، توجه محتاج بما یحتاج الیه ، فطری و طبیعی است . یعنی عطشان و جوعان و غریان ، روی به آب و غذا و لباس است و هیچ شریعتی منع از احکام طبیعت بالمرّه نمی فرماید و نمی شود بفرماید ، بلکه شریعت بر عدالت و اعطاء کُلّ ذی حَقّ حَقّه تشریع شده [است] . فقط شریعت جلوگیری از اطلاق حکم طبیعت می فرماید نه از

۱. نسخه : در نسخه دوم در اینجا این جمله افزوده شده است : « مثل اینکه مُدِلّین دنیا از فتح این باب ، تحصیل مقاصد خود نموده و إشاعة مذاهب باطله و توسعه سواد لشکر و ظلم و کفر و امثال آن از فتح این باب است » .

۲. نسخه : در نسخه دوم در اینجا این جمله افزوده شده است : « بلکه فتح باب بالشویکی از این جهت [است] و لذا قال : حَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالصَّدَقَةِ » . البته مؤلف ، مضمون این جمله را در نسخه اصلی به طور مبسوط در ۴ معرفه بعدی (۴۶ تا ۴۹) آورده اند .

اصل مقتضای آن ؛ یعنی شریعت می فرماید مقتضیات خود را به دستور عدل تحصیل کن .

[حصن صدقه]

معرفه [۴۷] - طبیعت اگر ممنوع شود از مقتضیات خود ، البته مهار شریعت را گسسته ، بلکه دست از شرافت برداشته متوجه مایحتاج الیه خواهد شد ، و البته تشکیل اجتماعی از قوه فاقره داده و منشأ هرج و مرج می شود ، و لذا باب اعانت را در شریعت گشود و مردم را حث و ترغیب فرموده و به کلمه مبارکه *حَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالصَّدَقَةِ*^۱ تفوه فرموده و اموال را از توجه دشمن محتاج ، به [وسیله] حصن صدقه امر به حفظ فرموده [است] .

معرفه [۴۸] - از کلمه مبارکه تحصین می فهمی که در هزار و سیصد و کسری [سال قبل] ، خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله جلوگیری از تشکیل جامعه قوه فاقره بشر فرموده به فتح باب اعانات و صدقه ، و البته ملتفت می شود که نظر آخروی ملت ها در این باب نبوده ، بلکه سیاست مملکتی نیز منظور حضرتش بوده و الا لَفْظُ تَصَدَّقُوا کافی بود .

معرفه [۴۹] - چون قوه فاقره به اعانت و صدقه هیجان نکند ، قوه طامعه به سبب شرافت با شریعت و سیاساتش ساکن خواهد شد .

و السلام علی من اتبع الهدی

شذره سؤم

۱. یعنی : « اموال خود را با صدقه حفظ کنید » .

يَخْفَظُ خُلَّتَهُ (۹) وَيَزِمِي ذِمَّتَهُ (۱۰) وَيَعُوذُ مَرَضَهُ (۱۱) وَيَشْهَدُ مَيْتَهُ (۱۲) وَ
يُحِبُّ دَعْوَتَهُ (۱۳) وَيَقْبَلُ هَدِيَّتَهُ (۱۴) وَيُكَافِي صِلَتَهُ (۱۵) وَيَشْكُرُ نِعْمَتَهُ
(۱۶) وَيُخَسِّنُ نُصْرَتَهُ (۱۷) وَيَخْفَظُ حَلِيلَتَهُ (۱۸) وَيَقْضِي حَاجَتَهُ (۱۹) وَ
يَسْتَنْجِحُ مَنْسَلَتَهُ (۲۰) وَيَسْمُتُ عَطَسَتَهُ (۲۱) وَيُرْشِدُ ضَالَّتَهُ (۲۲) وَيَزِدُّ سَلَامَتَهُ
(۲۳) وَيَطِيبُ كَلَامَتَهُ (۲۴) وَيَسِيرُ أَعْمَامَتَهُ (۲۵) وَيُصَدِّقُ إِفْسَامَتَهُ (۲۶) وَ
يُؤَالِي وَلِيَّتَهُ [وَيُؤَالِيهِ] وَلَا يُغَادِيهِ (۲۷) وَيَنْصُرُهُ ظَالِمًا وَمَظْلُومًا، فَأَمَّا نُصْرَتُهُ ظَالِمًا
فَتَزِيدُهُ عَن ظُلْمِهِ وَأَمَّا نُصْرَتُهُ مَظْلُومًا فَيُعِيْنُهُ عَلَى أَخْذِ حَقِّهِ (۲۸) وَلَا يَسْلَمُهُ وَلَا يَخْذُلُهُ
(۲۹) وَيُحِبُّ لَهُ مِنَ الْخَيْرِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ (۳۰) وَيَكْرَهُ لَهُ مَا يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ^۱

۱. ترجمه: در کتاب «وسائل الشیعه» و «کشف الریبه» به نقل از «فوائد» شیخ
کراجکی از قول حسین بن محمد بن علی صیرفی از محمد بن علی جعابی از قاسم بن
محمد بن جعفر علوی و او از پدرش علیه السلام و او از پدراناش علیهم السلام و او از علی
علیه السلام روایت نموده که فرمود: مسلمان برگردن برادرش سی (۳۰) حق دارد که جز
با ادای آن یا عفو آن، برائت حاصل نمی کند.

۱- لغزش و خطای او را ببخشد و ندیده بگیرد.

۲- برگریه او ترحم نماید.

۳- زشتی های او را ببوشاند.

۴- از لغزش او صرف نظر کند.

۵- معذرت او را بپذیرد.

۶- غیبت او را رد کند.

۷- پیوسته او را نصیحت کند و خیرخواه او باشد.

۸- دوستی خالص و مودت او را حفظ کند.

۹- ذمه او را رعایت کند.

الشذرة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

[حقوق سی گانه]

[معرفه ۵۰] - فی الوسائل و کشف الریبه عن کنز الفوائد للشیخ
الکراجکی عن الحسین بن محمد بن علی الصیرفی عن محمد بن علی
الجعابی عن القاسم بن محمد بن جعفر العلوی عن ابیه (ع) عن آبائه (ع) عن
علی (ع) قال:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لِلْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ ثَلَاثُونَ حَقًّا لَا بَرَاءَةَ لَهُ مِنْهَا إِلَّا
بِإِذْنِهَا أَوْ الْعَفْوِ عَنْهَا: (۱) يَغْفِرُ زَلَّتَهُ (۲) وَيَزَحِمُ عَثْرَتَهُ^۱ (۳) وَيَسْتُرُ عَوْرَتَهُ (۴)
وَيَقْبَلُ عَثْرَتَهُ (۵) وَيَقْبَلُ مَغْذِرَتَهُ (۶) وَيَزِدُّ غَيْبَتَهُ (۷) وَيُدِيمُ نَصِيحَتَهُ (۸) وَ

۱. مؤلف در اینجا در حاشیه کتاب نوشته اند: خ ل: قُرْبَتَهُ (صفحه ۲۰۰ را ببینید).

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَسْدَعُ مِنْ

۱۰- در بیماری از او عیادت کند .

۱۱- به جنازه او حاضر شود .

۱۲- دعوت او را اجابت کند .

۱۳- هدیه او را بپذیرد .

۱۴- صله و احسان او را تلافی کند .

۱۵- نعمت او را شکرگزاری و قدردانی نماید .

۱۶- یاری او را شکرگزاری و قدردانی نماید .

۱۷- ناموس و همسر او را حفظ کند .

۱۸- حاجت او را برآورد .

۱۹- در رسیدن او به مطلوبش بکوشد .

۲۰- هنگام عطسه او ، « الحمد لله رب العالمین » بگوید .

۲۱- او را به گمشده اش راهنمایی کند .

۲۲- سلام او را پاسخ دهد .

۲۳- با خوش زبانی با او سخن بگوید .

۲۴- انعام و احسان او را به نیکویی بپذیرد .

۲۵- قسم او را تصدیق کند .

۲۶- با دوستان او دوستی کند [با او دوستی کند] و با او دشمنی نکند .

۲۷- او را یاری کند چه ظالم باشد و چه مظلوم ؛ اما یاری او هنگامی که ظالم است

به این است که او را از ظلمش بازدارد و هنگامی که مظلوم است به این است که او را

به گرفتن حقش نصرت دهد .

۲۸- او را وانگذارد و رها نکند و خوار و ذلیل نگرداند .

۲۹- هرچه از خیرات و خوبی ها برای خود دوست دارد برای او نیز دوست بدارد .

۳۰- و هرچه برای خود (از شر) نمی پسندد برای او نیز نپسندد .

حُقُوقِ أَخِيهِ شَيْئًا فَيُطَالِبُهُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَيَقْضِي لَهُ عَلَيْهِ ¹.

قال الشيخ الانصارى رَضِيَ اللهُ عَنْهُ : و معنى القضاء لَذِيهَا عَلَى مَنْ هِيَ عليه ، المعاملة مَعَهُ مُعَامَلَةٌ مَنْ أَهْمَلَهَا بِالْجِرْمَانِ عَمَّا أَعَدَّ لِمَنْ أَدَّى حُقُوقَ الْأُخُوَّةِ ² ؛ انتهى كلامُهُ رَفَعَ مَقَامُهُ ³ . وَالظَّاهِرُ مِنَ الْخَبَرِ تَأْدِيَةُ الْمُتَوَاتِرَاتِ إِلَى الْمُتَرَوِّكِ حُقُوقَهُ حَتَّى يَصْدُقَ الْقَضَاءُ لَهُ عَلَيْهِ ، وَإِلَّا مُجَرَّدُ حِرْمَانِ التَّارِكِ لَا يَكُونُ إِلَّا قَضَاءً عَلَيْهِ لَا قَضَاءً لَهُ عَلَيْهِ ⁴ .

یعنی برادر مسلم را بر برادرش سی (۳۰) حق است ، که خلاصی نجوید از آنها مگر به اداء آن حقوق یا گذشتن صاحبان حقوق از آنها ،

۱. ترجمه : سپس امام علیه السلام فرمود : از رسول خدا شنیدم که می گفت ، هریک از شما که چیزی از این حقوق را ترک کند ، روز قیامت از او مطالبه می شود تا ادا کند .

۲. ترجمه : شیخ انصاری رضوان الله تعالی علیه فرمود : « و معنى قضاء این حقوق نسبت به صاحبان آن از طرف کسی که باید ادا می کرده است آن است که با او به گونه ای برخورد می شود ، که محروم بماند از آنچه که برای کسی که این حقوق برادری را ادا نموده ، فراهم گردیده است » .

۳. یعنی اینجا پایان کلام شیخ انصاری رضوان الله علیه است (مکاسب ، الجزء الاول ، ص ۱۳۹) .

۴. این جمله اخیر که از « و الظاهر من الخبر » شروع شده است ، از مؤلف (آیه الله شاه آبادی) است که در نسخه دوم ، آن را به فارسی بیان کرده اند : « ظاهر خبر این است که خداوند حکم می فرماید مشوباتی که برای مؤدی حقوق ، مقرر فرموده - رغماً لأنف تارك حقوق - به کسی که در دنیا حقوق اخوتش اداء نشده بدهند تا تعبیر القضاء له علیه بر آن صدق کند ، وگرنه مجرد محروم کردن تارك حقوق از مشوبات ، فقط القضاء علیه است نه القضاء له علیه » .

بلکه در آخر خبر می فرماید که صاحب حق چون مطالبه کند روز قیامت از این حقوق ، خداوند حکم فرماید برای مَنْ لَهُ الْحَقُّ که در دنیا محروم شده به مثوباتی به ازاء آن جرمانی که در دنیا از ترک مَنْ عَلَيْهِ الْحَقُّ ناشی گردیده [است] .

[تناسب عرش اخلاق و تخلق]

معرفه [۵۱] - چون معلوم شد سابقاً^۱ که قرآن مجید از عرش الرَّحْمَن نازل شده و مستقر آن عرش قلوب مؤتلفه انسان است ، پس البته مابین این دو عرش تناسبی باید بوده باشد تا جزاف لازم نیاید . لذا چون آن عرش ، عرش اخلاق است باید این عرش ، عرش تخلق بوده باشد و آن عرش ، عرش اوصاف است ، این عرش ، عرش اتصاف خواهد بود : **تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ**^۲ . پس قوائم عرش قلوب ، جمله صفات الهیه است که به موهبت به آنها عطا شده ، چنانچه معصوم در روایت سابقه بیان فرموده اند .

معرفه [۵۲] - به حکم تشبیه معقول به محسوس ، چون هر قائمه و رکنی در عالم مُلک مرکب است از اجزاء و درجاتی ، همچنین قائمه عرش اخوت نیز دارای اجزاء و درجاتی است ؛ ولی آنجا مرکب است از جسمانیات و اینجا متصف است به روحانیات^۳ .

۱. در معرفه ۸ (شذره دوم - صفحه ۱۶) .

۲. حدیث نبوی ؛ یعنی : « به اخلاق الهی متخلق شوید » .

۳. نسخه : در نسخه دوم در پایان این معرفه ، جمله زیر افزوده شده است : « لذا معصوم علیه السلام در این روایت به آنها اشاره فرموده » .

[درجات قائمه وفاق]

معرفه [۵۳] - قائمه وفاق ، که رکن اول اخوت و حافظ ناموس انس و انسانیت است ، دارای هفت درجه و مرتبه است . یعنی [انسان] در هر مرتبه [از این مراتب هفتگانه] باید متخلق به خلقی از اخلاق الله و متصف به صفاتی از صفات الله گردد^۱ .

[درجه اول: قبول هدیه]

معرفه [۵۴] - درجه اولی : قبول هدیه نمودن خصوصاً اگر کم بوده باشد کشف کند از محبت و انسانیت ، **فَإِنَّ الْإِنْسَانَ لَا يُرَدُّ الْإِحْسَانَ**^۲ و چون رد کند بدون جهت عقلائی ، دلیل بر عدم انس و خروج از انسانیت و اتصاف به فرعونیت است ؛ **لَا يُرَدُّ الْإِحْسَانَ إِلَّا الْحِمَارُ** و البته چنان کسی متخلق است به خلق الهی که قبول کننده اعمال بندگان است اگر چه کم بوده باشد : **يَا مَنْ**

۱. این هفت درجه ، در دو شذره ثالثه و رابعه آمده است ؛ بدین صورت که درجه اول ، دوم و سوم در شذره ۳ آمده و از درجه چهارم الی درجه هفتم در شذره ۴ آمده است :

* درجه اول : قبول هدیه (صفحه ۵۱) ، معرفه های ۵۴ تا ۵۹ .

* درجه دوم : اجابت دعوت (صفحه ۵۴) ، معرفه های ۶۰ تا ۶۹ .

* درجه سوم : مکافاة صله ، تدارک احسان (صفحه ۵۹) ، معرفه های ۷۰ تا ۸۲ .

* درجه چهارم : شکر نعمت صدیق و ثناء (صفحه ۶۸) ، معرفه های ۸۳ تا ۱۲۶ .

* درجه پنجم : حفظ خلت اخوان (صفحه ۹۶) ، معرفه های ۱۲۷ تا ۱۳۳ .

* درجه ششم : حفظ ناموس (صفحه ۹۹) ، معرفه های ۱۳۴ تا ۱۴۲ .

* درجه هفتم : عیادت بیمار (صفحه ۱۰۳) ، معرفه های ۱۴۳ تا ۱۵۲ .

۲. یعنی : « انسان ، احسان و نیکی کسی را رد نمی کند » .

يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيَغْفُو عَنِ الْكَثِيرِ^۱.

معرفه [۵۵] - قبول عمل ، عبارت است از ظهور آن در ملکوت علیا به یکی از صور مُلَدَّةُ أُخْرَوِيَّة ، که منظم عالم آخرتش شود و موجب یکی از مؤسسات فلاح آن عالم به حکم تناسب گردد ، از حور و قصور و لحم طیور و شراب طهور و غیرها .

معرفه [۵۶] - تمامیت قبول عمل^۲ آن است که در ملکوت روح عامل ، ظهور کند به اینکه اعداد کند نفس را برای حصول ملکه حسنه و صفت راسخه عبودیت بمراتبها ، و محبت مولی تا به مرتبه فناء در فناء ؛ *إِنْ رَزَقْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ*^۳ و چنین عابد ، تمامیت التذاذش لقاء معبود است^۴.

معرفه [۵۷]^۵ - اکمل اعمال آن است که ملکه راسخه ، موجب حصول آن گردد ، زیرا که اعمال ابتدائاً علت معده اند ، لکن نفس بعد از (...) ، علت

۱. أمالی شیخ مفید / ص ۱۷۶ و أمالی شیخ طوسی ۶۲/۱ ؛ دعائی است که رسول خدا (ص) به یکی از جوانان مدینه تعلیم داد و ادامه آن چنین است : *إِقْبَلْ مِنْي الْيَسِيرَ وَاعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ* ؛ یعنی : « ای کسی که کم را می پذیرد و از گناهان زیاد می گذرد ، عبادات کم ما را بپذیر و از گناهان زیاد ما درگذر » .

۲. نسخه : تمامیت مرتبه قبول عمل .

۳. یعنی : « اگر خداوند روزی ما و شما کند » . ممکن است جمله دعائیه بوده باشد ، یعنی : « خداوند این مقام را رزق ما و شما گرداند » .

۴. نسخه : در نسخه دیگر در پایان این معرفه ، اشعار زیر (از مولوی) آورده شده است :

هرکس که تو را شناخت جان را چه کند؟ فرزند و عبال و خانمان را چه کند؟

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند؟

۵. نسخه : این معرفه فقط در نسخه دوم آمده است .

موجبه عمل خواهد بود و لذا حقیقتاً اعمال ابتدائی تمرینات بوده و بعد از حصول ملکه عبودیت ، اول عمل است .

معرفه [۵۸] - صحت عمل در شریعت واقعاً منفک از ظهور آن در ملکوت علیا نبوده باشد^۱ : *فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ*^۲ ، *وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا*^۳ ، *وَأَنَّا لَا تَفْصِيحُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا*^۴ ، ولی اگر مطابق واقع نباشد که مناسبت با ملکوت داشته باشد و در ظاهر شریعت مأموریه بوده باشد ، ظهور در ملکوت علیا ننماید ولی قصد انقیادش که *نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ*^۶ البته به صورت مُلَدَّة ظهور کند^۷.

۱. نسخه : صحت عمل در شریعت ، واقعاً منفک از قبول به معنای اول نخواهد بود .

۲. زلزال / ۷ ؛ یعنی : « هرکس سر سوزنی کار خیر کند آن را می بیند » .

۳. کهف / ۴۹ ؛ یعنی : « و آنچه را انجام داده بودند حاضر یافتند » .

۴. کهف / ۳۰ ؛ یعنی : « به درستی که ما پاداش کسانی را که عمل نیکو انجام دهند ضایع نمی کنیم » .

۵. نسخه : در نسخه دوم ، جمله زیر با کلمات ناخوانای زیاد در حاشیه کتاب آورده شده است : « چنانچه حقیقت (...) به اعتبار عاصی آن است که از ملکه طغیان ظهور کرده باشد ، (...) ۳ مرتبه دارد : اعتبار عاصی ، اعتبار معصی ، اعتبار عصیان » .

۶. مجمع الزوائد ۶۱/۱ و ۱۰۹ حدیث نبوی ؛ یعنی : « نیت مؤمن از عمل او بهتر است » .

۷. نسخه : در نسخه دوم ، عبارت زیر افزوده شده است : « ولی اگر مطابق واقع نباشد و در ظاهر شریعت مأموریه بوده باشد ، ظهور البته قصد انقیادش در ملکوت ظهور نماید : *نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ* ، ولی ملازم قبول عمل به معنای دوم نیست بلکه ممکن است صحیح باشد شرعاً ، واقعاً او ظاهراً » .

معرفه [۵۹] - ولی صحت عمل واقعاً و ظاهراً لازم ندارد که ظهور در ملکوت روح نماید، مانند غالب مصلّین؛ حیث قال الله تعالى فی حقّهم: وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ^۱ و خاشعین، صاحبان ملکه عبودیتند، و بر دیگران سخت و سنگین است. بلکه مناط ظهور آن در روح، توجه و إحضار قلب است یا در عبادت یا در معبود، چنانچه در موقعش مفصلاً بیان خواهد شد.

[درجه دوم: اجابت دعوت]

معرفه [۶۰] - درجه ثانیة: اجابت دعوت نمودن، خصوصاً اگر دعوت کننده به حسب مقام، کوچک تر^۲ بوده باشد کاشف از مهربانی و انس است و البته چنین کسی متخلّق است به خُلق الهی که اجابت کننده دَعَوَاتِ بندگان است: يَا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ^۳، بلکه [خداوند] وعده فرموده: وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ^۴، و هكذا

۱. بقره / ۴۵؛ یعنی: «و آن [نماز]، بسیار سنگین و بزرگ است مگر بر خاشعین».

۲. نسخه: کوچک تر از مدعو.

۳. ای اجابت کننده دعاها (دعای ندبه، جوشن کبیر و ...).

۴. نسخه: در نسخه دوم، قسمت پایانی آیه فوق نیز آورده شده است: «فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» [بقره / ۱۸۶؛ یعنی: «و چون بندگان من از دوری و نزدیکی من از تو پرسند بدانند که من به آنان نزدیک خواهم بود، هر که مرا خواند دعای او اجابت کنم. پس بایست دعوت مرا بپذیرند و به من بگروند، باشد تا به سعادت راه یابند»].

فرموده است^۱: اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ^۲.

معرفه [۶۱] - شرایط دعوت نسبت به داعی آن است که:

۱- خود را به کَلَفَتْ و مشقّت نیندازد که موجب نقض غرض است، زیرا که ضیافت، سیاست الهیّه است در تحصیل سیاستِ اخوّت و احداثِ اُلفت، و کَلَفَتْ، مُتَنَفِيّ آن است. ولی احترامات مدعوّ باید منظور شود که نیز نقض غرض نشود و لذا در صورتی که بدون دعوت وارد شود، امر آسپهل است شرعاً و عرفاً.

۲- آنکه باید تعدیل کند در مَحْضَر و مَحْضَل نسبت به میهمان و دیگران، نه آن که تمام را برای او حاضر کند و عیال را از آن محروم سازد، که این نیز موجب نقض غرض خواهد شد و مانع از حدوث اُلفت [است]، بلکه شاید در بعضی موجب بغضاء شود^۳.

۳- عدم بخل نسبت به ماحضر و ماتمکن، و الاّ مُتَنَفِيّ با غرض از ضیافت است.

۴- عدم تجاوز از حدود الهیّه، یعنی مرتکب حرامی یا منع از واجبی نکند. پس تقدیم طعام حرام به سوی ضیف و اِعمال ساز و نواز و منع از صلوة و غیرها، مخالف اساس ضیافت [است]. زیرا که ضیافت، سیاستی است در سیاست اخوّت برای اجرای مقاصد اسلامیّه و اصلاح امور عامّة بشریّه.

۱. نسخه: و هكذا در جای دیگر ارشاد فرموده است.

۲. مؤمن (غافر) / ۶۰؛ یعنی: «مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را».

۳. نسخه: موجب بغضاء شود که اثر محرومیت است.

معرفه [۶۲] - شرایط نسبت به مدعو آن است که :

- ۱- متعرض نوامیس صاحبخانه نشود و چشم چرانی ننماید .
 - ۲- آنکه عیوب ضیافت را مستور دارد .
 - ۳- آنکه مادامی که قوت غذای مُضیف در بدن اوست معصیت خدا نکند .
 - ۴- آنکه در دنیا و آخرت از او فراموش نکند .
- چنانچه به این مضامین ، دستور از حضرت مولی الموالی رسیده [است] ^۱.

معرفه [۶۳] ^۲ - اجابت دعوت قبل از مواعده محکوم است به احکام عدیده ، ولی بعد از مواعده واجب است ؛ خصوصاً در صورتی که حالت منتظره برای واعد بوده باشد و خصوصاً اگر متأکم شود از خُلف وعده و عدم اجابت ، او را مشمول این آیه شریفه بنماید : لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ، کُبِرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ^۳.

معرفه [۶۴] - دعوت خداوند به یکی از سه زبان است :

- لسان قال
- لسان حال
- لسان استعداد

۱. نسخه : چنانچه حضرت امیر علیه السلام به این دو دسته از شرایط اشاره فرموده‌اند ؛ سلام الله علیه .

۲. نسخه : این معرفه فقط در نسخه دوم آمده است .

۳. صف / ۲ و ۳ ؛ یعنی : « چرا می‌گوئید آنچه را که عمل نمی‌کنید ؟ این گناه بزرگی نزد خداوند است که چیزی را بگوئید و انجام ندهید » .

اما دعوت به لسان قال وگفتار ؛

- ۱- گاهی از جهت استعجال عبد می‌شود که موجب مقامی نشود .
 - ۲- و گاهی از جهت احتمال تعلیق مقصود است به دعا ، مثل : تعلیق آن به زمان و مکان و سایر امور .
 - ۳- و گاهی از جهت امتثال است که نظری به متعلق دعاء ندارد ، بلکه نظرش به مسئول عنه است و این قسم ، بهترین اقسام دعای قال است .
- معرفه [۶۵]** - دعای به لسان حال ؛ مانند حال عطشان و جوعان ، افصح ألسنه است ^۱ و محتاج به دعاء قالی نباشد . چنانچه حضرت خلیل الرحمن فرمود : عَلِمْتُ بِحَالِي حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي ^۲.
- معرفه [۶۶]** - دعای به لسان استعداد ، أَخْفَى الدَّعَوَاتِ است . زیرا که کسی نداند برای چه [چیز] مستعد [است] و قابل چیست ؟ مگر کَمَل از اولیاء ، که اجمالاً یا تفصیلاً بدانند اقتضاء عین ثابت خود را ، و اینها همان کسانی هستند که واقف به سرّ قدر می‌باشند .

معرفه [۶۷] - دعای به لسان استعداد که عین ثابت انسان ، در ازل اقتضاء داشته و بر طبق نظام کل است مستجاب خواهد شد ، و ممتنع است که ظهور نکند در دار وجود ، و هر که مطلع شود که ظهور در مُلک از آثار ظهور در ملکوت و عوالم سابقه است و همه از ظهور در ازل است ، البته

۱. نسخه : دعوت به لسان حال ، افصح دعوات است و اخفای دعوات ، دعوت به لسان استعداد است ، یعنی کسی نداند که برای چه مستعد و قابل چیست مگر کَمَل از ...

۲. بحار الانوار ۱۵۵/۶۸ رقم ۷۰ به نقل از کتاب بیان التنزیل ، نوشته ابن شهر آشوب ؛ یعنی علم او به وضع من ، از سؤال نمودن من کفایت می‌کند .

خواهشی ندارد مگر به جهت اظهار عبودیت.

من گروهی می شناسم ز اولیاء که دهانشان بسته باشد از دعاء^۱

معرفه [۶۸] - استجابت دعای به لسان حال ، تابع نظام کل است . مثل حال اضطرار و حال جوعان و عطشان و حال مظلوم ، در صورتی که منافی با نظام کل نبوده باشد البته مستجاب است ، زیرا که مقتضی اجابت ، تمام است . فقط مانع از ظهور نباید داشته باشد ؛ و گاهی حال ، مقتضی سؤال قالی نیز شود . پس سؤال کند و گاهی ساکت ماند و گاهی *عِلْمُهُ بِخَالِي حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي* بر زبان جاری سازد .

معرفه [۶۹] - اجابت دعوت به لسان قال بر دو قسم است :

اول : نسبت به ظهور مدعو در ملک ؛ پس آن مشروط به دو چیز است : [یکی] وجود مقتضی ظهور در آن و [دیگر] عدم مانع از ظهور از طرف نظام کل ، و الا ظهور نخواهد یافت و عدم استجابت اغلب دعوات از این جهت است .

دوم : اجابت دعا ؛ و آن تلبیه الهیه است . پس اجابت حاصل و مقرون به دعوت است لامحاله ، چنانچه فرمود : *إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا دَعَا رَبَّهُ يَقُولُ اللَّهُ لَبَّيْكَ يَا عَبْدِي*^۲ .

۱. مثنوی ، دفتر سوم ، ص ۱۶۷ :

آن هلیله رسته از ما و منی
من گروهی می شناسم ز اولیاء
شکل دارد از هلیله طعم نی
که دهانشان بسته باشد از دعاء
ز اولیاء اهل دعاء خود دیگرند
که گهی دوزند گاهی می درند

۲. بنده ، هنگامی که پروردگارش را می خواند ، خدا می گوید : بله بنده من .

پس ملازمه ثابت است میانه دعا و اجابت به تلبیه ، و تلبیه آن جناب دلیل است بر این که مسئول ، در دار وجود برای سائل ظهور خواهد یافت ، ولو فی عالم آخر . و لذا وارد شده است کسانی که در دنیا دعای آنها مستجاب نشد ، در آخرت در عوض به آنها داده شود ، به قسمی که آرزو می کنند که ای کاش هیچ [یک از] دعا های ما در دنیا مستجاب نمی شد^۱ .

[درجه سوم : تدارک احسان]

معرفه [۷۰] - درجه سوم ، مکافات صله ؛ یعنی تدارک احسان نمودن در صورت تمکن ، خصوصاً اگر به چیز قابلی بوده باشد دلیل انس و محبت است و تشبیه به خالق : *يَا مَنْ يُغْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ*^۲ کما قال تعالی : *مَنْ جَاءَ*

۱. نسخه : این معرفه در نسخه دوم چنین آمده است : « اجابت دعوت به لسان قال بر دو قسم است : یکی تلبیه خداوند است مقرون به دعای عبد ، چنانچه فرمود : *إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا دَعَا رَبَّهُ يَقُولُ اللَّهُ لَبَّيْكَ يَا عَبْدِي* ، و تلبیه او دلیل آن است که البته مسئول در دار وجود برای سائل متحقق خواهد گشت و مفاد آیه شریفه *أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ* است و آنچه مفادش اجابت دعوت است باید حکماً محقق شود ؛ و اما اجابت مدعو در آیه ، مسلم نیست . قسم دوم ظهور مسئول در خصوص این عالم که متوقف است بر دو چیز : اول وجود مقتضی ظهور در آن ، دوم منافی نبودن با حکمت ، و مخالف با مصالح نوعیه یا مصلحت اهم نبوده باشد و الا قابل ظهور نخواهد بود ، چنانچه باید مسئول ، مقتضی ظهور در آن حالاً و مآلاً بوده باشد و الا ظهور نکند . »

۲. قسمتی از تعقیبات نماز در ماه رجب ؛ یعنی : « ای کسی که در مقابل کم ، بسیار می دهی . »

بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثَابٍهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسُّيُئَةِ فَلَا يَجْزِي إِلَّا مِثْلُهَا^۱.

معرفه [۷۱] - چون ظهور حسنه از انسان به واسطه آن است که متنعم می باشد به ده نعمت^۲ :

۱- نعمت ایجاد

۲- نعمت استعداد

۳- نعمت تربیت

۴- نعمت ارتزاق

۵- نعمت بعث رُسل

۶- نعمت انزال کتب

۷- نعمت تبیین حسنات و سیئات

۸- نعمت توفیق

۹- نعمت اخلاص

۱۰- نعمت عبودیت

و اِتيان به حسنه ، اظهار آن نِعَم و شکرگزاری ده نعمت است ، پس البته ثواب ده شکر و ده حسنه خواهد داشت ؛ و اما اِتيان به سيئه چون از جهت جهالت و غفلت است از نِعَم و مُنْعَم بلکه فقط التفات به عالم نفس است ، پس جزائش مُمائل خود آن باشد و از اینجا فهمیدی که اتيان به سيئه چون

۱. انعام / ۱۶۰ ؛ یعنی : « هرکس کار نیک انجام دهد ، ده برابر آن پاداش دارد و هرکس کار بدی انجام دهد تنها به همان اندازه عقاب می شود » .

۲. نسخه : معرفه [۷۰] - بدان که انسان قبل از این که اتيان به حسنه نماید دارای ده نعمت است ...

از جهت غفلت و جهالت است ، کفران ده نعمت نخواهد بود .

معرفه [۷۲] - ظهور حسنه و سيئه ، ظهور به انسانیت و نفسانیت است :
قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ^۱ ؛

از کوزه برون آنچه تراود که در اوست^۲ .

[مراتب هفت گانه انسان]

معرفه [۷۳] - انسان را مراتبی است که به واسطه آن ، مخصوص به صفاتی و محکوم به احکامی خواهد شد ؛

و اول مرتبه آن ، مرتبه نفسانیت است که افق آن گاهی افق بهائم و گاهی سبع و گاهی شیاطین خواهد بود ، و در این مرتبه محکوم است به مَبْغُوضِيَّت و حَقِيقَتاً در این مرتبه ، حظی از انسانیت ندارد ، بلکه صِفَرُ الوجود است نسبت به آن مقام .

و مرتبه دوم ، خروج از نفس امّاره [است] و [انسان در این مرتبه] دارای نفس مطمئنّه و ورود در وادی ایمن قلب است .

مرتبه سوم ، مرتبه عقل . چهارم ، [مرتبه] روح .

پنجم ، [مرتبه] سر . ششم ، [مرتبه] خَفَى .

هفتم ، مرتبه أَخْفَى .

۱. اسراء / ۸۴ ؛ یعنی : « بگو هرکس به حسب ساختار (روانی و بدنی) خود عمل می کند » .

۲. اقتباسی از شعر حکیم افضل الدین محمد کاشانی (الثّغید للْمُسْتغید ، ص ۳۰۵) :

گر دایره کوزه ز گوهر سازند از کوزه همان برون تراود که در اوست

[مشاعر دهگانه هر مرتبه]

معرفه [۷۴] - مشاعر انسان در هر مرتبه، ده است: سمع و بصر و شَم و ذوق و لمس و حَس مشترک و خیال و وَهْم و حفظ و تصرف، که هریک را عملی است مخصوص به خود و ربطی به دیگری ندارد.

معرفه [۷۵] - مادامی که انسان در مرتبه نفسانیت واقع است، صِفِر الوجود است و قوای او از یکدیگر ممتاز خواهند بود و البته در ظهور به نفسانیت، هر قوه به تنهایی و وحدت، ظهور نماید و لذا جُرم آحادی را بر دیگری حمل نخواهند نمود: *وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى*^۱. مثلاً چشم، اگر نظر به نامحرم کند و گوش استماع صدای غنا و ساز نماید، هریک به جرم خود مبتلا باشند، و البته فاعل یکی است و فعل نیز یکی می باشد و وحدت فعل، تابع وحدت فاعل است، و لذا چشم را در اول معذّب کنند و گوش راحت [است] و در ثانی گوش را معذّب سازند و چشم، راحت است و در صورت اجتماع، هر دو معذّب باشند و هکذا نسبت به همه قوای نفسانیّه.

معرفه [۷۶] - چون از حضيض نفسانیت ترقی کند و به اوج انسانیت پرواز نماید، البته به اولین فسحه^۲ عالم ملکوت قلب وارد شود. پس هریک از مشاعر و قوای او دارای همه قوای و مشاعر خواهد شد. پس نفس، رجوع به صِفَرِیت نموده و قوای چون به امر قلب حرکت نمود، واحد مسبوق الصفر نفس است. پس سمع آن نیز بصر و شَم و ذوق و لمس و حَس و خیال و وهَم و حفظ و تصرف است و هکذا بصران. و لذا هرگاه به گوش، حسنه ایجاد

۱. انعام / ۱۶۴؛ یعنی: «کسی، بارگناه دیگری را برعهده نخواهد داشت».

۲. فسحه: فضای باز، پهناور و فراخ.

کند، دلیل است که به اوج انسانیت رسیده و در وادی ایمن قلب وارد شده و لذا به قوای عشره، عامل است. پس دارای ده اجر خواهد بود.

معرفه [۷۷] - اگر چه عُمَالِ حسنات، بالفعل اهل قلب نباشند، ولی چون بالقوه اهل قلبند پس کأَنَّهُ هریک از قوای آنها به منزله ده قوه است و به ده قوه، اِتِّیان به حسنه^۱ نموده، پس ده حسنه تفضلاً به او اجر دهند تشبیهاً به ارباب القلوب، و خصوصاً کسی که خود را به اطاعت ارباب قلوب وارد نماید - مانند شیعیان - و از مرتبه هوا و امر نفس خارج گردد، اگر چه بالفعل هر قوه از آن دارای همه قوای نباشد زیرا که در فسحه ملکوت قلب، داخل نشده ولی هر مشعری از مشاعرش، لیاقت اجتماع و وحدت جمعیه را دارد. لذا به اِتِّیان به حسنه، مظهر انسانیت بالقوه باشد.

معرفه [۷۸] - چون نسبت هر مرتبه به مرتبه بالاتر، نسبت واحد به عشر است به واسطه اختلاف آن مرتبه در جنب مرتبه عالی تر، پس گویا صفری است در جلو واحد، چنانچه قلب در جلو صفر نفس، ده می شود. پس هر مرتبه، ده مرتبه ترقی کند تا مقام اخفی و چون به مقام بقاء نائل گردد، علم ثواب عمل، مخصوص حق است، کما قال تعالی: *فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ*^{۲،۳}.

۱. اِتِّیان به حسنه: انجام کار نیک و شایسته.

۲. سجده / ۱۷؛ یعنی: «پس هیچکس نمی داند چه چیز از آنچه روشنی بخش دیدگان است برای آنان پنهان شده است».

۳. مؤلف در نسخه اول شذره سوم، این شذره را در همین جا با والسلام علی من اتبع الهدی به پایان برده اند. معارف بعدی این شذره از نسخه دوم نقل شده است.

معرفه [۷۹]^۱ - وجه دیگر در تحدید حسنات به ده برابر آن است که چون ظهور به نفس مطمئنه است و وارد شود در وادی ایمن قلب، البته نسبت قلب به نفس، نسبت مرتبه عشر است به مرتبه آحاد، چنانچه نسبت قلب به روح، نسبت عشرات به مآت است و نسبت روح به عقل، نسبت مآت به الوف [است]، و نسبت عقل به سرّ، الوف الی عشرات الوف [است] و نسبت سرّ به خفی، نسبت عشرات الوف است به مآت الوف و نسبت خفی به اخفی، نسبت مآت الوف است به الوف الوف، (.....) التعیین و التحدید فیقع فیما لا نهایه.

معرفه [۸۰] - چون انسان را مراتبی است و اول مرتبه او مرتبه نفسانیت و طبیعت است که حقیقتاً او در آن مرتبه نسبت به مقام انسانیت، مرتبه صفر است نسبت به اعداد و چون ظاهر شود به نفسانیت، نسبت آحاد به عشر است. پس انسان اتیان به حسنه نمی کند مگر به خروج از مرتبه نفس اماره.

معرفه [۸۱] - انسان چون به مرتبه قلب وارد شود و نمایش دهد خود را به فعل حسنه، پس کانه واحدی است در عقب صفر نفس و طبیعت واقع شده حکم عشره را خواهد داشت و چون به مرتبه نفس باقی باشد و نمایش

۱. نسخه: چون ۴ معرفه پایانی شذره سوم (از ۷۹ تا ۸۲)، فقط در نسخه دوم این شذره آمده و از طرف دیگر، همین نسخه دوم فاقد معرفه های ۷۲ تا ۷۸ می باشد، لذا برخی از مطالب این ۴ معرفه، تکراری به نظر می آید. ضمناً حواشی زیادی در اطراف متن این ۴ معرفه در نسخه دوم این شذره وجود دارد که از آوردن اکثر آنها به دلیل خوانان بودن، صرف نظر گردید. متن این ۴ معرفه نیز با سختی قابل خواندن بوده و به همین جهت احتمال خطای جزئی در بعضی کلمات آن وجود دارد (صفحه ۱۹۹ را ببینید).

نفسانیت به فعل شینه دهد پس کانه واحدی است در مرتبه اولی و لذا حکم یک و جزاء به مثل خواهد داشت.

معرفه [۸۲] - سرّ آن که هر درجه از درجات انسانی نسبت به سابق، حکم عشره است نسبت به واحد، به جهت آن است که حصول درجات به واسطه مجاهداتی است که در هر منزل به جای می آورد تا به منزل دیگر می رسد.

مثلاً کسی که در مرتبه نفس اماره است که نسبت به عالم انسانیت، صفر الوجود است به توسط زحمات و مجاهدات از این مرتبه به مرتبه قلب رسد و چون اعمالی که در آن مرحله می کند به قدم نفس است البته در حکم آحاد است و در هر منزل، نه مجاهده لازم است که بعد از آن وارد وادی ایمن قلب گردد و چون متظاهر به قلب شود پس حقیقتاً این تظاهر دربر دارد تظاهرات نهگانه قبل را، پس عشره خواهد شد و البته چون در مراتب قلب سیر کند به هر مرتبه عشره اضافه شود تا نود حسنه، چنانچه در زیارت سید الشهداء علیه السلام می رسد به نود حج و نود عمره که آخر مرتبه ثواب ارباب قلوب است و چون به عالم عقل رسد اول درجه ثواب اولی الالباب، یکصد است تا نهصد، و چون به مرتبه روح رسد یک هزار است تا نه هزار، و چون به مرتبه سرّ رسد ده هزار است تا نود هزار، و چون به مرتبه خفی رسد یکصد هزار است تا نهصد هزار، و چون به مرتبه اخفی رسد یک هزار هزار خواهد بود و در این مقام می رسد به درجه [ای] که از شدت نتوان بیان نمود: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ.

پس اختلافات اخبار و آثار در باب ثواب اعمال ، راجع است به مراتب عاملین ، فتدبّر فيه . بلکه به مرتبه [ای] خواهد بود که ثواب [آن] لا یتناهی خواهد بود ، مثل مرتبه « فناء » و « فناء در فناء » ؛
 پس عدم کردم عدم چون ارغنون گویدم که انا الیه راجعون^۱
 و مقام تارالله^۲ و انا دیتته^۳ بوده باشد .

و السلام علی من اتبع الهدی
ناحیه مقدسه اسلام
 الاحقر محمد علی الشاه آبادی غفیی عنه^۴

شذره چهارم

۱. از اشعار مولوی است (مثنوی معنوی ، دفتر سوم ، ص ۱۹۹ سطر ۳۷) :

بار دیگر از ملک پران شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم
 پس عدم کردم عدم چون ارغنون گویدم کائنا الیه راجعون

۲. اشاره به « یا تار الله و ابن تاره » که در زیارت عاشورا و بعض ادعیه دیگر آمده است.

۳. اشاره به حدیث قدسی : « مَنْ عَشَقْنِي عَشَقْتُهُ وَ مَنْ عَشَقْتُهُ فَأَنَا دِيتُّهُ » .

۴. غفیی عنه : خدا بر او ببخشد .

لذا فعل حق را فیض منبسط و فیض مقدس گویند و چون [فاعل] ناقص بوده باشد فعل صادر از آن ذات بذاته مستدعی جزاء است ، زیرا که صدورش از جهت استکمال است دائماً ، و لو کمال را به حسب صغری اشتباه کند .

معرفه [۸۴] - شکر حقیقتاً ثناء مُنعم است ، ولی چون انعام از عباد بوده باشد که به حسب ظاهر ما به ازاء ندارد ، البته ثناء آن به عنوان جزاء خواهد بود و البته باید راجع به عباد شود .

معرفه [۸۵] - چون فعل ، صادر از حق تعالی شود ، اگر چه جزاء نطلبید ، ولی مستتبع ثناء است لجمال و جلاله ، و راجع به حق تعالی نخواهد بود ، کما قال : وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ^۱ بلکه راجع به عباد و موجب تکمیل آنها است .

معرفه [۸۶] - چون فهمیدی که شکر نعمت عباد ، از مقتضیات نقصان عباد است ، و برای تکمیل منعم تأسیس شده و شکر حق از مقتضیات کمال اوست ، و برای تکمیل منعم علیه است ، پس هر ثنائی که موجب ترقی منعم بوده باشد معاشاً یا معاداً ، مستحسن^۲ و مامور به است و الا اگر ثناء ، منشأ عجب و یا ریا و کبر و امثال آنها گردد البته ممنوع است .

معرفه [۸۷] - چون تمام امور از تعینات مشیت و سعة رحمت و امتداد ظل وجود حق است ، پس عبد و انعام او از مظاهر حق و انعام

الشذرة الرابعة

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ وَالصَّلَاةُ لَاهِلِهِمَا وَاللَّغْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمَا

[درجه چهارم : شکر نعمت]

درجه چهارم از قائمه انس ، شکر نعمت صدیق و ثناء آن است^۱ .

معرفه [۸۳] - فاعل یا تام است یا ناقص ، و چون تام بوده باشد فعل آن مستدعی جزاء نبود ، زیرا که فعلش از جهت استکمال نیست ، بلکه از شدت کمال فائض گردد ، مانند ظرفی که از شدت امتلاء^۲ لبریز شود . و

۱. نسخه : عبارت مذکور مربوط به نسخه خطی شذره چهارم است و در نسخه چاپی ،

به جای آن چنین آمده است : « درجه چهارم ، شکر نعمت است » .

۲. امتلاء : پُری .

۱. نمل / ۴۰ ؛ یعنی : « هر کس که شکر کند برای خودش شکر کرده است » .

۲. مستحسن : پسندیده .

وی است، و لذا تعطیل ثنای عبد، تعطیل ثنای حق خواهد بود، كما قال: مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ^۱، و این از احکام مقام وحدت در کثرت است و ممکن است از باب احکام بطون و مرحله کثرت در وحدت بوده [باشد]^۲ که مقتضای نقیض قضیه [چنین] است که: وَمَنْ شَكَرَ النَّاسَ فَقَدْ شَكَرَ اللَّهَ^۳ چنانچه در بعضی از مظاهر تصریح شده، مثل قوله: مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ^۴ وَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ فَقَدْ زَارَ اللَّهَ^۵ وَمَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ^۶ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ. كما قال الله تعالى:

۱. عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۲۴ رقم ۲، از امام رضا(ع)؛ یعنی: «هرکس از مردم تشکر نکند خدا را شکر نکرده است».

۲. مؤلف در اینجا در حاشیه کتاب، مطلبی را قید فرموده اند که بخش هایی از آن ناخواناست: «و مقام (.....) و الوجود حقيقة واحدة ذات مراتب بحيث لا (.....) عن الكمالات الذاتية».

۳. یعنی: «و هرکس از مردم تشکر کند همانا شکر خدا را به جای آورده است».

۴. عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۲۷۲، رقم ۱؛ یعنی: «هرکس که شما امامان را دوست داشته باشد پس به تحقیق خدا را دوست داشته است»؛ جزئی از زیارت جامعه است که امام هادی علیه السلام آن را به موسی بن عمران النخعی تعلیم فرمود و ابتدای زیارت چنین است: «السلام علیکم یا أهل بیت النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملائكة ...»
۵. کامل الزیارات ص ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۷۲، ۱۷۴؛ ثواب الأعمال ص ۱۱۰؛ الخصائص الحسینیة ص ۱۶۷؛ نورالعین ص ۴۱-۳۹؛ یعنی: «هرکس که حضرت سیدالشهداء(ع) را زیارت کند پس همانا خدا را زیارت کرده است».

۶. مسند احمد بن حنبل ۵۵/۳ و ۳۰۶/۵ به نقل از ابو سعید خدری از رسول خدا(ص)؛ یعنی: «هرکس مرا ببیند پس به تحقیق که خدا را دیده است».

□ إِنَّ السَّادِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ^۱،

□ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى^۲ الآية.

معرفه [۸۸]^۳ - چون انسان تشکر کند نعمت اصدقاء را، حقیقتاً متّصف کرده است خود را به یکی از صفات ربوبیت، زیرا که از جمله کمالات حق، شکر است، كما وَصَفَ نَفْسَهُ فِي الْقُرْآنِ بِأَنَّهُ شَكُورٌ خَلِيبٌ^۴، و چون شکر، اظهار کمال مشکور است و حق تعالی سبحانه، بر حسب علم خود به استعداد اشیاء، ایجاد فرموده آنها را و اظهار فرموده کمالات وجودیه آنها را، بلکه حقیقتاً مظهر کمالات اشیاء منحصر است به او، پس حقیقتاً اوست معدن شکر و معدن ثناء، بلکه تمامیت ذاتش مقتضی اظهار جمیل و استتار قبیح است، و لذا فرموده(ع): يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ^۵ و

۱. فتح / ۱۰؛ یعنی: «(ای رسول) بدرستی که کسانی که (در حدیثه) با تو بیعت می کنند به حقیقت با خدا بیعت کرده اند».

۲. انفال / ۱۷؛ یعنی: «و هنگامی که تیر می اندازی تو تیر پرتاب نکرده ای، بلکه خداوند تیر را پرتاب کرده است».

۳. نسخه: معرفه [۸۸] - شکر از صفات ربوبیت است چنانچه فرموده در قرآن مجید وَ اللَّهُ شَكُورٌ خَلِيبٌ که به موهبت به بندگان خود مرحمت فرموده تا متخلّق به خلُق او گردند.

۴. یعنی همچنانکه خداوند، ذات مقدّس خود را در قرآن کریم اینچنین وصف کرده است که: «و خداشکرگزار و بردبار است» (تغابن / ۱۷).

۵. جزئی از دعای فرج و خلاصی از مشکلات است که طبق نقل محمد بن هارون تلعبیری، امام محمد جواد(ع) آن را به ابن ابی البغل کاتب آموخت که بخشی از آن چنین است: «يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ، يَا مَنْ لَمْ يُوَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ وَ لَمْ يَهْتِكِ

حِينَئِذٍ فَالْمُتَشَكِّرُ مُتَخَلِّقٌ بِخُلُقِ اللَّهِ وَامْتِثَلْ قَوْلَهُ :

تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ^۱.

معرفه [۸۹] - شکر، ثناء کامل است، چه قولی باشد یا فعلی؛ برای کمال ذاتی [باشد] یا کمال صفاتی و اسمائی یا کمال عطائی.

[الاسام والارکان شکر]

معرفه [۹۰] - شکر و ثناء، چهار قسم است :

■ اول : شکر حق نسبت به خود ؛

■ دوم : شکر حق نسبت به خلق ؛

■ سوم : شکر خلق نسبت به حق ؛

■ چهارم : شکر خلق نسبت به خلق .

معرفه [۹۱] - ارکان مطلق شکر، سه است :

■ اول : علم به کمال ؛

■ سوم : عمل، که حقیقتاً اصل ثناء است و ناشی از حال [است]

و حال ناشی از علم [است] . پس نسبت آن به دورکن دیگر، نسبت اثر به مؤثر است .

الشُّكْرُ، يَا عَظِيمُ الْمَنْ، يَا كَرِيمُ الْبَصِيحِ، يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ، يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ ... الخ «
(دلائل الإمامة / ص ۳۰۶ - ۳۰۴) ؛ یعنی ای کسی که زیبایی‌ها را آشکار می‌سازی و زشتی‌ها را می‌پوشانی .

۱. یعنی پس انسان متشکر، متخلّق به خُلُقِ الهی گردیده و فرمان خداوند را امتثال کرده است که می‌فرماید : « متخلّق به اخلاق الهی شوید » .

[قسم اوّل : شکر حق نسبت به حق]

معرفه [۹۲] - اما ارکانِ قسم اول که شکر حق نسبت به حق باشد، پس موقوف است به بیان اشارات لطیفه روایت شریفه :

كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَخْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكُنِّي أُعْرَفَ^۱ .

[اشارات لطیفه روایت]^۲

معرفه [۹۳] - الاشارة الاولى ؛ در اینکه تاء در کلمه مبارکه کُنْتُ اشاره است به ذات بَحت وجود و هستی صرف و کَوْن محض، که هیچ تعین و قیدی ندارد و بدیهی است که مطلق، تقدّم دارد بر مقید، و لاتعیّن بر

۱. بحار الانوار ج ۸۱ ص ۱۹۹ ذیل رقم ۶؛ حدیث قدسی از رسول خدا(ص)، یعنی : « من گنج پنهان بودم . دوست داشتم شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم » .
۲. مؤلف در اینجا به بیان ۱۰ اشاره لطیفه از حدیث قدسی مذکور می‌پردازند :

□ اشاره اول : بی قیدی ذات بَحت وجود (معرفه ۹۳) .

□ اشاره دوم : تجرّد مناط حضور (معرفه ۹۴) .

□ اشاره سوم : کمالات حق (معرفه ۹۵) .

□ اشاره چهارم : حُب ذات (معرفه ۹۶) .

□ اشاره پنجم : معروفیت ذات بر ذات (معرفه ۹۷) .

□ اشاره ششم : مظهر داشتن اسماء (معرفه ۹۸) .

□ اشاره هفتم : فاعل بودن اسماء (معرفه ۹۹) .

□ اشاره هشتم : طرف نداشتن وجود (معرفه ۱۰۰) .

□ اشاره نهم : نفع نداشتن حق از خلق (معرفه ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳) .

□ اشاره دهم : تطبیق اشارات با شکر (معرفه ۱۰۴) .

تعیّن [تقدم دارد] و کلمه هُوَ در سورة مبارکه توحید اشاره به مرتبه حضرت هویت است که ملاحظه هیچ تعینی نشود ، بلکه منزه است از حیثیت تقیدی ، که هستی چیزی باشد ، و از حیثیت تعلیلی ، که هستی ناشی از هستی دیگر باشد .

معرفه [۹۴] - الاشارة الثانية : اول تعین ذات بحت وجود ، ملاحظه علم ذات است به ذات خود ؛ یعنی حضور ذات برای خود و مناط آن تجرّد است و چون حق تعالی ، جمیع مراتب تجرّد را دارا است پس او را حجابی نیست از قبیل ماده و تعلق به آن و تقدّر و تحدّد و تقوّم ؛ پس حاضر است و چون در مرتبه ذات ، گیری نیست پس حاضر است برای خود ، و لذا گفته اند : كُلُّ مُجَرَّدٍ عَاقِلٌ و این مرتبه را حضرت احدیت گویند و معلوم است تا ادراک ذات نشود که مفاد کان تامّه و هلیت بسیطه است ، نتوان اثبات حکمی برای آن نمود . مثل آنکه گفته شود کنز مخفی است و مفاد هلیت مرکبه باشد .

معرفه [۹۵] - الاشارة الثالثة : فی قوله تعالی کُنْزًا مَخْفِيًا ، بدان که کمالات حق بر دو قسم است : یکی کمالات ذاتیه ، دوم کمالات اسمائیه . اما کمالات ذاتیه ، پس آن کمالاتی است که به نحو بساطت و وحدت در علم به ذات ظاهر گردد ، و لذا از بساطت به کنزیت تعبیر شده و از وحدت ، به مقام خفاء [تعبیر شده] . خلاصه معنی آن که بعد از مرتبه حضرت هویت که مقام لاتعین است ، مشاهده نمودم ذات خود را که اول تعین است ، پس یافتیم او را دارای کمالات به نحو بساطت و عینیت ، نه به نحو ترکیب که ذاتی و دارائی باشد ، بلکه ذات ، عین دارائی و دارائی عین ذات است . پس

دارائی به نحو بساطت ، گنج و کنز است و از جهت وحدت و دوری از کثرت مفهومی ، مخفی است .

معرفه [۹۶] - الاشارة الرابعة : فی قوله تعالی فَأَحْبَبْتُ ؛ بدان که چون لازمه علم به ذات و علم به کمال ذات به نحو اجمال ، حُب ذات است و حُب شهود کمالات اوست به نحو تفصیل ، و همین است مقصود از اراده که عین ذات است . یعنی تجلی نمود ذات بر ذات حُبّاً و عشقاً بعد از تجلی ذات بر ذات علماً و ظهوراً و این بعدیت ربطی است نه ترتیبی ، پس منافات با عینیت وجودی ندارد ؛ فافهم و تدبّر .

معرفه [۹۷] - الاشارة الخامسة : فی قوله تعالی أَنْ أُعْرِفَ ؛ بدان که مقام معروفیت ذات برای ذات به نحو تفصیل ، عبارة آخری از مشاهده کمالات اسمائی است . یعنی به دست محبت گرفته شود مفتاح کمال ذاتی غیبی و گشوده شود باب کمالات صفاتی و اسمائی ، و این مقام را حضرت و احدیت دانند که در این صورت متمیز گردد کمالات صفاتی به حسب مفهوم و از مقام خفاء و غیبت به مقام ظهور و شهود آید . پس در اینجا گفته شود : هُوَ عِلْمٌ وَقُدْرَةٌ وَإِزَادَةٌ وَحَيَوَةٌ وَسَمْعٌ وَبَصَرٌ وَكَلَامٌ ؛ وَ هُنَا أَوَّلُ كَثْرَةٍ وَقَعَتْ فِي دَارِ الْوُجُودِ^۱ ؛ و چون ملاحظه شود نسبت مابین ذات و صفات که به نحو عینیت است ، به این معنی که مصداق این مفاهیم کثیره یکی است ؛ یعنی ذات ، منشأ انتزاع این معانی کثیره باشد ، به جهت آنکه صرف وجود است و این کمالات ، مراتب وجود باشند یعنی چون صرف وجود است ، صرف

۱. یعنی : « و اینجا است که اولین کثرت در عالم هستی واقع شد » .

علم و قدرت و حیات و اراده و سمع و بصر و کلام است ، و لذا در سورة مبارکه توحید ، برای مقام الله که دارای هر کمال است ، به کلمه **هُوَ** استدلال فرموده ، فقال تعالى : **قُلْ هُوَ اللَّهُ^۱** ، پس گفته می شود : **هُوَ الْعَالِمُ الْقَادِرُ الْحَيُّ الْمُرِيدُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْمُتَكَلِّمُ** ، یا **هُوَ اللَّهُ** .

معرفه [۹۸] - الاشارة السَّادسة : بدان که هریک از اسماء را لازمی و مظهري است . یعنی عالم ، اقتضاء کند معلوم را و قادر [اقتضاء کند] مقدور را ، و مرید [اقتضاء کند] مراد را و هکذا ، و این لوازم و مظاهر را اعیان ثابتہ گویند ، و تمام این لوازم به عین علم به ذات ، معلوم ذاتند چنانچه ذکر خواهد شد .

معرفه [۹۹] - الاشارة السَّابعة : فی قوله تعالى **فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ** ؛ بدان که اسماء ، فواعل الهیّه اند و اعیان ثابتہ که لوازم اسمائند ، قوایل علمیه اند و هریک ، طالب ظهور عینی می باشند . پس در اجتماع طلب فاعلی و طلب قابلی نوبه [نوبت] رسد به تجلّی حق به مشیت و فیض مقدّس . پس ظاهر شود مطلوب به وجود عینی ، زیرا که هر موجود حیّ عاشقِ قادرِ شائی ، معشوق و معلوم و مقدور است ، و از اینجا معلوم شود معنای خلق در جمله **فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ** یعنی : « پس خلق فرمودم وجود را » ، چنانچه فرمود : **خَلَقَ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا^۲** که همان جلوه حق و

۱. توحید / ۱.

۲. اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۱۱۰ ، کتاب التوحید ، باب الارادة أنها من صفات الفعل ، حدیث ۴ ؛ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ : **خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ** (ترجمه روایت در باورقی ۲ ص ۹۲) .

وجود مطلق و مشیّت الله و ظلّ الله است . زیرا که اوست مناسب صدور از حق ، و ماهیّت قابل صدور نیست مگر تبعاً ، به جهت آنکه نسبت معلول به علّت ، نسبت فیئ به شیئی است و عین ربط به آن ؛ و ماهیّت ، شیئی لها الرّبط است ، به خلاف وجود که شیئی هو الرّبط است .

خلاصه آنکه مشیّت چون ظهور حق است ، استقلالی در جنبِ هویتِ حق ندارد ، بلکه صرف ربط به حق است ، به خلاف ماهیّت که در نشأه [نشئه] خود ، مستقل و مستغنی از علّت است . چنانچه مشاهده می کنی که هر چیزی در نشئه خود ، به حمل اولی ، خود اوست یعنی آب ، آب است ؛ خاک ؛ خاک ؛ باد ، باد .

معرفه [۱۰۰] - الاشارة الثَّامنة : چون فهمیده شد که مراد از وجود مطلق همان مشیت الله و اضافه اشراقیّه حقّ است ، پس طرف ندارد مگر حضرت و احدیّت . چنانچه معلوم شد که مشیّت ، ناشی از موجودِ حیّ عالم عاشقِ قادر است . بلی طرف دیگر آن به خود آن حاصل شود ، مثل جمیع تعینات که به مشیّت الله ظاهر شوند . کما قال : **خَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ^۱** پس اضافه اشراقیّه ، جداست از اضافه مقولیّه که دارای دو طرف است ؛ مانند اُبُوت و بُتُوت که نسبت مابین آب و این و این و آب است ، و این مقام را حضرت الهیّت گویند ، و جلوه فعلی و ظهور عینی اشیاء است . و معلوم شد که این جلوه دارای دو وجهه است : وجهه^۲ إِلَى الْحَقِّ وَ وَجْهَةٌ إِلَى الْخَلْقِ ، پس به اعتبار وجهه اولی ، ظلّ الله و مطلق

۱. همان منبع ؛ یعنی : « خدا اشیاء را با مشیّت آفرید » .

است، حکمی وراءِ ذات ندارد. چون عینِ ربط است و استقلالی در وجود نخواهد داشت و به اعتبار وجههٔ ثانیه، عینِ جمیع تعینات خواهد بود و حکمِ غیریت بر او جاری خواهد شد، و به سوی هر دو وجه اشاره فرموده، بقوله تعالی: **أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ**^۱ که ظلّ الله و ظلّ ممدود باشد، و بعبارةٔ آخری چون مشیت الله متعلق است به معلومات و معشوقات و مقدورات که اعیانِ ثابته اند ازلاً و ابداً، جمیع آنها خلُقاً و بعثاً به وجود واحد هویدا باشند، اگرچه مخلوق و مبعوث تقدم و تأخر دارند. کما قال: **لَمَّا خَلَقْتُمْ وَلَا بَعَثْتُمْ إِلَّا كَتَفْسٍ وَاحِدَةٍ**^۲ و لذا اشاره فرموده بقوله تعالی: **وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ**^۳ و این اولین ظهور اشیاء است عیناً و از این جهت، وقوع در آیه شریفه **إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ**^۴ محتاج به تأویل و تجوّز نخواهد بود، تا گفته شود مستقبلِ متحقّق الوقوع در حکم ماضی است، بلکه بالحق و التحقیق همه چیزها در صفحهٔ مشیت است.

معرفه [۱۰۱] - الاشارة التاسعة: فی قوله تعالی **لِيَكُنْ أُفَرْقَ** یعنی **لِيَكُنْ أَظْهَرَ**؛ بدان که اگر حق تعالی در خلقت و عطایش نفعی و غرضی نداشته باشد، عَبَث و سِفاهت لازم آید و اگر نفعش عاید خود شود استکمال خواهد بود، و هر دو قسم محال است و لذا گفته‌اند که مقصود، ایصال نفع است به بندگانش، کما قیل:

۱. **فرقان / ۴۵**؛ یعنی: «آیا ندیده‌ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترد؟».

۲. **لقمان / ۲۸**؛ یعنی: «آفرینش و رستاخیز همهٔ شما جز همانند یکنفر نیست».

۳. **انعام / ۵۹**؛ یعنی: «و کلیدهای غیب، تنها نزد اوست».

۴. **واقعه / ۱**؛ یعنی: «هنگامی که آن واقعه اتفاق بیفتد».

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا برندگان جودی کنم
و این نیز غلط و باطل است.

اما اولاً پس به واسطهٔ آنکه داعی به سوی فعل آن است که فاعل را وادار کند به سوی فعل، و اگر راجع به خودِ فاعل نشود، دعوت نکند او را به سوی فعل. پس در این صورت، ایصال نفع به عباد یا مساوی است نسبتش به ذات حق، پس لازم آید فعل حق بدون داعی باشد، و ترجیح فعل بر ترکش، ترجیح بلا مُرَجِّح است، و اگر مساوی نباشد به حیثی که صحیح باشد گفته شود که کارِ خوب کرده پس مستکمل است به فعل خود، مثل سایر کارکنان؛ و ثانیاً آنکه ایصال نفع به عباد امری است زائد بر ذات خود. پس اگر غایتِ فعلش باشد، لازم آید حاجت در تمامیت فاعلیتش به غیر، و این محال است. بلکه چنانچه غنی فی ذاتِهِ و صِفَاتِهِ، غنی فی أَعْمَالِهِ، فهو تَامٌّ مِنْ جَمِيعِ الْجِهَاتِ فَوْقَ التَّمَامِ^۱.

معرفه [۱۰۲] - عقیدهٔ صحیحه آن است که کمال ذاتی و اسمائی و غناء اطلاق و علم عنائی ازلی به نظام وجود، علّة و معلولاً داعی حق است به سوی عطاء و فیض؛ یعنی: **أَلَمْ لَنَّا أَنْ أَوْجِبَ الْفَيْضَانَ**؛ یعنی شدّتِ پُری، منشأ لبریزی است. پس در این صورت، غایت فعلش خودش و ظهور و جلاء و استجلاء است. یعنی غایت فعلش خودنمائی است نه استکمال و نه ایصالِ نفع به سُفال، بلکه آن از توابع و لوازم و مقصود

۱. یعنی: او همان گونه که در ذات و صفات خود غنی است، در افعال نیز غنی است.

بنابراین او از همهٔ جهات، تَامٌّ و بلکه فوق تمام است.

بالعَرَضِ وَبِالتَّبَعِ است. پس چون معلوم شد مقصود اصلی در اینجا ظهور و اظهار کمالات خود است: **فَهُوَ الْغَايَةُ وَالْبِدَايَةُ وَهُوَ الْمَبْدَةُ وَالنَّهَائَةُ** كما قال تعالى: **لِيَكُنْ أَعْرَفَ أَمَى لَكُنْ أَظْهَرَ**.

معرفه [۱۰۳] - چون معلوم شد نمایش، خصیصه خداست و از مقامات کبریائی او است و احدی حق نمایش ندارد، چنانچه فرموده: **الْكِبْرِيَاءُ رِذَائِي فَمَنْ شَارَكَنِي أَفْلَحْتُه**^۱، از این جهت باید غایت افعال عباد، خصوصاً عبادتش، خداخواهی باشد. و لذا در آخرت، رباء کنندگان مخاطب شوند به چهار خطاب، که هر خطابی عذابی است مخصوص؛

* اول: خطاب یا کافر، که عذاب جهل است.

* دوم: خطاب یا فاسق، که عذاب ظلم است.

* سوم: خطاب یا غادر، که عذاب مکر و خدعه است.

* چهارم: خطاب یا مؤثری، که عذاب کذب است^۲.

معرفه [۱۰۴] - الاشارة العاشرة: در تطبیق اشارات مذکوره است نسبت به شکر حق، ذات خود را.

اول: علم حق به دارائی ذاتی و اسمائی، كما قال: **كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًا**.

دوم: حُبِّ حق، ذات خود را بکمالاته، كما قال: **فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ**.

سوم: ثناء حق، دارائی خود را که عطاء و فیض و ظهور و اظهار است، كما قال: **فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ** و از اینجا معلوم میشود که ثناء دارائی، دهنده

۱. کبریاء، رداء من است. پس هرکس در آن با من مشارکت کند او را هلاک می‌کنم.

۲. امالی شیخ صدوق/ ص ۴۶۶ رقم ۲۲؛ معانی الاخبار ج ۲ ص ۳۴۱ رقم ۱ و ...

است. پس چون غنی قیام به دهنده‌گی کند، ثناء دارائی نموده و متخلق به خلق حق باشد و مظهر او گردد و هرگاه قیام به عطاء نکند کفران دارائی نموده است و اَلَزَمَ عطایا قیام به واجبات مالی و دادن حقوق الهی است، و لذا تهدید فرموده اغنیاء را بقوله تعالى: **وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَسْأَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ**^۱؛ یعنی کسانی که جمع می‌کنند طلا و نقره را و انفاق نمی‌کنند در راه خدا، پس بشارت ده ایشان را به عذاب دردناک؛ **يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتْكُوىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لَا تَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ**^۲؛ یعنی روزی که سرخ می‌شوند در آتش جهنم، پس داغ می‌شوند به آنها پیشانی‌ها و پهلوها و پشت‌های ایشان، که این است آنچه را برای خود جمع کرده‌اید.

بلکه فرمود: **وَلَا يَخْسِرَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرٌ لَّاهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ**^۳، یعنی گمان نکنند کسانی که بخل می‌کنند به آنچه خداوند از فضلش به آنها داد که خوب است برای آنها، بلکه بد است برای آنها. زود باشد که طوق زده شود به گردن آنها آنچه را که بخل کرده‌اند.

نکات

(۱): [معرفه ۱۰۵] - در اصلی حقیقت کنز و مقدار آن اختلاف شده،

۱. توبه / ۳۴. ترجمه این آیه و دو آیه بعدی در خود متن آمده است.

۲. توبه / ۳۵.

۳. آل عمران / ۱۸۰.

لکن به حسب اشارات وارده در اخبار، معلوم می‌شود که مقصود از کنز، حیطة قلبی و محبت آن است به دنیا و زخارف آن، با اختلاف حالات محبت و تعلق، که گاهی شود که تمام اطمینانش به آن [بوده] و فریفته [آن] است که موجب ارتکاب بسیاری از جنایات شود، و گاهی منشأ ترک واجبات مالیه گردد، الی غیر ذلک. و فرق نمی‌کند در اکتناز قلبی، مابین آنکه دارا باشد یا ندار، و لذا دارای غیرمحب، مُکْتَنِز نیست ولی محب فقیر، مکتنز است و بالجمله دارائی و نداری از اموری غیر اختیاری است ولی محبت داشتن و نداشتن، اموری است اختیاری و میسر و مکلف است. چنانچه اگر توجه به این که محبت و عداوت، موجب اختلاف در آثار اموال و دارائی نشود و اموری است زائد بلکه اگر درست تأمل کند، می‌فهمد که محبت چیزی که طرف، إدراک محبت نکند سفاهت است، البته متعظ شود و اساس اکتناز را خراب کرده و اکتناز محبت خداوند و اولیاء اش را بنماید، و بالجمله حقیقت اکتناز راجع به حال است نه به مال. بلی دارا بودن، چه کم باشد چه زیاد که موجب محبت فعلی و اطمینان قلبی شود، منشأ اعراض از حق و توکل به او و طغیان بر او و بر اولیاء او خواهد گردید.

(۲): [معرفه ۱۰۶] - چون از اکتناز، وجاهت و راحت طلب می‌کند، لذا از وجاهت و حُرِّیَّت به «جبهه» تعبیر [شده] و از راحتی تعبیر به «جَنب» و «ظَهْر» شده که غالباً تکیه گاه برای راحتی، پشت و پهلوی است. از این جهت عقوبت آنها ذلت است به داغ نمودن پیشانی که مفتضح شوند در آخرت، و سلب آسایش از آنها بنماید به داغ نمودن پشت و پهلوی. پس ضد مقصود حاصل شود.

(۳): [معرفه ۱۰۷] - چون بخل از علاقه و محبت به دنیا است، پس اگر ملکه او شود البته در آخرت، ملکوت او ظاهر شود: *يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ*^۱. پس گاهی به صورت طوق آتشین به گردن، و گاهی لباس آتشین دربر، و گاهی به خانه آتشین نشستن، و گاهی به تابوت آتشین خوابانیدن ظهور یابد، و گاهی به واسطه منع زکوة از مستحق و منع طلبکار از دادن طلب، ملکوت طلب به صورت اژدها ظاهر شود بر او و بطلبید اعضا او را و قطعه قطعه کند؛ چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود: *مَا مِنْ أَحَدٍ مَنَعَ زَكَاةَ مَالِهِ شَيْئًا إِلَّا جَعَلَ لَهُ ذَلِكَ مُغْنَانًا مِنْ نَارٍ مُطَوَّقًا فِي عُنُقِهِ يَنْهَشُ مِنْ لَحْمِهِ حَتَّى يَفْرَغَ مِنَ الْحِسَابِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ*^۲.

[قسم دوم: شکر حق نسبت به خلق]

[رکن اول: علم قبل الایجاد و بعد الایجاد]

معرفه [۱۰۸] - اما شکر حق نسبت به خلق؛ پس رکن اول [آن] علم خداست به تقدیم عباد، معارف و اخلاق و عبادات خود را به ساحت قدس

۱. «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» از اسامی قیامت در قرآن است. یعنی: «روزی که درونها آشکار شود»، (طارق / ۹).

۲. کافی، ج ۳، ص ۵۰۲، شماره ۱؛ یعنی: «هیچکس از زکات مالش چیزی را دریغ نمی‌کند مگر آنکه از آن اژدهایی از آتش درست می‌شود که برگردن او آویخته و گوشت او را می‌گزد تا آنکه از حساب خود فارغ گردد و این معنی سخن خداست که فرمود: "آنچه را که بخل ورزیده‌اند در روز قیامت به گردنشان آویخته خواهد شد" - آل عمران / ۱۸۰».

او؛ و آن بر دو قسم است: یکی علم قبل الایجاد است، دَوَم علم بعد الایجاد و بعین الایجاد است که آن را علم فعلی نیز گویند.

معرفه [۱۰۹] - علم قبل الایجاد؛ معنایش آن است که خداوند در ازل دانسته است تمام مخلوقات خود را و هرچه ظاهر شود از آنها اختیاراً یا اضطراراً به همان علم خودش به ذات خودش، و همین است مراد از علم اجمالی در عین کشف تفصیلی.

معرفه [۱۱۰] - بدان که چون حقیقت علم، حضور چیزی است برای چیزی و ماده، مناط غیبت و احتجاب است، پس عالم به هر چیز، باید مجرّد از ماده باشد و از اینجا معلوم شود که نفس چون عالم به خود است از جنس ماده نباشد.

معرفه [۱۱۱] - پس مناط علم حق به خود، تجرّد او است از مطلق ماده، بلکه از تعلق به آن، بلکه از تقدّر، بلکه از تحدّد، بلکه از تقوّم؛ وَهُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ بِذَاتِهِ وَالْقَيُّومُ لغيرِهِ^۱.

معرفه [۱۱۲] - مناط علم حق به خلق قبل الایجاد، علیّت او است و معلول تا نزد علّت هویدا نباشد از او صادر نشود اختیاراً.

معرفه [۱۱۳] - مناط وحدت علم، عینیّت علم است نسبت به ذات و عینیّت علت است نسبت به آن؛ یعنی ذات حق تعالی بذاتیه، مصداق علم و علّت است. بلکه جمله صفات کمالیه، عین ذات است و مقصود از اجمال علم، وحدت آن است و مراد از کشف تفصیلی، آن است که ظهور

۱. یعنی: «و او زنده ای است که به ذات خود قائم است و دیگران نیز به او قائم هستند».

معلول به وجود حق، هویدا تر است از ظهور معلول به وجود خود. زیرا اوّلی مرتبه تامّه وجود است، ولی دوّمی مرتبه نازله وجود است.

معرفه [۱۱۴] - معنای علم بعد الایجاد و بعین الایجاد آن است که چون ظهور اشیاء به عین مشیّت اوست و مشیّت حق، عین ربط به حق و عین حضور است و حقیقت علم، حضور است و این ظهور، فعل حق و حضور اوست پس علم فعلی اوست.

[مراتب علم فعلی حق]

معرفه [۱۱۵] - نتیجه آن است که خداوند از دو جهت عالم است به تقدیم عباد؛ بلکه اشیاء به حسب تعدّد مدارک، جلوه های متعدّد دارد و آیه وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يُعْلِمُهَا إِلَّا هُوَ^۱ اشاره به مراتب علم فعلی حق می فرماید؛ چنانچه «هـ»، اشاره به علم ذاتی و ظهور اشیاء است در غیب هویت.

مرتبه اولی، ظهور جمیع اشیاء است در صفحه مشیّت، مِنْ الْأَزَلِ إِلَى الْآبَدِ؛ و لذا [می] فرماید: مَا خَلَقْنَاكُمْ وَلَا نَبْعَثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ^۲ اگر چه مخلوق و مبعوث، ترتّب دارند و مقام عندیّت اشاره به مشیّت الله است.

مرتبه ثانی و **[مرتبه] ثالثه** و **[مرتبه] رابعه**، ظهور اشیاء است در

۱. انعام/ ۵۹؛ یعنی: «و نزد خداوند است کلیدهای غیب و کسی که به آن علم ندارد جز خداوند».

۲. لقمان/ ۲۸؛ یعنی: «آفرینش و رستاخیز همه شما جز همانند یک نفر نیست».

عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم مثال، که مقام مفاتیح الغیب است و عالم ذر، ظهور اشیاء است در این عوالم علماً، چنانچه می فرماید: **وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**^۱، و تحقیق آیه شریفه در «شرح منازل»^۲ است.

مرتبه خامسه عالم سجل الکون است، و اشاره شده به آن بقوله تعالی: **وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّيْرِ وَالْبَحْرِ**^۳ الی آخر.

مرتبه سادسه عالم کون جامع است، کما قال: **وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ**^۴، که مقام ولایت مطلقه و مشیت صاعده است.

[رکن دوم: رضا و خشنودی از بندگان]

معرفه [۱۱۶] - رکن دوم، رضا و خشنودی اوست از بندگان، چنانچه فرماید:

۱. اعراف / ۱۷۲ ؛ یعنی: «به یاد آور هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت».

۲. کتابی است از همین مؤلف که در هزار منزل نوشته شده است و متأسفانه تنها نسخه آن که بعد از ارتحال مؤلف، نزد امام خمینی (ره) نگهداری می شده است، در اثر یورش ساواک به کتابخانه ایشان در سال ۱۳۴۳ به غارت رفت و پیگیری های بعدی هم برای یافتن این کتاب تاکنون ثمر نداده است.

۳. انعام / ۵۹ ؛ یعنی: «و خدا می داند آنچه را که در خشکی و دریاست».

۴. همان آیه ؛ یعنی: «هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب روشن، ثبت است».

* **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ**^۱،
 * **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الشَّوَابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ**^۲،
 * **وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**^۳،
 * **وَيُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّوهُ**^۴.

معرفه [۱۱۷] - چون معلوم شد که ذات حق تعالی بصفاته و اسمائه و لوازم اسمائه من الازل الی الابد، معلوم اوست به علم واحد، پس می گوئیم همان ذات، بصفاته و اسمائه و لوازمه، معشوق حق و محبوب اوست و اراده که عین ذات حق است، همین عشق و حب اوست و مشیت او اراده و حب فعلی اوست، چنانچه علم فعلی اوست.

معرفه [۱۱۸] - اختلاف محبوبیت، به اعتبار اختلاف محبوب است در کمال، علماً و عیناً. پس هرگاه عین ثابت آن، لازم کل اسماء بوده باشد، البته محبوب تر است. مثل عین ثابت حضرت احمدی (ص) چنانچه هرگاه مورد تعلق اطلاق مشیت بوده باشد، البته احب موجودات است عیناً، و ابتلائات دنیویه آنها برای رفّض قیود و ظهور اطلاق است و لذا در آخرت **جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا**^۵ است.

۱. مائده / ۱۱۹ ؛ یعنی: «خداوند از آنان راضی است و آنها نیز از خدا راضیند».

۲. بقره / ۲۲۲ ؛ یعنی: «خداوند توبه کنندگان و پاکان را دوست دارد».

۳. آل عمران / ۱۳۴ ؛ یعنی: «و خداوند نیکوکاران را دوست دارد».

۴. مائده / ۵۴ ؛ یعنی: «خدا آنها را دوست دارد و آنها نیز او را دوست دارند».

۵. بینه / ۸ ؛ یعنی: «پاداش آنها در نزد پروردگارشان، باغهایی است که از زیر آن نهرهایی روان بوده و در آن برای همیشه جاودانه اند».

[رکن سوم : عمل حق]

معرفه [۱۱۹] - رکن سوم ، عمل است و آن بر چند [۱۰] قسم باشد :

اول : توفیق ؛ کما قال تعالی : **وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ**^۱ یعنی بشارت فرما کسانی را که ایمان آورده اند به اینکه برای ایشان در نزد پروردگارشان قدم راستی است ؛ و به عبارت دیگر آنکه در عالم علم حق به ایشان این صفت که قدم صداقت است داده شده ، و لذا چون در دنیا ظاهر شوند ، به راستی با خدای خود قدم زنند . یعنی در مقام طاعت و عبادت و ترک مخالفت و معصیت به طور سهولت قیام و اقدام نمایند . پس منسوب باشند به موافقت و همین است توفیق از باب تفعیل که معنای آن نسبت به موافقت است . پس توفیق آن است که نفس ، دارای صفت استقامت و قدم صداقت باشد و بالجمله عین ثابت آنها فی علم الله تعالی مورد این موهبت گردیده اند : **يَا مُبْتَدِئُ النَّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا**^۲ و چون در عین ، ظاهر شوند از سلسله موافقین باشند مانند انبیاء و اتباع آنها .

دوم : تنمیه^۳ اعمال ؛ که فرمود : **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثَافِهَا**^۴ چنانچه سابقاً مفصلاً مذکور گشت^۵ .

۱. یونس / ۲ .

۲. جزئی از زیارت جامعه است ؛ یعنی : « ای کسی که قبل از استحقاق ، ابتدا به نعمت می کنی » .

۳. تنمیه : (باب تفعیل از نمو) رشد و نمو دادن .

۴. انعام / ۱۶۰ ؛ یعنی : « هرکس حسنه ای بیاورد ده برابر آن پاداش دارد » .

۵. شذره سوم ، معرفه ۷۱ و معارف بعدی آن .

سوم : محبت او را در دلها جای دهد ، کما قال الله تعالی : **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا**^۱ .

چهارم و پنجم : مغفرت و طول عمر ؛ کما قال الله تعالی : **يَذْعُبُكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخَوِّضَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى**^۲ .

ششم : توجیه برکات آسمان و زمین به سوی او ؛ کما قال الله تعالی : **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ**^۳ .

هفتم : دفع بلایا از اهل عالم به واسطه او ؛ کما قال فی الحدیث القدسی خطاباً لأهل العصیان : **يَا أَهْلَ مَعْصِيَتِي إِنْ لَمْ يَكُنْ فِيكُمْ ثَلَاثٌ لَأَنْزَلْتُ عَلَيْكُمْ عَذَابِي ثُمَّ لَا أَبَالِي ، وَكَانُوا هُمُ الْمُتَحَاتِّبِينَ فِي اللَّهِ وَالْمُنْفِقِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْقَائِمِينَ فِي الْأَسْحَارِ لِلَّهِ**^۴ .

۱. مریم / ۹۶ ؛ یعنی : « کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دهند ، به زودی خداوند برای آنها محبتی در دلها قرار می دهد » .

۲. ابراهیم / ۱۰ ؛ یعنی : « خدا شما را می خواند تا پاره ای از گناهانتان را برای شما ببخشد و تا مهلتی معین به شما فرصت دهد » .

۳. اعراف / ۹۶ ؛ یعنی : « اگر اهل شهرها ایمان می آوردند و مراعات تقوا می نمودند ، قطعاً برای آنان از آسمان و زمین برکت می گشودیم » .

۴. امالی صدوق / ص ۱۶۶ رقم ۸ ؛ و نیز علل الشرایع / ص ۲۴۶ و ۵۲۲ با تفاوت جزئی ؛ (حدیث قدسی از رسول خدا) ، یعنی : « همانگونه که خداوند در حدیث قدسی خطاب به اهل معصیت فرموده که : ای معصیت کاران ، اگر این سه گروه در بین شما نبودند عذاب خود را بر شما نازل کرده و هیچ باکی نداشتم : ۱- کسانی که برای خدا به یکدیگر محبت دارند . ۲- کسانی که در راه خدا اتفاق میکنند . ۳- کسانی که در سحرها قیام و تهجد دارند » .

هشتم: اعلان و اظهار نعمت، عبادت اوست؛ يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ^۱.

نهم: فخر و مباهات است؛ چنانچه معصوم علیه السلام فرماید: بَاهِيَ اللَّهُ بِهِ الْمَلَائِكَةَ^۲ در شأن کسانی که نماز نافله شبشان را قضا کنند و همچنین کسی که برباید او را خواب در سحر و حال آنکه برخاسته باشد برای تهجد به قسمی که دَقْن او به سینه‌اش بخورد، درهای آسمان گشوده شود تا آنکه ملائکه، آنها را ببینند.

دهم: معاملات اخرویّه حقّ است با آنها؛ تا به حدّی که می‌فرماید: فَلَا تَغْلَمْ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ^۳؛ چنانچه گذشت.

[قسم سوّم: شکر خلق نسبت به خالق]

معرفه [۱۲۰] - اما شکر خلق نسبت به خالق؛ پس در آیات و روایات، [برای آن] فوائد بسیار بیان شده [است]. قال الله تعالى: مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ^۴؛ یعنی خداوند عذاب نمی‌فرماید شما را

۱. ای کسی که زیبایی‌ها را ظاهر کرده و زشتی‌ها را پوشانده‌ای (پاورقی ۵ ص ۷۱).
۲. امالی صدوق، ص ۱۹۹، رقم ۶، به نقل از امام صادق علیه‌السلام؛ یعنی: «خداوند به واسطه او به ملائکه مباهات می‌کند».
۳. سجده ۱۷؛ یعنی: «هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی بخش دیدگان است به (پاداش) آنچه انجام می‌دادند برای آنها پنهان شده‌است».
۴. نساء / ۱۴۷؛ یعنی: «اگر سپاس بدارید و ایمان آورید، خدا می‌خواهد با عذاب شما چه کند؟».

که تشکرکردید و ایمان آوردید، بلکه موجب زیادتى نِعَم است: لَسُنْ شَكَرْتُمْ لَا زَيْدٌ لَكُمْ^۱ و باعث جزاء است در آخرت، كما قال الله تعالى: وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ^۲ بلکه از آیات معلوم می‌شود که عبادت ابدی است چنانچه فاتحه و خاتمه کلام اهل بهشت است که می‌گویند: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَغَدَاةً وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۳.

[رکن اول: معرفت نعمت مُنْعِم]

معرفه [۱۲۱] - همین شکر نیز دارای سه رکن است:

[رکن اول، معرفت نعمت منعم است، و این معرفت، مرتبه سوّم از ایمان است. زیرا که در مرتبه اولی، اثبات وجود منزّه از نقص و امکان است؛ یعنی ایمان به وجوب وجود او است، چنانچه کلمه سُبْحَانَ اللَّهِ^۴ اشاره به این مرتبه می‌باشد.

مرتبه دوّم، توحید و یگانگی ذات مقدّس اوست، و کلمه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ^۵ اشاره به این مرتبه است و دلیل هر دو، هویت صرفه اوست. زیرا که بحت هستی، نقص ندارد، چون نیستی در او راه ندارد: الْخَيْرُ كُلُّهُ بِيَدِكَ وَالشَّرُّ

۱. ابراهیم / ۷؛ یعنی: «اگر شکرگزاری کنید، (نعمت) شما را افزون خواهم کرد».
۲. آل عمران / ۱۴۵؛ یعنی: «و بزودی شکرگزاران را پاداش می‌دهیم».
۳. یونس / ۱۰؛ یعنی: «و پایان نیایش آنان این است که ستایش، ویژه پروردگار جهانیان است».
۴. یوسف / ۱۰۸، مؤمنون / ۹۱، نمل / ۸؛ یعنی: «منزه است خداوند».
۵. محمد (ص) / ۱۹.

لَيْسَ إِلَيْكَ^۱ و صرف هستی، تعدّد ندارد و لذا وجوب وجود و وحدت، از حاق ذاتش انتزاع شود.

مرتبه سوم، توحید افعال است، که هر چه هست از او است و هر نعمتی از کرم غیر متناهی او است، و کلمه الحمد لله اشاره به آن است و برهان بر توحید فعلی وحدت ظهور است. زیرا که هستی هر چیزی، هویدائی آن است و اگر صرف نظر از تعینات شود، هویدائی یک حقیقت است چنانچه اگر در تابش آفتاب، صرف نظر از در و دیوار و غیره شود، تابش همان ظهور آفتاب است. پس هرگاه از تعینات خلقی صرف نظر شود، نبیند مگر مشیت الله و ظهور شمس حقیقت وجود [را]، كما قال الله تعالى: أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ^۲ و قال (ص): خَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ وَ خَلَقَ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا^۳؛ و کسی که مفتخر گردد به این معرفت، عارف شود که هر چه مدخلیتی دارد در نعمتی از نعم الهیه، از سماویات و ارضیات، فلکیات و عنصریات و غیرها، همه وسائط فیض او و مسحرات به ید قدرت اوست، و حقیقتاً بفهمد الحمد لله را و بگوید: أَنْتَ الْفَاعِلُ لِمَا تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ

۱. فلاح السائل، ص ۲۲۷؛ (بخشی از دعای امام صادق (ع) قبل از تکبیر افتتاح برای نمازهای واجب)، یعنی: «همه خیرها به دست توست و شر را به تو راهی نیست».

۲. فرقان / ۴۵؛ یعنی: «آیا ندیدی که پروردگارت چگونه سایه را گستراند؟».

۳. یعنی: «خدا همه چیز را با مشیت آفرید و مشیت را با خود آن آفرید (نه به مشیت دیگر و نه به مادون مشیت، و الا تسلسل یا دور لازم می آید، بلکه به اسماء و صفات ذاتیه)».

كَيْفَ تَشَاءُ^۱ و منحصر بداند مُنْعِم را در ذات یگانه او و خود این علم، شکر است بلکه بالاترین اقسام شکر باشد.

[رکن دوم: حال]

معرفه [۱۲۲] - رکن دوم حال است؛ مثل فرح به نعمت و این بر چهار قسم است:

اول: به واسطه آن است که موافق طبیعت و میل نفس می باشد و این قسم راجع به شکر نیست.

دوم: از جهت آن است که سبب شود برای تقرّب به مُنْعِم مثل فرح به نعمتِ صحت و سلامت و عزّت و غیرها که صرف کند در طاعت، و این قسم راجع به شکر خداست.

سوم: از جهت آن است که دلالت کند بر لطف حق و عنایتش به سوی بنده. پس این قسم از خوشحالی نیز شکر است.

چهارم: محبت منعم است و این اعظم اقسام شکر و ارفع انواع فرح است.

[رکن سوم: عمل]

معرفه [۱۲۳] - رکن سوم، عمل است [و آن بر سه قسم است]:

۱. إقبال الأعمال ص ۷۵-۶۷؛ یعنی: «تو هرچه را بخواهی، یا هرچه بخواهی و به هرگونه که بخواهی انجام می دهی». بخشی از دعای سحر ماه مبارک رمضان، منسوب به امام سجاد (ع)، ابتدای دعا چنین است: «إلهي لا تؤذبنی بعقوبتك ...».

اول: به قلب؛ و آن قصد احسان به بندگان و خوراندن از نعم متوجه به خود به دیگران؛ از واجبات، مثل آخماس و زکوات و سایر مستحبات.

دوم: عمل به لسان و اظهار حمد و ستایش حق تعالی: **وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ**^۱. پس اظهار از روی افتخار، سزاوار نیست و اظهار برای اغیار، اعتباری ندارد.

سوم: عمل به جوارح است، و آن استعمال نمودن نعم است در طاعت او و اجتناب از صرف در مباح به نحو اسراف و خرج نکردن در مورد حرام که تبذیر است و همچنین است سایر نعمتهای الهیه که باید صرف شود در موضعی که برای آن خلق شده، به نحوی که شارع دستور فرموده و معلوم گردیده [است]، اجتهاداً یا تقلیداً.

[کفران]

معرفه [۱۲۴] - چون معلوم شد حقیقت شکر، کفران نیز معلوم شود که مبتنی بر جهل به نعمت و منعم [است] و آن مستتبع بدگمانی و توحش از حق است حالاً^۲ و به حسب عمل، قصد اسائه به بندگان و معصیت و شکایت به زیان و صرف هر نعمتی در غیر آنچه برای آن خلق شده - نعوذ بالله - که موجب خسران دنیا و آخرت است و به حسب تقابل شکر و کفران، آثار آنها نیز متقابلند، کما قال الله تعالی: **وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي**

۱. ضحی / ۱۱؛ یعنی: «و اما از نعمت پروردگارت سخن بگو».

۲. یعنی حالت بدگمانی و دوری از حق را به دنبال خواهد داشت.

لَشَدِيدٍ^۱.

[شکوریّت و انقیاد]

معرفه [۱۲۵] - چون معلوم شد^۲ مقام شکوریّت حق، پس کسی که شکرگزاری کند از احسان به بندگان، متخلّق خواهد بود به خلق الهی و متّصف باشد به صفت پروردگار خود. علاوه [بر آن] دلالت کند بر آنس و محبت که یکی از نوامیس بزرگ انسانیت است. بلکه فرمود: **مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ**^۳ زیرا که معلوم می شود که صفت شکرگزاری ندارد تاقیام به شکر حق نماید، یا آنکه کمال شکر حق به شکرانعام بندگان اوست، چون آنها مظاهر اویند یا آنکه شکر آنها عین شکر اوست زیرا که آنها ظهورات اویند.

معرفه [۱۲۶] - تمام موجودات، مطیع و مُتقاد می باشند، چنانچه می فرماید: **الَّذِينَ تَرَأَوْنَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدُّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ**^۴، ولی انسان [ها] دو فرقه اند:

* یک دسته آنها اهل عبادتند و دارای کثرت معنویّه می باشند؛

* و یک دسته دیگر اهل عصیان که دارای کثرت عددیّه [اند]؛

۱. ابراهیم / ۷؛ یعنی: «و اگر کفران نعمت کنید عذاب من سخت خواهد بود».

۲. نسخه: و بالجمله چون معلوم شد.

۳. عیون اخبار الرضا (ع) ج ۲، ص ۲۴، رقم ۲، به نقل از امام رضا (ع)؛ یعنی: «کسی که از مردم تشکر نکند، خدا را شکر نکرده است».

۴. حج / ۱۸؛ یعنی: «آیا ندیدی که هر که در آسمان و زمین است برای خدا سجده کرده و خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم نیز بر او سجده میکنند و بر بسیاری نیز عذاب خواهد بود».

و حقیقتاً ماسوی الله، همه طعن به انسان عاصی می‌زنند، که ما همه متوجهیم به آن جهتی که برای آن خلق شده‌ایم که شکر ذاتی است و شما منحرفید از آن جهت، و بالجمله حقیقتاً این موعظه‌ای است به لسان جمیع موجودات به انسان. پس انسان باید متعظ شود به موعظه این همه و عاظ. وای به حال آن [کسی] که به این همه وعظها اعتناء نکند و خود را بیچاره کرده و به سوی عذاب الهی پرتاب کند.

اللَّهُمَّ أَفِدْنَا مِنْ حَنَدِكَ وَأَفِضْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِكَ وَأَنْشُرْ عَلَيْنَا مِنْ رَحْمَتِكَ
وَأَنْزِلْ عَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِكَ وَأَغْنِنَا مِنَ النَّارِ وَأَدْخِلْنَا الْجَنَّةَ
بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ^۱.

[درجه پنجم: حفظ خُلَّت]

درجه پنجم، حفظ خُلَّتِ اخوان است.

معرفه [۱۲۷] - درجه پنجم [از قائمه انس]، حفظ خُلَّتِ است، یعنی دوستی خود را دوام دهد که دلالت بر شدت انس و محبت دارد و صاحب این خُلُق، حقیقتاً متخلق به خلق الهی و مظهر اسم ودود است. پس اگر از برادر خود امری که به نظر، مخالف اخوت و رفاقت است دیده شود، یا باید محمل صحیحی به نظر آورد، یا حمل بر خطا و غفلت [نماید] و اگر نه اغماض کند، نه اعراض.

۱. یعنی: «خداوندا؛ تو خود ما را هدایت فرما و فضلت را بر ما سرازیر نما و رحمت را بر ما بگستران و برکات را بر ما نازل گردان و ما را از آتش جهنم برهان و به بهشت وارد کن، ای بهترین رحم‌کنندگان».

معرفه [۱۲۸] - ودود از صفاتی است که دلالت کند [براینکه] موصوف آن معدن وُد است، و لذا خداوند همیشه ودود است نسبت به بندگان فعلاً، چنانچه ودود است ذاتاً، و در مبحث محبت تحقیق شد و از این جهت است که همیشه عُصَات رادعوت فرماید. بلکه می‌فرماید: *أَنْبِئِ الْمُذْنِبِينَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ تَسْبِيحِ الْمُسَبِّحِينَ*^۱؛ بلکه در واقعه قارون به جناب موسی (ع) فرماید: «چرا به او رحم نکردی آن وقتی که تو را خواند؟ به عزّت و جلالم اگر قارون یک مرتبه مرا می‌خواند، نجاتش می‌دادم. تو چون خلقش نکرده بودی، رحمش نکردی».

معرفه [۱۲۹] - خُلَّت، مَوَدّت و ألفت قلب است و إبقاء آن آسکل از احداث آن است، زیرا که حب احسان و بُغضِ إساءه، امری است مفطوریّه، و لذا ممکن است انسان با خیال مجذوب شود و به اسائه [ای] اعراض نماید.

معرفه [۱۳۰] - بنابراین از جمله شرائط اخوت، حفظ مَوَدّت است، چه ممکن است وارد شود بر دوست، امری که موجب اعراض شود ولی ثبات قدم در اخوت مطلوب است و بعبارة آخری، حفظ خُلَّت و مَوَدّت از آثار شجاعت و قوّت نفس و کمال روح است، به خلاف اعراض که کاشف از ضعف نفس و خِفّت و جبانت [است] که موجب خیانت است، و بالجمله حفظ خُلَّت ملازم با اغماض است، چنانچه عکس آن موجب اعراض و مرغوبّ عنه است.

معرفه [۱۳۱] - چون مبنای اخوت بر الفت و دوستی قلبی است و

۱. یعنی: «ناله گنهکاران برای من از تسبیح تسبیح‌گویان محبوب‌تر است».

اعمال و افعال مناسبه آن از آثار آن است و گاه شود به واسطه جهتی از جهات - که انسان ذو وجوه است - تخلف کند آثار از آن و گاهی برخلاف آن آثاری ظاهر شود، لذا باید شخص دوست، ملاحظه کند مقام دوستی قلبی دوست را و به واسطه آن صرف نظر از زشتی های اعمال دوست نماید، زیرا که مقایسه میانه عمل و محبت چون شود، محبت اهم خواهد بود. لذا به ملاحظه محبت، قلم عفو برجرم عمل کشیده شود و حفظ خلت که اهم است خواهد کرد و به واسطه سوء عمل از محبت صرف نظر نخواهد نمود.

معرفه [۱۳۲] - کسی که دارای این مقام شود خلقی از اخلاق الهی را متخلّق گردیده زیرا که او دود است و به واسطه سوء اعمال عباد و معاصی آنها، صرف نظر از آنها نمی فرماید بلکه به ملاحظه ایمان قلبی آنها، از قبایح افعال عفو و اغماض فرماید، و چون دو برادر نسبت به یکدیگر محطه شوند و أحدهما به واسطه دوستی آن، صرف نظر از زشتی وی نماید، در دوستی محکم تر و شدیدتر خواهد بود، و مظهر حضرت ودود خواهد بود، و لذا در خبر است هر دو نفری که میان آنها کدورت بوده باشد هر کدام سبقت کند به صلح و آشتی، مقدم است در رفتن به بهشت.

معرفه [۱۳۳] - افعال و قبایح تا به سر حدّ ملکه نرسد در زمره سیئات محسوب خواهد شد و قابل عفو و اغماض می باشد، چنانچه آیه شریفه: *إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ تُكْفِرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا*^۱

۱. نساء / ۳۱؛ یعنی: «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی شده اید اجتناب کنید، از

شاهد مقام است و اما در صورتی که تکرار آن موجب ملکه و مصداق طغیان و عصیان شود محتاج به ریاضات رافعه صورت نفسانیّه و ملکه طاغیه است و الا به همان حالت، مورد سکره موت و موتات عوالم برارخ و حشر و نشر و تطایر کتب [گردد] و الا اگر مرتفع نشود این حالت، البته محتاج به دخول نار و عالم جحیم است و آیه *لَا يَشِينُ فِيهَا أَخْقَابًا*^۱ شاهد بر مقام است و البته [این آیه] در حق طائفه [ای] از اهل ایمان که عصاة بوده باشند وارد است و الا کفار، محلّ در آتش خواهند بود.

درجه ششم: أَنْ يَحْفَظَ حَلِيلَتَهُ [حفظ ناموس]

معرفه [۱۳۴] - درجه ششم حفظ ناموس حلیله [است] که از ناحیه صفت غیرت، ظهور کند و از صفات الهیه است، *إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ وَلِيغْيِرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ*.

معرفه [۱۳۵] - ناموس، اگر چه مقابل جاسوس است که اول حافظ سرّ خیر باشد و دوم حافظ سرّ شرّ - ولذا اطلاق به جبرئیل می نمایند - ولی بر خود امری که لازم الحفظ بوده باشد [نیز] اطلاق بسیار است. چنانچه امام علیه السلام می فرماید به یکی از اصحاب خود: *هَاتِ التَّامُوسَ*^۲ و مراد، کتاب «جفر» است.

خطاهای شما می گذریم و شما را به جایگاهی ارجمند داخل می کنیم.

۱. نبأ / ۲۳؛ یعنی: «در آتش جهنم مدت زیادی می مانند».

۲. بصائر الدرجات الکبری، ص ۴۶، نوشته محمد بن حسن بن فروخ صفار متوفای

۲۹۰ هـ.ق. (فروخ صفار، امام زمان و امام عسکری علیهما السلام را درک کرده است).

معرفه [۱۳۶] - ناموس حقیقی افراد بشر همان ناموس حقیقی خالق آنها است و آن ناموس معروفیت وجود حق تعالی است و چون حفظ این ناموس به عقل و ادراک است پس حفظ عقل ناموس دوّم است و حفظ این ناموس، موقوف به حفظ جان و نفس است. پس حفظ نفس، ناموس سوّم است و چون بقاء نفس موقوف به حفظ مال است، پس حفظ اموال ناموس چهارم است، و چون ابقاء نوامیس نوعاً موقوف است به تولید و توالد، و لذا حفظ ناموس فروج، که ناموس عرض از زنا و سفاح است، ناموس پنجم خواهد بود.

معرفه [۱۳۷] - از اینجا فهمیده می شود به حسب عقل که جمیع انبیاء باید تماماً حافظ نوامیس خمس بوده باشند و لذا هرچه حجاب عقل شود از مُسکرات در هر مذهبی، البته ممنوع [است] و نسبت حلیّت شراب در مذاهب حضرت مسیح، محض افتراء است، بلکه فرموده: «بخرید که خون من است» و معلوم است که این عبارت، آكد است در دلالت بر حرمت، و هم ناموس جان و قتل نفس و نهب اموال و زنا و سفاح، حرام [است] و به واسطه حفظ این امور، نائل به حفظ ناموس اکبر که مقام معروفیت و معبودیت است خواهد شد.

معرفه [۱۳۸] - حفظ حلیله، علاوه بر آنکه حفظ ناموس الهی است، عقلاً و شرعاً نیز از آثار اخوت و موجب انس و انسانیت است.

معرفه [۱۳۹] - کسی که خود را متّصف به این صفت نماید که از نتایج شجاعت و بزرگی نفس است، متخلّق خواهد بود به غیرت که از صفات

جلال ربوبیت است که فرمود: **إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ وَلِغَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ**؛ و لذا کسانی که دارای غیرتند کوشش کنند در حفظ حقایق و ابطال اباطیل؛ حتی آنکه فلسفه کشته شدن همه انبیاء برای تزریق غیرت بوده در بشر برای حفظ دین و ابطال کفر. چنانچه مشاهده می فرمائی که دین هر پیغمبری بعد از خودش ترویج شده، زیرا که غالب مُعاشرین، آنها را اگرچه مردمان صالح سالم می دیدند، ولی به واسطه بعضی شبهات زیربار نبوت آنها نرفتند، و لکن چون در سرکلمه خود شهید شدند خون آنها به جوش آمده، تهییج آنها نموده در صدد ترویج دین او برآمدند، و بالجمله همیشه به توسط غیرت، امور صحیح به جریان افتاده و باطل از میان رفته و می رود و حتی مزدک که قائل است به لزوم نبودن غیرت در بشر به واسطه اختلال نظام بشر به سبب آن، اگر نظر کنید می یابید که مُحَرّک او در رفع غیرت از عالم بشریت، غیرت خود آن بی غیرت است، به جهت آنکه به توسط آن می خواهد غیرت [را] که مضرّ است بردارد.

معرفه [۱۴۰] - غیرت از صفات روحیه انسان است که منشأ حفظ حقایق و ابطال اباطیل و امر به معروف و نهی از منکر شود، و از لوازم شجاعت است که استقامت قوه غضبیه می باشد، و بعبارة آخری غیرت، بیگانگی روح کامل انسانی است از زشتی ها؛ و لذا جلوگیری زنان از دخول اسواق و حمامات، بلکه مجامع و مساجد که موجب فساد اخلاقی و اعمالی شود از ناحیه غیرت است. واسوئته^۱ که از بی اعتنائی، کار به جائی رسیده که زنان با زینت تمام به خیابانها و بازارها روند. ائیها الناس اگر

شما دست از غیرت خود برداشته اید، خداوند غیور است و غیرت، صفات ذاتی و دائمی اوست.

معرفه [۱۴۱] - غیرت، گاهی مرادف است با مقام سُبُوْحِیَّت و قُدُوسِیَّت. پس مراد، بیگانگی حقیقت وجود است از زشتی امکان، پس واجب است. و ایضاً بیگانگی حقیقت وجود است از زشتی تعدّد ذات و صفات. پس صفاتش عین ذات است و نیز بیگانگی حقیقت وجود است از زشتی تعدّد ذات. پس یگانه است و شریک ندارد و همچنین بیگانگی حقیقت وجود است از زشتی استقلالِیَّت ظهور، پس غیری نخواهد بود و همین است مراد از این که گفته شده غیرتش غیر درجهان نگذاشت کما قیل: *لَيْسَ فِي الدَّارِ غَيْرُهُ دِيَارٌ*^۱ و قال عليه السلام: *الْغَيْرُكَ ظُهُورٌ حَتَّى أَنْتَدِلَ بِهِ عَلَيْهِ*^۲.

معرفه [۱۴۲] - غیرت گاهی راجع است به مقام شارعیَّت که نسبت به حق تعالی، علم است به مفاسد امور و افعال، ولی چون مقام نبوّت کشف فرماید ظاهر شود در نفس مقدس او تحریم آن و انشاء زجر، و به اعتبار ایندکاک انیّت آن جناب در جنب انیّت حق، صحیح است گفته شود: *إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ وَلِغَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ*.

۱. جزا در خانه کسی نیست؛ برگرفته از شعر شیخ بهایی (امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۳۷۴):
خواننده در گوش او در و دیوار لیس فی الدار غیره دیار

۲. اقتباسی از دعای عرفه امام حسین علیه السلام است؛ یعنی آیا برای غیر تو ظهوری هست تا با آن بر او راه بیابم؟ (دعای عرفه: *أَيَكُونُ لَغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمَظْهُورُ لَكَ؟ مَتَى غِبْتُ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ؟*).

درجه هفتم: أَنْ يَعُوذَ مَرَضَهُ [عیادت بیمار]

معرفه [۱۴۳] - درجه هفتم، عیادت برادر است در حال مرض که عطوفت و مهربانی و مواصلاست و ترک آن کاشف از قطع و فصل است و لذا قطیعه، ضدّ آن باشد و صاحب آن متّصف و متخلّق باشد به خُلق الهی و مظهر عطوف خواهد بود.

معرفه [۱۴۴] - عیادت مریض از عبادات مؤکّد است، حتی آنکه خداوند بفرماید: *إِذَا مَرَضْتَ فَلِمَ لَمْ تَعُدْنِي؟* و از باب ظهور وحدت در کثرت چنانچه سابقاً معلوم شد صحیح است این نسبت، *فَتَدَبَّرْ*.

معرفه [۱۴۵] - چون شخص مریض از ضعفاء است و مورد توقع امری نیست، بلکه محتمل است که رجوع به حق نماید پس از شوائب حیوانیّت خالص است. علاوه منشأ دلداری و تسلیت مریض خواهد شد و ادخال سرور در قلب او است، و لذا اخبار در فضیلت هریک بسیار وارد شده است.

معرفه [۱۴۶] - و چون زمان ملاقات مریض باید مختصر بوده باشد، لذا تعبیر به عیادت شده؛ یعنی نرفته برگردد، و البته به حسب احوال، مختلف شود.

معرفه [۱۴۷] - تشریع عیادت برای انتفاع مریض است اولاً و بالذات، که بعد از ملاحظه حال او در صدد امور او برآید - از جهات معالجه و مساعده و تذکره امور جائزه نسبت به احوال ماضیه و توصیه و تنظیم امور بعد الموت نسبت به خود موصی و اولاد و غیر آنها و تلقین

معارف و وسائل الهیّه و ترغیب به امور باقیه و انزجار از امور فانیه الی غیر ذلک ، که مناسب مقام بوده باشد - و البتّه این جهات به حسب احوال مرضی و مقامات آنها مختلف شود و باید به نظر حکیمانه ، وضع شیء در موقعش بنماید .

معرفه [۱۴۸] - شخصی که عیادت برادر نماید در مرض ، خود را متخلّق نموده به صفت رأفت و مظهر رؤوف گردد ، انشاء الله .

معرفه [۱۴۹] - برای حصول این کمالات سبعه و ملکات سنّیه که موجب سعادت دنیا و آخرت است ، توسل به اسماء حُسنی در هر مقامی بسیار مؤثر است ، خصوصاً به عدد اسم خود . پس بگوید : *یا مُجِيبُ الدَّعَوَاتِ ، یا مَنْ یَقْبَلُ الْیَسِیرَ وَ یَغْفُو عَنِ الْکَثِیرِ ، یا شَکُورُ یا غَیُورُ یا وَدُودُ یا رَؤُوفُ* ، و به عدد اسم حق نیز بهتر است ، چه منفرداً متوسل شود یا مجتمعاً . و مقصود حاصل شود به توجّه و حضور قلب در اصل معنی به قسمی که متوجه به حقّ بوده باشد ، نه به صرف آنکه حواس را مشغول به لفظ کند ، بلکه لفظ را عبرت قرار دهد ، یعنی توجّه به ذکر ، او را غافل از مذکور ننماید .

معرفه [۱۵۰] - میزان تحصیل حضور قلب ، چند چیز است :

- * اول علم به آثار مرغوبه شیئی .
- * دوّم آنکه به سبب علم به اثر ، اهتمام به آن حاصل خواهد شد .
- * سوّم آنکه آن عمل مورد تعلّق و بستگی قلب شود .
- * چهارم ، شدت تعلّق و محبّت ظاهر شود .

* پنجم ، توجّه قلب به محبوب خواهد شد ؛ چنانچه مشاهده می‌کنی

که همه ارباب صنایع و حِرَف و اهل لذّات و معاملات و عادات ، اعمال خود را به حضور قلب انجام می‌دهند به جهت آنکه قلب دارای محبوب است و لذا متوجّه به محبوب خواهد بود ، فقط اهل عبادت محروم از قلبند ! با آنکه اُس اساس پرستش و ستایش بر حضور است و حقیقتاً تمام عاملین ، به اعمال خود اخطار می‌کنند به اهل عبادت که ما عملی نکرده‌ایم مگر به حضور قلب ، آیا شما در تمام عمر عبادت کرده‌اید به حضور قلب یا نه ؟^۱

معرفه [۱۵۱] - اسم حق عبارت است از ذات مقدّس او ، که به لحاظ تخصّصش به کمالی از کمالات ، منشأ ایجاد شخصی یا چیزی شود . پس آن چیز و شخص ، مظهر آن اسم باشد ؛ چنانچه گفته شود :

پادشاهان ، مظهر شاهی حق عالمان ، مرآت دانائی حق

پس هر مخلوقی از اسم خاصی استفاضه کند ، و چون حق تعالی به واسطه هراسم ، فیض خاصی را ایصال فرماید به مظهرش ، پس عطوف خواهد بود و صحیح است تعبیر شود به وصف معدنی . چنانچه حفظ مظاهر اسماء به همان اسماء است و تعبیر شود از آن مقام به مُهِمْنِیّت ، مانند مرغ که جوجه های خود را زیر بال گیرد چنانچه هر مفهوم کلی ، مصادیق خود را محیط است .

معرفه [۱۵۲] - بهترین مهربانیها و عطوفتها در موقع عیادت ، تذکّر

۱. نسخه : مؤلف در اینجا که پایان شذره چهارم (به اعتبار نسخه خطی) است ، عبارت والسلام علی من اتبع الهدی را آورده‌اند .

وصیّت است که فرمود: مَنْ مَاتَ بِلَا وَصِيَّةٍ مَاتَ مِيتَةً الْجَاهِلِيَّةِ^۱؛ یعنی کسی که بمیرد بدون وصیت، مرده است مانند مردگان جاهلیّت و البته کسی که دستش از دنیا کوتاه می شود، هیچ مهربانی بهتر از واداشتن او به وصیّت نیست. خصوصاً نسبت به صغار و تعیین قیّم بر آنها و اموال آنها. و در صورتی که واجباتی داشته باشد، وصیّت واجب است مثل دیون و حقوق واجبه مالی؛ از قبیل حج و خمس و زکوة و مظالم و واجبات بدنی از نماز و روزه و غیرهما، و فائده بزرگتر آنکه تذکرة وصیت، موجب تذکّر موت است ضمناً، که بسیار مهم است، خصوصاً برای توبه و انابه. و چون تذکّر موت در ضمن تذکّر وصیّت است، موجبش نخواهد بود و ضرری نخواهد داشت. پس تذکّر وصیّت، دربر دارد تذکّر توبه و انابه و تذکّر موت را، که بهترین موعظه ها است که فرمود: كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظًا^۲.

۱. وسائل الشیعة، باب الوصایا، ص ۳۵۲؛ از شیخ مفید در المقنعه، به نقل از رسول خدا (ص).

۲. مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۰۸؛ به نقل از عمّار یاسر، از رسول خدا (ص)، یعنی: «مرگ برای وعظ و پند گرفتن کافی است». همچنین اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷۵ باب الذنوب عن علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسیٰ عن یونس قال قال علی (ع): لا وجع أوجع للقلوب من الذنوب ولا خوف أشد من الموت وكفى بما سلف تفكراً وكفى بالموت واعظاً؛ نیز وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۳۷ کتب علی (ع) الی محمد بن ابی بکر واصل مصر قال: و أكثروا ذكر الموت عندما تنازعتم اليه أنفسكم من الشهوات وكفى بالموت واعظاً.

شذرة پنجم

الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ^۱

بدنِ دَوَم [بدن برزخی] ، بخاری است که حاصل شود بعد از تمام شدن بدن مادی از حرکات طبیعیّه همان آمشاج ، که در تمام بدن نباتی مادی ساری است و آن را روح بخاری و سحابی و ضبابی گویند. کما قال : **الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا**^۲ و در آیه خلقت انسان، بعد از فراغ از ساختمان بدن نباتی مادی به کلمه **ثُمَّ** کما قال تعالی : **ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ عَصَاكَ آدَمَ**^۳ اشاره به فصل طولی شده ، مابین تمامیت بدن و انشاء روح ؛ و مقصود ، ایجاد روح بخاری است در بدن ، تا بدن بتمامه - مادیّاً و برزخیّاً - مستعد شود برای حصول روح ، و از اینجا فهمیده می شود که بدنِ مادی و برزخی ، علت اعدادی باشند برای روح ، و لذا گفته اند که نفس ، جسمانیّة الّحدوث است .
 معرفه [۱۵۴] - روح ، حادث و مُنشأ است نه آنکه از ارواح سابقه بر اجسام باشد . زیرا که آنها تامّ و بالفعل می باشند، یعنی حصول آنها منوط به استعداد ماده نباشد، و ممکن نیست چیزی که فعلیت دارد او را منقلب به قوه و اسیر ماده نمود . و چون روح انسانی و حیوانی ، بعد از اقتضاء و استعداد بدن است پس به مجرد حصول و تعلق پرتو آن که لامسه باشد به بدن ، علت ایجابیه و قوه فاعله نسبت به بدن خواهد شد و لذا تا ظاهر شود اگر دست گذارند بر رجم ، فوراً بدن را جمع کرده و او را می خواهد حفظ کند از فشار خارجی.

۱. حشر / ۲۴ ؛ یعنی : « او خالق و آفریننده و صورت دهنده است » .

۲. یس / ۸۰ ؛ یعنی : « آنکه برای شما از درخت سبز ، آتش قرار داد » .

۳. مؤمنون / ۱۴ ؛ یعنی : « سپس او را خلقتی دیگر دادیم » .

الشذرة الخامسة

[بسم الله الرحمن الرحيم]

[مرگ و آخرت]

چون مطلب به اینجا رسید ، خوب است بیانی از موت و حال احتضار و عالم برزخ و غیرها بشود . پس در اینجا معارفی است .

[بدن و روح]

معرفه [۱۵۳] - بدان که بدن ، [بر دو قسم] مادی و برزخی است .
 بدنِ اول [بدن مادی] از آمشاج و بساطی [تشکیل گردیده] است که به مقام خالقیت آفریده شده و به مقام باریت ، به تناسب ، ترکیب [گردیده] و به مقام مصوریت ، صورت خاصّه یافته [است] ، به قسمی که دو نفر نمی شود مطابق باشند در جهات خلقت ، و همه از جهت اختلاف در ترکیب است . مثلاً گندم و ذرت و تخم یونجه ، موادّ آنها یکی است لکن به اعتبار اختلاف در ترکیب مقدار امشاج ، صورتهای آنها مختلف شده و انواع متعدّد گردیده و منشأ آثار مخصوصه گشته ، کما قال الله تعالی : **هُوَ اللَّهُ**

معرفه [۱۵۵] - چون فاعلیّت و علّت ایجابی بودن، محتاج است به وجود و حیات و علم و قدرت و عشق و مشیّت، پس از حفظ روح، بدن را کشف می‌شود که روح، موجود حیّ عالم است به بدن و حاجت آن بلکه از علم به بدن کشف می‌شود که روح عالم است به خودش، زیرا که حفظ بدن مطلق نمی‌کند بلکه حفظ بدن خودش را می‌کند و معلوم است مادامی که نفس، علم حضوری به خود نداشته باشد، علم صوری و حصولی نخواهد داشت و لذا آئینه و آب و اجرام صیقلیّه با اینکه صورت اشیاء در آنها ظاهر است احتمال نمی‌دهی که آنها عالم به اشیاء باشند. چنانچه از داشتن شهوت که قوّه صائده و غضب که قوّه دافعه است، معلوم می‌شود که صاحب قدرت است بر قضاء حوائج بدن، و چون لذّت - که ادراک ملائم وارد بر بدن [است] - و آلم - که ادراک ناملائم وارد بر بدن است - مخصوص روح است و بدن خبری از آنها ندارد، کشف شود که روح، عاشق اداره کردن بدن است به [وسیله] تحصیل ملائمت آن و دفع ناملائمت از آن.

و چون این جهات پنجگانه که وجود و حیات و علم و عشق و قدرت [است] در روح معلوم شد البته دارای مشیّت خواهد بود، چنانچه قضیه کلیّه است که هر موجود حیّ عالم عاشقِ قادر، شائی است؛ چنانچه واضح است.

[حیات روح]

معرفه [۱۵۶] - بدن بذاته، میّت است و روح بذاته، حیّ است؛ کما

قال تعالی: وَكُنْتُمْ أََمْْواتًا فَأَحْياءُكُمْ^۱، و چون برای روح شعاعهایی است که هرگاه آنها متوجه لامپ های بدن شوند، بدن دارای حیات شود، خصوصاً پرتو لامسه که اول شعاع روح است و در تمام لامپ بدن ساری است، و همچنین اشعه سامعه و باصره و ذائقه و شامه که مخصوص مواضع خاصه بدن است، پس مراد از خلقِ حیات نسبت به بدن، همین است. چنانچه موتِ بدن عبارت است از قبض روح، اشعه خود را از بدن یا از جهت شدّت کمال روح مثل نفوس مطمئنه: **يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً**^۲ یا از جهت روح فعّاله قابض الارواح یا اعوان او از ارواح صاعده اهل ایمان و غیره؛ و همین است مراد از خلق موت که مناط آن، قبض آن است. پس حیات بدن، بسط اشعه روح است در بدن، و موت بدن قبض آن است. پس هردو، امر وجودی هستند و نسبت خلقت به آنها صحیح است، کما قال تعالی: **الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيٰوةَ**^۳ و چنانچه اگر بدن حیّ را با بدن میّت مقایسه کنیم، گوئیم بدن حی دارای ملکه حیات است و بدن میّت، فاقد آن است. پس تقابل ملکه و عدم ملکه است عمّن مِنْ شَأْنِهِ أَنَّهُ يَكُونُ لَهُ مَلَكَةٌ؛ زیرا که سایر اجسام، شائیت برای حیات ندارند، به خلاف بدن انسان و حیوان.

معرفه [۱۵۷] - موت به این معنی از امور واضحه است و محتاج به

۱. بقره / ۲۸؛ یعنی: «و شما مرده بودید، پس شما را زنده نمود».

۲. فجر / ۲۷ و ۲۸؛ یعنی: «ای نفس مطمئنه، به سوی پروردگارت بازگرد، درحالیکه تو از او خشنود هستی و او نیز از تو خشنود است».

۳. تبارک (ملک) / ۲؛ یعنی: «کسی که مرگ و حیات را آفرید».

کشف انبیاء نیست بلکه حیوانات هم می فهمند ، و در این صورت مراد از حَقَانِیَّتِ موت - که از عقاید الهیّه است - و بسط این عقیده در عَهْدَةُ انبیاء گذارده شده، ارتقاء ارواح و بقاء آن است بعد از موتِ ابدان ، نه [اینکه] موت، وفات و فناء باشد . چون که روح از عالمِ امر [بوده] و مجرد است، نه فناء برای آن است و نه مُفَنّی دارد . چنانچه « فطرتِ عشقِ بقاء » و « فطرتِ عشقِ لقاء » و « فطرتِ عشقِ حرّیت » و « فطرتِ عشقِ راحت » و « فطرتِ عشقِ نام نیک » ، شاهد بر آن است . رجوع کنید به کتاب الانسان و الفطرة^۱ .

معرفه [۱۵۸] - مادهٔ مُلکی و مادهٔ برزخی بدون صورت جسمیّه ، وجود نگیرد چنانچه تشخّص صورت جسمیّه به مادهٔ خواهد بود ، و از این جهت گفته شود که ملازمه مابین آنها می باشد ، و همچنین ملازمه مابین صورت جسمیّه و صورت نوعیّه ثابت است ؛ یعنی باید هر جسمی از اجسام دارای فعلیّتی و خصوصیت ذاتیّه باشد که از سایر اجسام ممتاز شود ، چنانکه جمادات و فلزات و معادن و مایعات و سلسلهٔ نباتات و سلسلهٔ حیوانات ، هریک دارای خصوصیت ذاتیّه می باشد و این فعلیّت و خصوصیت ذاتیّه را صورت نوعیّه گویند . فَعَلِیْهَذَا صورت جسمیّه ملازم است با صورت نوعیّه ، ولی چون ماده و شخص ، صورت جسمیّه ملازم

۱. کتاب شریف « رَشَحَاتُ الْبَحَارِ » از تألیفات ارزشمند مؤلف است که خود ، مشتمل بر ۳ کتاب (رساله) است :

□ القرآن و العترة .

□ الإیمان و الرجعة .

□ الأنسان و الفطرة .

ندارند بلکه مادهٔ بدون یک صورت جسمیّه تحقق پیدا نکند ، لذا ممکن است که شخص صورت جسمیّه مرتفع گردد و ماده ، صورت دیگر به خود گیرد . چنانچه [صورت] جسمیّه شجره به واسطهٔ آتش مرتفع شود و ماده ، صورت دیگر گیرد .

[حقیقت برزخ]

معرفه [۱۵۹] - مُلک و برزخ هر دو عالم حَسّ و محسوس است؛ یعنی می توان مراتب آنها را به حواس پنجگانه ادراک نمود ، ولی نسبت آنها نسبت ظهور و بطون است و تمام این فضاء تا تحت مقعر عرش ، مخصوص به عالم مُلک دنیا و عالم برزخ است . لکن آنچه ادراک شود به حَسّ مقیّد به مادهٔ مُلکی، از عالم دنیا و مُلک است، و آنچه ادراک شود به حَسّ مطلق ، از عالم برزخ است . یعنی اگر صورتی ادراک شود به باصرهٔ مقیّده به بصر ، یا از سامعهٔ مقیّده به صماخ و عصبهٔ آن ، یا از لامسهٔ مقیّده به بدن مُلکی ، یا از شامهٔ مقیّده به غُده‌های انفی ، یا از ذائقهٔ مقیّده به اجزاء لسانی و غیره ، از عالم دنیا و مُلک است و هر چه ادراک شود به قوای پنجگانهٔ آزاد از مُلک ، برزخ و برزخی است و این عالم مملوّ از هَبَاء و اثیر است ، و همین است مراد از هیولای مجسّمه به صورت جسمیّه ملازمه با صورت نوعیّه عرشیّه ، و در این صورت جمیع ملائکهٔ ساجده ، و ارواح جن و شیاطین و ارواح صاعده تماماً در این فضا می باشند . و از این جهت است که در موقع رؤیا که آزادی حواس است ، ملاقات پدر و مادر و برادر و دوستان را می نماید و مصافحه و معانقه می کند و رنگ و شکل و نورانیّت آنها را مشاهده می کند و صداهای

آنها و روایح طیبیه آنها را می فهمد. چنانچه سئوالاتی از آنها می شود که موجب قطع به شهود آنها است. بلکه استظهار از دفاتر و دفائن و محاسبات و بدهی و طلب آنها شده، و گاهی امر کرده اند به تصفیة حساب فلان، به همان ترتیبی که در دفتر اوست، و گاهی کشف اسرار و علوم و أجوبة إشکالات راجع به دین یا دنیا نموده اند، و گاهی در غیررؤیا از تجرّد اختیاری یا تجرید اضطراری ناشی از قواعد علمیّه یا از ریاضیات عملیه، این گونه مطالب ظاهر شود.

معرفه [۱۶۰] - انسان دارای ماده مملکی و برزخی است، و دارای صورت جسمیّه و نوعیّه انسانیّه است که نفس و روح، ملازم با صورت جسمیّه باشد؛ یعنی روح مجسم و جسم مروح چون از بدن مادی ارتقاء کند، به واسطه اشتغال به ماده برزخی، متحوّل شود به برزخ عالم و بدن مادی در ملک بماند.

[احتضار]

معرفه [۱۶۱] - احتضار، قبول حضور و اجابت دعوت حق و حال سوقی الی الله است، و در این حالت، مستور شود بر او دنیا و ظاهر شود بر او عالم برزخ. پس ببیند به نور معرفتش حضرت نبی صلی الله علیه و آله و حضرت ولی را، و مسرور شود به لقاء آنها و بیعت کند با آنها تا تکمیل شود ایمانش و جان به جان آفرین سپارد. یا آنکه مشاهد کند خود را در آئینه نبوت و ولایت، زیرا که خود را در دنیا مفتخر نکرده به نور معرفت آنها. پس ببیند صورت قبیحه ظلمانیّه خود را و گمان کند که صورت آنها است و متنفر شود

از آنها و بیعت نکند با آنها، و اعراض نماید و از ملک به برزخ رود به نهایت سختی، چنانچه فرموده: **وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ**^۱؛ یعنی کاش می دیدی هنگامی که ملائکه می میرانند کسانی [را] که کافرنند به قسمی که می زنند به صورتهای آنها و به دُبرهای آنها تا جان دهند، و خطاب کنند به آنها که بچشید عذاب سوزان را.

نکستتان :

۱: **[معرفه ۱۶۲]** - تمنی شهود از پیغمبر، تمنی شهود از امت است زیرا که خود، این حال را کشف فرموده و خبر می دهد.

۲: **[معرفه ۱۶۳]** - زدن به صورتهای و دُبر آنها عبارت است از اینکه کفار در معصرة دو ملکوت قویّه واقعند؛ یعنی ملائکه سائقه آنها را از ملک می رانند و به دُبر آنها می زنند، و ملائکه سابقه آنها را راه نمی دهند و به صورت آنها می زنند، و لذا روح در فشار چرخ منگنه ملکوتی واقع شود، **نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ هَذَا الْمَوْقِفِ**.

[عالم مُطَّلَع]

معرفه [۱۶۴] - بعد از ارتقاء روح باصورت جسمیّه و داشتن بدن برزخی، واقع شود در عالم مُطَّلَع، به تشدید طاء و فتح لام، و آن محضر حق است که بنده مورد یکی از دو تجلّی حق واقع شود، و لذا مُطَّلَع شود بر

سریره مولی. زیرا که یا مورد تجلی به رحمت جمالیّه شود، یا مورد تجلی به نقت جلالیه گردد و مسئول شود از آنچه تهیه کرده برای مقام حضور و این حال، اعظم احوال است. خصوصاً نسبت به شخص باحیاء، و لذا در موقعی که خاتم انبیاء گریه می کند برای احوال بعد از موت، و اصحاب عرض می کنند آیا گریه می کنید و حال آنکه خداوند آمرزیده است گناهان پیش و پس شما را؟^۱، جواب می فرماید: **فَإِنَّ هَؤُلَاءِ الْمُطْلَعُونَ؟**^۲ پس کجا است هول مطلع؟ و این تجلی در برزخ عالم است. ولی چون میّت، ملتفت خود نیست بلکه متوجه به حق است تعبیر نشود از آن به برزخ، مگر وقتی که فارغ شود از این حالت و متوجه خود گردد، برزخی شود و شارع مقدس تأکید فرموده در تعجیل تجهیز موتی برای مفارقت از این مقام هولناک.

[سلطه سلاطین عقل و نفس و حس]^۳

معرفه [۱۶۵] - چون واقع شود در برزخ در حالتی که مورد عطای قوه عقل و نفس و حس بوده، [لذا] در تحت سلطه سلطان العقل که مَلِکِ بشیر و مبشر و نکیر و منکر است، و سلطان النفس که مَلِکِ فُتّان است و سلطان الحس که مَلِکِ رومان است واقع شده، امتحان خواهد شد.

[معرفه ۱۶۶] - السّلطنة الاولى: مَلِکِ بشیر و نکیر است که مُمْتَحِنِ عقل می باشد از تحصیلاتش در مدرسه دنیا، که چه تحصیل کرده از عقاید لازمه؟

۱. فتح / ۲؛ لِيَعْرِفَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۹۰ از ابن عباس و سدی، از رسول خدا (ص).

۳. □ سلطه اول: بشیر و مبشر □ سلطه دوم: مَلِکِ فُتّان □ سلطه سوم: مَلِکِ رومان

و چون افراد انسان در امتحان مختلف می باشند، پس اگر امتحانش مطابق واقع باشد، او را بشارت دهند و مورد مراحم الهیه گردد، و اگر مخالف واقع باشد، انکار کند بر او و مورد عتاب و عذاب خواهد شد. فلذا بشیر و نکیر دو مَلِکِ نبوده باشند بلکه عبارة اخرای از همین سلطنت عالیّه متعالیه است. ولی چون در تلقین تعبیر شده به مَلِکِان مَقَرّیان، پس بشیر و مبشر دو مَلِکِند که احدهما امتحان کند و بشارت دهد، و دیگری عمل به بشارت نماید، چنانچه نکیر و منکر نیز چنین باشد. اما بشیر و مبشر همان نکیر و منکرند و تعدّد، به اعتبار خواهد بود. کأنّ بشیر سلطان العقل نمره ارتقاء دهد مانند معلّم، و مبشر جایزه مناسبه دهد مانند ناظم. چنانچه نکیری که همان بشیر است نمره تنزل دهد و منکر که همان مبشر است، سزای نادانی و جهالت خواهد داد.

معرفه [۱۶۷] - مورد سوالات، همان عقاید لازمه است از معرفت ربوبیّت، مبدء و معاداً و ذاتاً و صفه و فعلاً، و معرفت نبوت و ولایت، و معرفت ملائکه و کتب و امثال آنها؛ کما قال الله: **أَمَرَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ**^۱ و البتّه باید این عقائد، ملکه روح باشد یا عملاً روح باشد یا علماً و برهاناً و یا کشفاً و عیاناً و یا وجوداً و تحقیقاً که چون سؤال شود: **مَنْ رَبُّكَ؟** بطور قطع بگوید: **الله جَلَّ جَلَالُهُ رَبِّي** و چون از توحید سؤال شود، به طور قطع بگوید: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ** و چون از عینیّت صفات با ذات سؤال شود، بطور قطع بگوید: **هُوَ اللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمٌ**

۱. بقره / ۲۸۵؛ یعنی: «رسول به آنچه خدا بر او نازل کرده، ایمان آورده و مؤمنان نیز

همه به خدا و فرشتگان او و کتب و پیامبران خدا ایمان آوردند».

الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ. هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^۱، و البته این آیات آخر سورة حشر را به طور تحقیق بداند و بخواند، بلکه مداومت کند، خصوصاً در سحرها به حال توجه که مطالب آن، ملکه روحش شود و انس به خدا گیرد که فرمود: **أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي^۲**، و چون سؤال شود از حقیقت نبوت و ولایت و از شخص نبی و ولی، به کمال اطمینان تقدیم معرفت خود را به مقام نورانیت و اولی الامر [آنها] نماید و بداند آنها اولین مقرب درگاه حق می باشند در باطن، و علاوه [بر آن]، اولی به آنفس هستند در ظاهر^۳، و تمام انوار طیبۀ طاهره را - واحداً بعداً و احداً - به همین قسم بشناسد و بداند برای حق، مخلوقات روحانیین از عالم جبروت و ملکوت و مثال و غیرها می باشد و بداند قرآن، علم نازل حق است و متحد با حقیقت احمدی و علوی، و تمام اوصیای آن جناب می باشد.

۱. حشر / ۲۲ تا ۲۴؛ یعنی: «اوست خدای یکتائی که غیر او خدائی نیست. سلطان مقتدر عالم، پاک از هر نقص و آرایش و منزّه از هر عیب، ایمنی بخش، نگهبان جهان و جهانیان، غالب و قاهر بر همه، با جبروت و برتر، منزّه و پاک از هر چه برای شریک پندارند. اوست خدای آفریننده عالم امکان و پدیدآورنده جهان، نگارنده صورت مخلوقات، او را نامهای نیکوتر بسیار است، و آنچه در آسمان و زمین است همه به تسبیح و ستایش او مشغولند و اوست خدای یکتای مقتدر حکیم».

۲. التوحید / ص ۱۸۲ رقم ۱۷، حدیث قدسی از امام رضا (ع) از رسول خدا (ص)؛ یعنی: «من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند».

۳. احزاب / ۶؛ النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ.

چنانچه فرمود: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي**، و بداند امام دوازدهم حضرت مهدی در غیبت موجود [است]؛ **و يَظْهَرُهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ يَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ ظُلُمًا وَ جَوْرًا^۱؛ اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ**.

معرفه [۱۶۸] - چون سابقاً معلوم شد که مابین روح و بدن، مناسبت تامّه است زیرا که بدن، علّت اعدادی است برای حصول روح و روح، علّت ایجابی است برای تدبیر کردن حوائج بدن، چنانچه واضح شد؛ ملازمه است مابین روح و صورت جسمیّه. فلذا بعد از آنکه روح ارتقاء کند از بدن و اداره نکند حوائج آن را، با وجود آن روح بستگی و تعلق دارد به همین بدن مقبور، تازمانی که بدن متلاشی نشده برای تصفیۀ بدن و جذب نمودن جوهرۀ صورت جسمیّه را به خود. چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرموده اند: **حَتَّى يَعُودَ الْبَدَنُ إِلَى حَيْثُ الرُّوحُ^۲**.

نکات

۱: **[معرفه ۱۶۹]** - [نکته اول] آن که تشریع غسل و حنوط و صلوة و کفن و دفن برای تجاذب مابین روح و جسم میّت است، و لذا ادراک فشار آب یا تابوت یا غیره می نماید. بلکه فرموده اند معصومین علیهم السلام که:

۱. **كفاية الأثر في النص على الائمة الإثني عشر**، نوشته ابوالقاسم علی بن محمد خزّاز قمی (متوفای حدود ۳۸۰ هـ)، این روایت به ده ها سند نقل شده است؛ یعنی: و خداوند متعال، او را ظاهر خواهد کرد و زمین را به واسطۀ او از قسط و عدل، پر خواهد کرد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده است.

۲. تا آنکه بدن به حالت روح برگردد.

روح التماس می‌کند به غَسَّال که مُدارا کند با بدنش در حال غسل. بلکه تشریع دیه برای قطع اعضاء آن شده و امر به تشییع و احترام موتی، و وعده نمودن امام زمان عَجَلُ الله [فرجه]، که در تشییع شیعیان و نماز بر آنها حاضر شوند. بلکه آمرزیدن مشیّعیین، اوّل لطف حق است نسبت به میّت و غیره، [اینها] تماماً از لوازم ملازمه ما بین روح و جسم میّت است.

۲: [معرفه ۱۷۰] - سؤال در قبر از روح است با تعلق به همین جسم میّت مقبور و جسد مقبور، و ناملائمات بر آن، موجب تألم روح است که ناله دارد، چشمش از حدقه بیرون آمده و بدنش گندیده؛ و تا آنکه جاذبه روح و مغناطیسیّت آن، صورت جسمیه را از ماده تجرید نکند این تعلق به بدن مقبور، محفوظ است. ولی گمان نکنند که بدن، زنده دنیوی شود بلکه آن، مرده دنیوی است و عوام این قسم خیال نکنند و به عوامهای مانند خودشان تعلیم نکنند تا دشمنان دین، آورنده دین را مسخره کنند که ما قاووت در دهان میّت گذاردیم و ابداً تغییری نکرده بود. علاوه اگر زنده مملکی شود و ثانیاً بمیرد، احکام میّت تمامش باید از سرگرفته [شود]، بلکه متسلسلاً باید چنین کرد یا به واسطه حَرَج بالأخره باید بدون ملاحظه احکام او را دفن نمود.

۳: [معرفه ۱۷۱] - اعظم مصائب برای روح که متعلق است به جسد میّت، مانند عاشق و معشوق که تا معشوق را به قوّه عشق به سوی خود متوجّه سازد و مصداق حَتّی یَعُوذُ الْبَدَنُ إِلَى حَيْثُ الزَّوْجِ گردد «سوزانیدن میّت» است زیرا که ناملائمات بدن، منشأ تألم روح است چنانچه ملائماتش از تعظیم و تکریم و تشییع، مسرور شود و چون جاذبه خود روح، صورت

جسمیه را متدرّجاً به سوی خود متوجّه سازد، صدمه اش بسیار کم است، به جهت آنکه ناملائمات متدرّجاً در عرض سال های متمادی کم کم وارد شود، تا آنکه بدن متلاشی شود. و امّا سوزانیدن، ناملائمات یکصد ساله را در عرض چند دقیقه به بدن متوجه ساختن است و روح، آلم تدریجی را دفعهً ادراک می‌کند، نعوذُ بالله. ای صدهزاران آفرین به مقام نبوّت که فرمود: قبر را به حدّی گود کنند که آبدان از سیّاب محفوظ ماند؛ ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء.

[معرفه ۱۷۲] - السُّلْطَنَةُ الثَّانِيَّةُ : مُلْكُ فِتْنَانِ است، که ممتحن نفس می‌باشد، که تحصیل اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده کرده یا نه؟ و معنی آن کثیرالفتنه و بسیار آزمایش کننده که صبور است یا جَزْوَع؟ متکبر است یا متواضع؟ عبد است یا حُرٌّ؟ و به عبارة آخری چون وزن انسان به کمالات و صفات روحیه او است، آنجا معلوم شود که خفیف است یا وزین؟ و آثار اخلاق حسنه و رذیله به قسمی که ممکن است در برزخ ظاهر شود، ظاهر خواهد شد از جمله فعالیت روح است در برزخ؛ چنانچه به حضرت آدم و حوا امر می‌شود که: *أَسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا*^۱، و اساس خوردن بر مشیّت آنها گذارده شد. بلکه می‌توانند ارواح مطلقه، سیر در تمام برازخ تا مقعر عرش بنمایند. بلکه می‌توانند مساعدت با اهل مُلْك بنمایند، و لذا توسّل به ارواح مقدّسه انبیاء و اولیاء و ائمه هدی اگرچه فوق برازخ می‌باشند، لکن [چون] متصرّف در مُلْك و برزخ می‌باشند، منشأ

۱. بقره / ۳۵؛ یعنی: «تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و به وفور، هرچه می‌خواهید بخورید».

قضاء حوائج است.

[معرفه ۱۷۳] - السُّلْطَنَةُ الثَّالِثَةُ: مَلِكُ رُومَانَ، که سلطان الحس و کاشف افعال قوای عامله است و نمی توان انکار نمود. زیرا که صریحاً به اشاره نمایش دهد و از این جهت رومان گفته شود. بلکه افعال که ثمره شجره قوا است قائم به خود قوا است و لذا برگردن ایشان الزام کنند که: **وَكُلُّ إِنْسَانٍ لِّزَنْنَاهُ طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا**^۱. و افضیحتاه از ظهور این بیچارگی هایی که برای خود تهیه کرده که هر یک موجب عقوبات برزخیّه بوده [که] تا در برزخ است، در جهنم برزخ معذب باشد.

[رابطه ثواب و عقاب با اعمال]

معرفه [۱۷۴] - امر ثواب و عقاب مخالف با اعمال نیست، بلکه نسبت مابین آنها ظهور و بطون است. یعنی جزاء، ظهور ملکوت اعمال است در آخرت، چنانچه فرماید: **فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ**^۲؛ یعنی در آن روز ظلم نشود نفسی به چیزی، و جزاء داده نشوید مگر آنچه بجای آوردید، و قال تعالی: **يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّخَصَّراً**^۳؛ یعنی روزی که بباید هرکسی از خیر در حالتی که حاضر است، و

۱. اسراء / ۱۳؛ یعنی: «ما نتیجه اعمال هر انسانی را طوق گردن او ساختیم و روز قیامت کتابی بر او بیرون آوریم در حالیکه چنان باز باشد که همه، اوراق او را ملاحظه کنند».

۲. یس / ۵۴.

۳. آل عمران / ۳۰.

قال: **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ**^۱؛ یعنی کسی که به جای آورد به قدر سنگینی ذره از خیر، می بیند آن را و کسی که به جای آورد از شر، می بیند آن را. و قال تعالی: **وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا**^۲؛ یعنی ببیند آنچه به جای آورده اند حاضر، و ستمکاری نکند پروردگار تو احدی را.

معرفه [۱۷۵] - عمل را یک صورتی است به حسب عالم شهادت، و یک صورتی است به حسب عالم غیب، چنانچه می فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا**^۳؛ یعنی کسانی که می خورند مال های یتیمان را از روی ستمکاری، جز این نیست که می خورند در باطن های خود آتش را. پس خوردن مال مردم خصوصاً یتیمان در این عالم اگر چه موجب خشنودی عالم طبیعت لامسه و ذائقه و شامه و باصره و سامعه است در ظاهر، ولی موجب سَخَط و غضب پروردگار است در باطن، که پیدا نشود مگر بعد از خروج از عالم شهادت به عالم آخرت.

معرفه [۱۷۶] - ظهور باطن اعمال به حسب عالم برزخ و ملکوت و جبروت، مختلف شود. مثلاً احسان و اسائه به اهل دنیا در برزخ نمایش داده شود، مثل سُرور و حُزن که ایجاد در قلب انسان نماید، ولی ظهور صفات و اخلاق و صفت پرستش که سرآمد همه صفات است در ملکوت و جنت جسمانی ظاهر شود، و معرفت و علم به حقایق در عالم جبروت و

۱. زلزال / ۷ و ۸.

۲. کهف / ۴۹.

۳. کهف / ۴۹.

جَنّت عقلانی.

معرفه [۱۷۷] - نقل شده که بعضی خواب دیده‌اند مرحوم مجلسی طاب ثراه را و از امور وارده بر ایشان بعد از موت، از آن جناب سؤال نموده و [ایشان] فرموده‌اند که بعد از ارتقاء روح، من را در معرض عرض الهی درآوردند و از من سؤال کردند چه آورده‌ای؟ عرض کردم بحارالانوار. پس سؤال شد دیگر چه آورده‌ای؟ ساکت شدم. پس خطاب شد که نزد ما چیزی داری و آن سیبی است که به طفل یهودی داده‌ای و این دستگاه برزخی به سبب آن سبب است.

توضیحاً عرض می‌شود که شخص خواب بیننده گمان کرده است چون ترتیب اثری بر «بحارالانوار» داده نشده و بر آن سبب ترتیب اثر داده شده، بحارالانوار مورد قبول واقع نشده! لکن نه چنین است، بلکه مورد اثرش برزخ نبوده [است]، چون علم باید در جبروت ظاهر شود؛ و به عبارت آخری، چون بحارالانوار مشتمل بر علوم حقایق و معارف [است] و لامپ برزخ، کوچک است نمی‌تواند نور علم را نمایش دهد. بلکه لامپ ملکوت [۸۰]، قاصر است از این اظهار و لامپ جبروت می‌تواند نمایش نور توحید دهد. لذا در مُطَّلَع، بحارالانوار مسکوت عنه شده و نور احسان که لامپ برزخ می‌تواند [آنها] نمایش دهد مورد لطف واقع شده [است].

و السّلام علینا و علی عباد الله الصّالحین

شذرة ششم

(المعارف)

[فطرت و طبیعت]

معرفه [۱۷۸] - لوازم وجود مُدرک را فطرت گویند و لوازم وجود غیر مُدرک را طبیعت خوانند^۱ و از این جهت گفته نشود که فطرت آب، رطب است بلکه گفته شود طبیعتش چنین است. پس صحیح است نسبت فطرت به خداوند دادن، كما قال سبحانه: **فِطْرَةَ اللَّهِ**.

معرفه [۱۷۹] - انسان به چهار چیز مفطور است:

اول: حس که به واسطه آن، انسان ملکی باشد.

دوم: خیال که به واسطه آن، انسان ملکوتی باشد.

سوم: عقل که به واسطه آن، انسان جبروتی باشد.

چهارم: عشق که به واسطه آن، انسان لاهوتی و فانی در حق گردد.

[فطرت الهی]

معرفه [۱۸۰] - مراد از فطرت الهی، علم و عشق است^۲؛ چه ذات مقدّسش، صرف کمال است و خود، عالم است به ذات خود^۳ و علم قبل الایجاد می باشد و به عین همین علم به ذات، عالم است^۴ بماسوی من

۱. نسخه: معرفه - صفتی که مخصوص ذات مُدرک بوده باشد، آن را فطرت گویند و الا طبیعت خوانند.

۲. نسخه: مراد از فطرت الهیه، عشق است.

۳. نسخه: و خود، عالم است به ذات خود که اولین علم او است، پس البته در نهایت ابتهاج و عشق است به ذات خود.

۴. نسخه: و به نفس همین علم، عالم است ...

[شذره ششم]

المعارف

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّاهِرِينَ وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

قال الله تعالى في سورة الزّوم (آیه ۲۹):

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا
لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ^۱

۱. یعنی: پس تو ای رسول، مستقیم روی به جانب آئین پاک اسلام آورده، پیوسته از دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است پیروی کن که خلقت خدا تغییرپذیر نیست. این است آئین استوار حق، و لیکن اکثر مردم از حقیقت آن آگاه نیستند.

الأزل الى الأبد، ولذا آن را از جهت وحدت، علم اجمالی و به جهت نهایت انکشاف که علم به معلول از ناحیه علم به علت است موصوفش کنند به کشف تفصیلی و علم عنائی نیز گویند. پس البته ذات مقدّسش در نهایت ابتهاج و عشق است به ذات خود و بهجتی و عشقی بالاتر از این نیست، زیرا که مناط عشق، ادراک کمال است و ادراکش ذات خود را، قوی ترین ادراکات است و مُدرّک که ذات مقدّس بوده باشد اکمل و اتمّ مُدرّکات است.

معرفه [۱۸۱] - عشق به آثار هم از آثار همین عشق به ذات است که: مَنْ عَشَقَ شَيْئًا عَشَقَ آثَارَهُ^۱ و اراده به این معنی، عین ذات حضرت احدیت است.

[عشق]

معرفه [۱۸۲] - عشق اگرچه مراتب غیرمتناهیة شدیده و ضعیفه دارد ولی چون حقیقت واحده است نه حقایق متباینه، و انسان نیز مفتخر است به این کرامت عظمی که: خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ^۲. پس صحیح است گفته شود که مفطور است بر فطرت الهیه که عشق بوده باشد و شاهدش وجدان انسان است خود را عاشق و شائق کمال، كما قال تعالى: فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا.

۱. یعنی: «هرکس به چیزی عشق بورزد به آثار آن هم عشق می ورزد».

۲. بحار الأنوار/ ج ۴ ص ۱۱ حدیث ۱ باب ۲ و ج ۴ ص ۱۳ حدیث ۱۵ باب ۲ و کتاب التوحید/ ص ۱۵۳، رقم ۱۱، به نقل از امام رضا(ع) از رسول خدا (ص)؛ یعنی: «خداوند، آدم (ع) را بر صورت خود خلق کرد».

معرفه [۱۸۳] - فطرت مذکوره، متعلق جعل بالذات نبوده باشد بلکه مجعول بالتّبع است. یعنی وجود انسان متأصل در جعل است و عشق از لوازم وجود اوست كما هو ظاهر قوله تعالى: فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا و دلالت بر جعل تألیفی مابین ذات و ذاتی هم ندارد، و الاّ تعبیر به مَعَهَا آنسب بود از عَلَيهَا، با آنکه عقلاً محال است بلکه کافی است جعل وجود انسان از جعل عشق در آن. پس عشق منفک از وجود انسان نباشد^۱ و فطری آن است و از این جهت، اکتسابی نخواهد بود و قابل تغییر و تخلف نیست، كما قال تعالى: لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ و حکماء نیز متفقند بر اینکه: الذّاتُ لَا يَتَغَلَّلُ وَلَا يَتَخَلَّفُ^{۲، ۳}.

معرفه [۱۸۴] - عشق که فطرت الهیه است چون اکتساب و اختلاف و انقلاب در آن راه ندارد^۴، البته متّصف باشد به صفت عصمت؛ یعنی خطا و اشتباه نکند. پس احکامش متّبع و مُمضی^۵ خواهد بود و لذا ملتزمات فطرت، دین قیّم است كما قال تعالى: ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ.

معرفه [۱۸۵] - فطرت در کشف حقایق، حقیق است و از این جهت

۱. در اینجا مؤلف در حاشیه متن خود چنین مرقوم فرموده اند: «زیرا که متعلق باید ممکن باشد، و لازم قبل [از] ایجاد ملزوم، ممتنع الوجود است و بعد از ایجاد ملزوم، واجب است و وجوب و امتناع جهت غنا است».

۲. مصرعی از منظومه حاج ملاهادی سبزواری(ره) است در تعریف ذاتی و عرضی.

۳. نسخه: در ادامه معرفه: «پس هرگز عشق از انسان منفک نشود».

۴. نسخه: چون ید اکتساب و اختلاف در آن مقطوع است.

۵. مُمضی: امضاء شده، تأیید شده.

ارشاد فرموده لزوم و توسل به آن را فی قوله تعالیٰ **فَظَرَّةَ اللَّهِ** که منصوب است از باب إغراء^۱ به فعل محذوف، کأنه فرموده: **إِلْزَمَ فِظَرَةَ اللَّهِ**.

معرفه [۱۸۶] - عشق از صفات حقیقیّه ذات الإضافه است، یعنی متعلّق و معشوق می‌خواهد، نظیر «عقل و معقول» و «علم و معلوم». پس وجود عشق بالفعل کشف از وجود معشوق کند قطعاً و لزوماً.

[معشوقه نفس]

معرفه [۱۸۷] - اول چیزی که مشهود انسان است خود اوست به قسمی که علم به خود، علم حضوری است؛ به خلاف علمش به سایر اشیاء که علم حصولی است^۲ به جهت آنکه مناط عاقلیّت و معقولیّت، تجرّد از ماده و موضوع است، و نفس نه مادی است و نه حال در ماده؛ پس حقیقتاً بذاته متّصف است به معقولیّت. یعنی نفس ذاتش معقول بالفعل است و چون معقولیّت بالفعل و بالذات، استدعای عاقل بالفعل و بالذات می‌نماید و نفس اگر چه عاقل بالقوه است نسبت به معقول بالقوه، ولی چون

۱. اغراء و تحذیر، دو اصطلاح نحوی است. إغراء در لغت به معنای تشویق است اما در اصطلاح نحوی، الزام مخاطب است به توجه کردن او بر آنچه که پسندیده است، مانند الأهل و الولد که به معنی «إِلْزَمَ وَ رَاقِبَ الْأَهْلَ وَ الْوَلَدَ» است و همانطور که مشخص است منصوب از باب إغراء در واقع منصوب است به فعل مقدّری مثل «إِلْزَمَ وَ رَاقِبَ». تحذیر، الزام مخاطب است به احتراز از مکروه، مانند: إِيَّاكَ وَ الشَّرَّ.

۲. نسخه: ... به خلاف علمش به سایر اشیاء که علم حصولی است. پس معشوق ابتدایی او خود اوست و لذا مُعْجِب و مستبَدّ و حریت طلب و راحت خواه است چون شیطان.

معقول بالفعل عین خود نفس است و جدا از او نیست، پس لامحاله خود، عاقل بالفعل بوده باشد. پس ذات انسان، مُدْرِک ذات خود بوده باشد.

معرفه [۱۸۸] - چون معلوم شد انسان، مُدْرِک ذات و خودبین است، پس معشوق ابتدایی او خود اوست و لذا مُعْجِب و خودپسند و مستبَدّ و خودرأی و آزادی طلب و راحت خواه است. چون شیطان خودبین، خودخواهی نمود و **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ**^۱ (...) و به استبداد رأی، ترک سجده بر آدم [کرد] و خود را آزاد از تکلیف نمود، به راحت پیوسته، چنانچه اولیاء شیطان در مقابل انبیاء، کلمه: **إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا** که از ناحیه استقلال و استبداد بود، ایشان را از استظلال به ظلّ وجود آنها محروم ساخت.

معرفه [۱۸۹] - مادامی که انسان مبتلاء به معشوقه نفس است و از این اشتباه تا خارج نشده، البتّه به وصال معشوق حقیقی نائل نشود و لذا «جَنَافَت» و «اعراض» را در آیه شریفه، قید طلب عاشق مقرر فرموده، حیث قال تعالیٰ: **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَ مَعصُومَ عَلَيْهِ السَّلَام** در درجات علم، درجه اول را «إِنْصَات»^۲ دانسته‌اند، بعد ما سُئِلَ عَنْهُ: **مَا الْعِلْمُ؟ قَالَ الْإِنْصَات**، **ثُمَّ مَ؟ قَالَ الْإِسْتِمَاعُ**، **ثُمَّ مَ؟ أَلْفَهَمُ**، **ثُمَّ مَ؟ أَلَنْشُرُ**^۳ و معلوم است مادامی که تخلیه

۱. اصراف / ۱۲؛ یعنی: «من بهتر از آدم هستم [مرا از آتش خلق کرده‌ای و آدم را از خاک آفریده‌ای]».

۲. الْإِنْصَات: السَّكُوت عند الإِسْتِمَاع وَالْكَفَّ عَنْ كُلِّ مَا تَوَجَّب الْحَرَمَانُ مِنَ الْأَخْذِ وَالْفَهْم.

۳. الْخِصَال، ج ۱، ص ۲۸۷، رقم ۴۳: «قال الباقر (ع): جاء رجل الى النبي (ص) فقال يا رسول الله، ما حق العلم؟ قال الْإِنْصَاتُ لَهُ، قال ثُمَّ مَه؟ قال الْإِسْتِمَاعُ، قال ثُمَّ مَه؟ قال الْحِفْظُ لَهُ، قال ثُمَّ مَه؟ قال ثُمَّ الْعَمَلُ بِهِ، قال ثُمَّ مَه؟ قال ثُمَّ تَنْشُرُهُ». مثله فی الأمالی

دل از بیگانگان نشود، توجه به مقصد و مقصود نتوان نمود: **مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ**^۱ و بدون حضور قلب و اقامه روی دل به سوی مقصد، مقصود حاصل نگردد.^۲

[علم و اراده]

معرفه [۱۹۰] - چون معلوم شد انسان فطرتش، مُدرک است البته باید حرکتش در جلب نفع و دفع ضرر بعد از علم و اراده بوده باشد و مادامی که خود، وجاهت و قباحت چیزی را نفهمد درصدد برنیاید. از این جهت اصول انسانیت در خود اوست؛

أَتَزْعَمُ أَنَّكَ جِزْمٌ صَغِيرٌ؟ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ^۳
دَوَائِكَ فِيكَ وَ مَا تُبْصِرُ دَوَائِكَ مِنْكَ وَلَا تَشْعُرُ^۴

للسیخ، ج ۲، ص ۶۱۳، رقم ۴.

۱. احزاب / ۴؛ یعنی: «و خداوند در درون انسان، دو قلب قرار نداده است».

۲. نسخه: در ادامه معرفه: «قُلْ أَغَيَّرَ اللَّهُ أَبْغِي رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» [انعام / ۱۶۲]؛ یعنی: «بگو ای پیغمبر، آیا من کسی غیر خدا را به ربوبیت برگزینم؟ در صورتی که خدا رب همه موجودات است و هیچکس چیزی نیندوخت مگر بر خود، و هیچ نفسی بار دیگری را بردوش نگیرد و بازگشت همه شما به سوی خداست و او شما را به آنچه اختلاف در آن کردید آگاه خواهد ساخت» [۱].

۳. آیا می‌پنداری که تو فقط همین جرم کوچک هستی؟ در حالی که در وجود تو دنیای بزرگی پیچیده شده است.

۴. علاج تو در درون خود توست ولی آن را نمی‌بینی، و علت بیماری تو نیز از خود توست ولی تو آگاه نیستی.

و مبادی علوم تصویریّه و تصدیقیّه در نزد او بدیهی است و ابتدائاً باب تعبّد را بر او نمی‌توان گشود و از آن باب نخواهد داخل شد، خصوصاً اگر عجب و استبداد و حریت و راحت طلبی، ضمیمه فطرت مُدرکه او باشد؛ بلکه شریعت بر طبق فطرتش، تقلید را در تحقیق اصول بر او ممنوع فرموده و فتح باب تعبّد نیز ابتداءً از خود او باید بوده باشد و لذا بعد از ثبوت نبوت و ادراک عجز خود در کشف فروع، خود را ملزم داند در رجوع و تعبّد به فرموده آنجناب. پس بنابراین، علل اربع که در اوست باید از کتاب ذات خود، طریق علاجش را کشف نمود.

[ملاک معشوقیت]

معرفه [۱۹۱] - چون رجوع به کتاب فطرت کنیم ببینیم که مناط معشوقیت، کمال است چنانچه مناط مَبغوضیت، نقص است و در اینصورت معشوقه نفس را عرض بر عاشق نمائیم به اینکه پرده از چهره خود برداشته و مشاهده خود نموده، احساس جهل و عجز که سرآمد نقائص است کرده^۱، خود را مانند مرثیه شوها^۲ - که بی جهت مدّعی معشوقیت [است] و بدون حق، دعوت عشاق به سوی خود می‌نماید -

۱. نسخه: معرفه - طریق رفع اشتباه منحصر است به مطالعه کتاب فطرت و عرض معشوق بر عاشق، به اینکه پرده از چهره خود برداشته و مشاهده کمال و جمال وی نماید. پس چون خود را ناقص بلکه معدن نقص ببیند، خود را مانند مرثیه شوها^۲ که بی جهت ادامه همان متن.

۲. شوها: زن ترشرو و زشت و بدقیافه، قبیح المنظر (مؤنث الأشوه: زشت).

ببینیم ، البته دست از عجب و خودپسندی برداشته و از هوای نفس اعراض کنیم و رفع اشتباه از خود نمائیم ^۱ .

معرفه [۱۹۲] - ^۲ مناط استبداد به رأی و استقلال ، قوه انکشاف حقائق و علم به مصالح و مفاسد است ^۳ و لذا چون جُهل در موقع دفاع از پیغمبران می گفتند : **إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلَنَا** ^۴ ، حضرات رُسل نیز در جواب ، تصدیق ایشان نموده ، **إِنْ نَخُنْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ** ^۵ می فرمودند ، ولی ملاک استقلالیت و استبداد به رأی چون علم بود و آنها دارا بودند و آنان نادان ، متوسل به بیان مایه الامتیاز میانه خود و آنها می شدند و به کلمه : **يُوحَىٰ إِلَيَّ** ^۶ ، **وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ** ^۷ که مناط فطری استقلالیت است آنها را استظلال می فرمودند . فعلى هذا انسان اگر مجدداً مطالعه کتاب ذات خود بنماید و جهالت خود را در مصالح و مفاسد ببیند ، البته دست از استقلال و استبداد و فرمانفرمائی برداشته و استظلال به ظل وجود مقدس انبیاء و اولیاء صلوات

۱. نسخه : در ادامه معرفه : « و در صدد معشوق حقیقی برآئیم » .

۲. نسخه : **معرفه [۱۹۲]** - چون باز مطالعه ذات خود نماید [درمی یابد که] مناط استبداد به رأی ...

۳. نسخه : علم به مصالح و مفاسد امور و حقائق اشیاء و اقتدار تام است به حیثی که منشأش مشیت قادر بوده باشد .

۴. **ابراهیم / ۱۰** ؛ یعنی : « شما (پیامبران) ، همچون ما از جنس بشر هستید » .

۵. **ابراهیم / ۱۱** ؛ یعنی : « ما (پیامبران) ، همچون شما از جنس بشر هستیم » .

۶. **کهف / ۱۱۰** ، **انبیاء / ۱۰۸** ؛ یعنی : « و به من وحی می شود » .

۷. **ابراهیم / ۱۱** ؛ یعنی : « و لکن خداوند بر هرکس از بندگان خود که بخواهد (به نعمت بزرگ نبوت) منت می گذارد (و به وحی خود برمی گزیند) » .

الله علیهم اجمعین نموده و فرمانبرداری نماید .

[ملاک حریت]

معرفه [۱۹۳] - مناط فطری حریت ، قدرت بر اجراء مقاصد است خصوصاً اگر توانائی به مجرد مشیت و اراده بوده باشد و البته چنین کسی سزاوار دعوی حریت و اطلاق است زیرا که فعال مایشاء و حاکم مایرید است ، ولی کسی که خود را عاجز مشاهده کند و عالم را نسبت به خود عاصی ببیند خصوصاً در جنب قدرت انبیاء و اولیاء ، البته سرخجالت به زیر انداخته و مدعی حریت نباشد ، بلکه اقرار به عبودیت و رقیبت نموده ، **عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاةٍ** ^۱ گوید ؛ چنانچه انبیاء و اولیاء چون خود را مقهور مقام مشیت می دانستند با وجود آن قدرت ، همیشه خود را به مقام عبودیت معرفی می نمودند ، بلکه **أَحَبُّ** و **أَلَدُّ** اسماء در نزد خاتم انبیاء ، « عبد » بود و لذا خداوند متعال ، آن بزرگوار را به این اسم مفتخر فرموده : **سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ** ^۲ ، بلکه خود و امت مأمور شدند به شهادت به عبودیت آنجناب ، حتی در صلوات واجبه و مندوبه . بلی ظهور به مقام قدرت و اعجاز ، مخصوص موقعی است که بسط معروفیت و معبودیت حق تعالی منوط به آن بوده باشد ، و لذا فرموده : **وَمَا كُنَّا لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا**

۱. **نحل / ۷۵** ؛ یعنی : « بنده مملوکی که بر هیچ چیز توانا نیست و او بر مولای خود تکیه دارد و سنگینی می کند » .

۲. **اسراء / ۱** ؛ یعنی : « پاک و منزّه است خدائی که بنده اش را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد » .

بِإِذْنِ اللَّهِ^۱ و اذن عبارت از همین مقام است، و البته اعجاز اقتراح^۲ نبوده باشد و از این جهت، حضرت حشمت الله، خود متکفل آوردن تخت بلقیس نشدند بلکه حضرت آسِف بن برخیا که از تلامذه آن حضرت بود عرض کرد: اَنَا أَتَيْكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ^۳ زیرا که معرفت تائمه به عظمت معبود، موجب نهایت خضوع و عبودیت است.

مقایسه کن قدرت آسِف را با عِفْرِیت که بزرگ علماء جن است، می گوید: اَنَا أَتَيْكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ^۴ و تفاوت مابین این دو مقام، در نهایت است.

[ملاک راحت و سکونت]

معرفه [۱۹۴] - مناط راحت و سکونت، وجدان معشوق یا فقدان حس و عدم عشق می باشد. پس هرگاه مطالعه کتاب فطرت نماید و خود را مُدْرِک عاشق شناسد، البته^۵ به مقتضای فطرت عشق و عدم وجدان معشوق، دست از راحت طلبی برداشته، در طلب معشوق کوشش نماید و مانند حضرت موسی علیه السلام، وَلَا أُبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ

۱. رعد / ۳۸؛ یعنی: «و پیامبر نمی تواند آیه ای بیاورد مگر با اذن خداوند».

۲. اقتراح: ناگهانی، ابتکاری و ابداعی (از پیش خود).

۳. نمل / ۴۰؛ یعنی: «من آن را قبل از آنکه چشم برهم بگذارم برای تو می آورم».

۴. نمل / ۳۹؛ یعنی: «من چنان بر آوردن تخت بلقیس، قادر و امین هستم که پیش از آنکه تو از جایگاه خود برخیزی، آن را حاضر کنم».

۵. نسخه: البته راحتی عاشق را در طلب معشوق داند. پس به مقتضای ...

حَقْبًا^۱ از قلبش به زبانش جاری و در جوارح و جوانحش ساری گردد^۲.
معرفه [۱۹۵]^۳ - چون توجه و اقبال، کامل گردد البته به درگاه معشوق حقیقی رسد [و چون] آثار بزرگی او را مشاهده نماید، دست از حریت برداشته، بند رَقِیت و قید عبودیت معشوق را برگردن اندازد: وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ.

[معشوق را حجابی نیست]

معرفه [۱۹۶] - چون خود را برای رَقِیت و عبودیت حاضر نماید و دست از حریت بردارد، البته معشوق حقیقی به همان مقداری که دست از خود برداشته جلوه نماید، زیرا که معشوق را حجابی نباشد: عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ^۴.

یار، بی پرده بر در و دیوار در تجلی است یا اُولی الأبصار بلکه حجاب، مخصوص عاشق است به اعتبار اشتباه معشوق حقیقی به

۱. کهف / ۶۰؛ یعنی: «(به یاد آور وقتی را که موسی به رفیق جوانمردش - یوشع که وصی و خلیفه او بود - گفت: من دست از طلب برندارم تا به مجمع البحرين (به محل دو دریای مشرق و مغرب، یابۀ مرد کامل الهی، خضر وقت که جمع بین دریای مشرق معرفت و مغرب عبادت کرده) برسم یا قرن ها عمر در طلب بگذرانم».

۲. نسخه: در ادامه معرفه: «[آنگاه] روی به درگاه معشوق کمال آورده، اقامه وجه قلب که عبارت از صدر است و اقبال و استماع که درجه دوم علم است حاصل گردد».

۳. معرفه های ۱۹۵ و ۱۹۶ فقط در نسخه دوم آورده شده است.

۴. دعای عرفه حضرت سید الشهداء علیه السلام (اقبال الاعمال، ص ۳۴۹): عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا یعنی آن چشمی که نمی بیند تو حاضری و مراقبی کور باشد.

مجازی و لوازم آن؛ و چون آن حجاب مرتفع گردد و توجه، کامل شود لابد به مشاهده معشوق سرافراز گردد و به نهایت عبودیت و فناء در آن موفق گردد.

[معشوق حقیقی]

معرفه [۱۹۷] - چون علم و جهل، ملاک استقلال و استظلال [است] و قدرت و عجز، ملاک حریت و عبودیت [است] و کمال و نقص، مناط معشوقیت و عدم آن [است] و عشق و عدم آن، موجب حرکت و راحت است، پس به مقتضای ادراک نقص جهل و عجز که سرآمد نقائص است، خود را از معشوقیت عزل نماید و رفع اشتباه از خود بنماید و به موجب جهل به حقائق از دعوی فرمانفرمایی و استبداد و استقلال خارج و برای طاعت و استظلال مهیا گردد و به سبب ادراک عجز، از تقاضای حریت بیرون [رفته] و به رقیّت و انقیاد، خود را سزاوار داند و به واسطه وجود عشق، خود را از سکونت و راحت طلبی خارج [کرده] و در طلب معشوق حقیقی برآید و روی به درگاه او آورد و فرمان: **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ** را اطاعت نماید.

معرفه [۱۹۸] - درگاه معشوق کمال انسانی، دین است^۱؛ ولی معلوم شد موجودی که مُدْرِک است^۲، نتوان ملتزم شود به چیزی مگر به آنچه در فطرت و کتاب ذات خود نوشته باشد. پس دین عبارتست از التزام به آنچه در فطرت اوست.

۱. نسخه: درگاه معشوق کمال انسانی، دین است: **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ**.

۲. نسخه: خصوصاً اگر مُعْجَب و مستبد و حرّیت طلب و راحت خواه باشد.

[مطالعه کتاب ذات]

معرفه [۱۹۹] - چون مطالعه کتاب ذات خود [بنماییم] که اوضح و أفصح کتب [است] و محتاج به معلم نیست به قسمی که همه کس می تواند بخواند و فقط محتاج است به گشودن کتاب و نظر کردن در آن؛ پس بیابیم که سه مطلب در آن مسطور است:

اول: لزوم معرفت اصل و مبدء و معاد هر چیزی، و شاهدش عشق علم و کمال است.

دوم: لزوم خضوع و عبودیت برای کامل، که از لوازم همان فطرت است. سوم: لزوم عدل و اعطاء کل ذی **حَقٍّ حَقَّهُ** و بغض ظلم و تعدی است. پس دین فطری والهی عبارت است از معرفت و عبودیت و عدالت در حقوق و حدود؛ و از اینجا ظاهر می شود وجه تفسیر فطرت و تعبیر از دین به توحید.

[وجه قلب و وجه ظاهر]

معرفه [۲۰۰] - مراد از وجه، وجه قلب و روی دل است؛ زیرا که متوجّه الیه که دین بوده باشد از عالم معانی است و روی ظاهر متوجه آن نشود. مثل آنکه در آیه شریفه **قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ**^۱ مراد وجه ظاهر است، چون متوجّه الیه، جسم است^۲؛ و بالجمله وجه قلب عبارت است از خیال انسان و «صدر» ش نیز گویند.

۱. بقره/ ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۴؛ یعنی: «پس روی خود را به سمت مسجد الحرام برگردان».

۲. نسخه: به خلاف وجه در این مقام.

[خیال، لوحی قابل انتقاش]

معرفه [۲۰۱] - خیال، لوحی ساده [و] قابل انتقاش و انشراح است. پس گاهی متوجه به طبیعت است و همش اجراء مقاصد شهوت یا غضب یا شیطنت [است] و گاهی متوجه به عقل می باشد. طائفة اول اهل دنیا^۱ [هستند] و صدرش منشرح به کُفر [بوده] و تنگ سینه باشند، كما قال تعالى: وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَقُ فِي السَّمَاءِ^۲ و طائفة ثانیه، اهل آخرتند و البته صدرش منشرح به اسلام خواهد گشت: فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ^۳.

[انسان و نسناس]

معرفه [۲۰۲] - طبقات بشر به واسطه توجّهات خیال و انشراح صدر به حصول ملکات، منقسم شوند به دو قسم: «انسان» و «نسناس» و نسناس، هفت طائفه اند و تمام اهل دوزخ خواهند بود و هریک را بابی است از ابواب جهنم: لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ^۴.

۱. نسخه: و البته داخل گمراهان.

۲. انعام / ۱۲۵؛ یعنی: «و هرکس را که خدا بخواهد گمراه کند، دل او را از پذیرفتن ایمان، تنگ و سخت گرداند که گویی می خواهد از زمین به فراز آسمان رود».

۳. همان آیه؛ یعنی: «پس هرکس را که خدا بخواهد هدایت کند دل او را به نور اسلام، روشن و منشرح می کند».

۴. حجر / ۴۴؛ یعنی: «برای جهنم، هفت در است که هر دری برای ورود دسته ای از گمراهان معین گردیده است».

[سریره گاو و پلنگ]

معرفه [۲۰۳] - چون وجهه خیال به سوی شهوت و بهیمیت بوده باشد به قسمی که همش منحصر به آن [است] و این صفت در اوراسخ و ملکه آن شود و صورت فعلیه آن در وقت خروج روح گردد، البته سریره آن بهیمه گاو و سنخ آن خواهد بود^۱ و چون همش درندگی و سبّعیّت بوده، البته منشرح به فعلیت پلنگ و نحوه باشد و چون دارای هر دو خصوصیت شود صدر و خیالش به فعلیت گاو پلنگ منشرح گردد و اشاره به [هر] سه طایفه فرموده بقوله تعالى: كَانَتْهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ^۲.

معرفه [۲۰۴] - هرگاه انشراح صدر به فعلیت شیطنت و تمویه بوده باشد، مثل کسانی که افتخار می کنند که در خط پولتیک کار می کنند و مقصودشان ریاست باطله است، البته یکی از مظاهر شیطان خواهد بود و چون علاوه [بر آن] به ملکه بهیمیت مبتلا بوده باشند شیطان گاو است و هرگاه علاوه بر شیطنت، به ملکه سبّعیّت نیز انشراح یافته، شیطان پلنگ است و هرگاه به شیطنت و بهیمیت و سبّعیّت انشراح یافته، فعلیت آن و صورت باطنه آن یعنی سریره آن شیطان گاو پلنگ است، و به این چهار طایفه^۳ در قرآن اشاره شده: كَانَتْهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ^۴.

۱. نسخه: و انشراح عبارت [است] از راسخه، و ظهور آن به همین فعلیت است.

۲. مدثر / ۵۱-۵۰؛ یعنی: «گویی خران گریزانی هستند که از شیر درنده می گریزند».

۳. منظور از ۴ طایفه، کسانی هستند که صورت باطنه و سریره آنها به یکی از صورتهای چهارگانه زیر انشراح یافته است: * شیطنت * شیطنت و بهیمیت

* شیطنت و سبّعیّت * شیطنت و بهیمیت و سبّعیّت.

۴. صافات / ۶۵؛ یعنی: «گویی سرهای شیطان است».

[اقلیم هشتم]

معرفه [۲۰۵] - انسان چون در اقلیم عقل که اقلیم ثامن است و آن اقلیم دین فطری و الهی است زندگانی نماید ، البتّه محیط بر تمام سکنه اقالیم سبعة خواهد بود و لذا گاهی به عقل محض که صور معارف الهیه است ظهور کند و گاهی به شهوت و گاهی به شیطننت و گاهی به سُبُعِیّت و گاهی به مرکّب از آنها ؛ و لذا عاقل گاهی به کشتن و گاهی به مباشرت کردن و گاهی به حيله نمودن وارد بهشت شود ، و لذا ابواب بهشت ، هشت است .

[حکومت عقل و دین]

معرفه [۲۰۶] - سرّ این مطلب آن است که به اشاره عقل و دین ، متحرّک شده نه به دلخواه نفس آماره ، نظیر کلب معلّم^۱ که چون به اغراء صیّاد مُسلّم رود و به زجر او منزجر گردد و هرگاه صید را گرفته نخورد ، دلیل فَناء^۲ آن است در فَناء^۳ انسان ، و از اطاعت خود خارج و مطیع انسان گشته ، البتّه حرکاتش محکوم به حرکات انسان مسلّم بوده و حکم حَلِیّت بر صید آن جاری شود و [آیه] **كُلُوا مِنَّا أَمْسِكُوا**^۴ در حق آن برقرار [است] ، و لذا [برای] انسان عاقل اگرچه کشتن ، اظهار سُبُعِیّت است ولی [آنگاه که] به حکم عقل و دین الهی است البتّه محبوب حق بوده باشد بلکه در حق آن

۱. کلب معلّم: سگ تربیت شده و آموزش دیده .

۲. فَناء: عدم ، نابودی ، نیستی .

۳. فَناء: درگاه ، آستانه ، پیشگاه ، به ساخت جُلُو در خانه نیز گفته می شود .

۴. ماَنده / ۴ ؛ (فَكُلُوا) یعنی : « پس از صیدی که برای شما نگاه دارند بخورید » .

گفته شود : **وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى^۱** ، پس به حکومت عقل در تمام اقالیم ظاهر گردد : **الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مِعَاذٍ وَاحِدٍ** که عقل و دین بوده باشد و **الْمُنَافِقُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَفْغَاءٍ**^۲ که طُرُق غیر مستقیمه [است] و اصولش هفت است و لذا گاهی به زبان ، از کذب و نَمّامی و افتراء و غیرها و گاهی به چشم ، از تفتیش و غیره و گاهی به گوش و گاهی به دست و گاهی به پای و گاهی به بطن و گاهی به فرج ، اعاشه می نماید و گاهی به اقسام و انحاء مختلفه ، و مصادیق هریک در این ازمنه ، بسیار و بی شمار است . برای تبیین طرق آکل منافق اکتفاء می کنیم به مثالی که شاید بقیه را از همین روی کشف [نمایی] و [انسانها] از وادی ضلالت به راه هدایت موفق گردند ، انشاء الله تعالی ؛

شخصی که لایق قضاوت بین الناس و لایق ولایت علی الناس نباشد ، اول صبح به پای رود به محکمه قضاء و به چشم ببند تقاضا را و به گوش شنود دعوی متداعیین را و به زبان حکومت کند بینهما و به دست نویسد حکم قضائی را و به شکم خورد غذای راشی [را] و به فرج التذاذ نماید تهیه راشی را در صورتی که طرفین فوق العاده بی غیرت بوده باشند ؛

اَللّٰهُمَّ احْفَظْنَا مِنْ شُرُورِ اَنْفُسِنَا

وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ تَمَسَّكَ بِوَلَايَتِكَ وَوَلَايَةِ اَوْلِيَائِكَ مِنَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا وَاَوَّلَى الْاَمْرِ مِنْهُمْ^۳ .

۱. **انفال / ۱۷** ؛ یعنی : « و تیر نیفکنده ای آنگاه که تیر افکنده ای ، بلکه این خداست که تیر انداخته است » .

۲. مراجعه کنید به پاورقی ۳ صفحه ۳۸ (مربوط به معرفه ۳۹) .

۳. پروردگارا ، ما را از شرّ نفسهایمان حفظ کن و ما را از کسانی قرار ده که به ولایت تو و ولایت اولیاء تو از مؤمنین و ائمه علیهم السلام چنگ زده اند .

[وصول به معشوق ، به فناء عاشق است]

معرفه [۲۰۷] - سرّ آنکه درآیه امر فرموده که روی دل به دین که درگاه معشوق است نموده شود نه به معشوق حقیقی ، آن است که وصول به معشوق به فناء عاشق است و این امر بالذات متأخر است از ادراک معشوق حضوراً ، و ادراک حضوری آن موقوف است بر ادراک علمی ؛ پس ابتداء باید اقامه وجه به درگاه معشوق بوده باشد ، چنانچه در آیه دیگر فرموده: *أَذْغِ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ*^۱ و معلوم است اعظم سبیل ، وجود خاتم انبیاء است: *أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْأَقْصَمُ*^۲ ، یعنی مردم را دعوت فرما به معرفت و عبودیت و معدلت خود ، زیرا که نهایت تمامیت دین فطری ، به مطابقت دین فطرت سلیمه مستقیمه حضرت احمدی صلی الله علیه و آله است و از اینجا معلوم می شود که طریق وصول به حقیقت ، شریعت است ؛ زیرا که در طول واقع است . پس متهاون به شریعت ، اهل طریقت و حقیقت نشود .

[دو جناح عالی برای طَیْران]

معرفه [۲۰۸] - عشقِ حرّیت و راحت ، دو جناح عالی است برای طَیْران و روی به درگاه معشوق کمال آوردن . توضیحش آن است که هر انسانی عاشق [است] نیل [به] مقتضیات و ملائمتِ خود را ، که عبارت

۱. نحل / ۱۲۵ ؛ یعنی: «مردم را با حکمت و پندهای نیکو به راه پروردگارت دعوت کن».
 ۲. عیون اخبار الرضا (ع) ، ج ۲ ، ص ۲۷۷ - ۲۷۲ ؛ یعنی: « شما بزرگترین و برترین راه و استوارترین صراط هدایتید » .

از راحت است با اطلاق از موانع آن ، که مقصود از حرّیت است و معلوم است وصال به این دو معشوق [راحت و حرّیت] وقتی حاصل شود که مجرد اراده و صرف مشیت ، موجب آن مقتضیات و ملائمت گردد ، و الا اگر محتاج به حرکتی بوده باشد راحتی نخواهد بود و اگر مانعی از تأثیر اراده در کار بوده باشد ، حرّیت مفقود است ؛ و چون نظر کنی در اطراف عالم ، نیل به مقتضیات را میسر نبینی مگر قلیلی ، آنهم به متاعب و مشاقّ کثیره . پس قطع نمایی به آنکه راحتِ معشوقه ، مستحیلة الوقوع است و همچنین از جهت تعصّی اجزاء عالم و عجز خود از انفاذ مشیت در انجذاب مقاصد ، نیایی معشوقه حرّیت را ، و با وجود قطع به عدم راحت و عدم حرّیت ، چون رجوع به فطرت عاشقه نمایی می بینی که عشق حرّیت و راحت در سر تو موجود است به قسمی که هیچ فتوری در آن ظاهر نگشته و چون فطرت در حکمش معصوم از خطاء است البته حکم خواهی [کرد] که در دارِ وجود ، عالمی است اوسع از این عالم که [آن عالم] ، میدان کوی حرّیت و مشیت و نفوذ امر و حصول راحت من است ؛ چنانچه خداوند بر طبق تقاضای فطرت خبر داده: *وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُهُ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ*^۱ که حرّیت اراده و راحت و التذات در ملکوت است نه مُلک ، و از اینجا معنای: *خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ*^۲

۱. زُحَرْف / ۷۱ ؛ یعنی: « و در بهشت برای شما هر چیزی که دلتان بخواهد و چشمانتان از آن لذّت ببرد وجود دارد » .

۲. یعنی شما برای بقاء ، خلق شده اید نه برای فناء ؛ بحار الأنوار ج ۶۱ ص ۷۸ باب ۴۲ و اعتقادات شیخ صدوق / ص ۷۵ از رسول خدا (ص): « مَا خُلِقْتُمْ لِلْفَنَاءِ بَلْ خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ وَإِنَّمَا تَنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ وَإِنَّهَا فِي الْأَرْضِ غَرْبَةٌ وَ فِي الْأَبْدَانِ مَشْجُونَةٌ » .

و عالم معاد و بقاء بعد الموت و عالم جنّت و لذّت را یافتی ^۱.

[ضيق عالم، مانع از وصال عاشق به معشوق است]

معرفه [۲۰۹] - از توجّه به فطرتِ عشقِ راحت و حرّیت و مشاهده ضيقِ عالم که مانع از وصال عاشق به معشوق است قاطع شوی که معشوقه حرّیت و راحت در عالم مُلک وجود ندارد. پس اعراض از عالم دنیا نموده و دست از هوای نفس که به جایی نرسد برداری و مهمّات نفسانیه، موهومات گردد. و چون ثابت شد به وجود عشق، وجود معشوق در عالم دیگر، پس اقبال نمایی به آخرت؛ چنانچه انبیاء و اولیاء به این دو بال [عشق حرّیت و عشق راحت] طیران نموده و خود را فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ ^۲ مُسْتَكِن نمودند.

[این لذت، ذلت آور است]

معرفه [۲۱۰] - از ضيقِ عالم طبیعت و تزاممِ احرار و راحت طلبان حکم می شود بر تصالّح و تقیّد به حدود و حفظ اختصاصات هریک و ارتکاب متاعب اکتسابات غیر مزاحمه، چنانچه شریعت مطهره، نهایت در این دو جهت تأکید فرموده [است] و بالجمله چون طبیعت، عالمش

۱. نسخه: که حرّیت اراده و راحت و التذات در ملکوت است نه مُلک، و از اینجا معلوم می شود وجود ملکوت و عدم فناء انسان و بقاء بعد الموت و جنّات و نعیم و سایر امور مسلمة شرعیه.

۲. قمر / ۵۵؛ یعنی: «در جایگاه راستی و صدق، نزد خدای حاکم و قادر قرار دارند».

ضيق است مورد احکام فطرت از آزادی و آسایش واقع نشود کما لا یخفی، بلکه چون معلوم شد حرّیت و راحت فطرت در عالم ملکوت است باید طبیعت، طبع فطرت و تبع فطرت بوده باشد، زیرا اگر طبیعت بلند پروازی کند و بخواهد تحصیل راحتی در این عالم بنماید البته باید به ترک اوامر الهیه بوده باشد، چنانچه حرّیت آن در ارتکاب مناهی و تجاوز حدود خواهد بود و این موجب منع از حرّیت و راحت در عالم آخرت خواهد شد بلکه حقیقتاً خود را مقیّد ساخته به طبیعتی که ذاتش مقیّد و محدود و مضیق و مغلول است. لذا به همین نحو در آخرت ظهور و بروز نماید [و] خطاب شود: **خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ** ^۱ و به عبارت آخری، چون راه آزادی طبیعت منحصر است به ارتکاب مناهی و تجاوز از حدود، چنانچه راه راحتی آن منحصر است به مخالفت اوامر الهی، لذا این اطلاق، قید آور است و این لذّت، ذلّت آور است؛ چنانچه کند و بند اوامر و نواهی، موجب اطلاق آخرت است و سختی و تعب آنها موجب لذّت نعیم و فوز عظیم خواهد بود:

الْجَنَّةُ مَخْفُوقَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالنَّارُ مَخْفُوقَةٌ بِاللَّذَائِدِ ^۲.

۱. حاقّه / ۳۲؛ یعنی: «او را بگیرید و به غُل و زنجیر کشید و سپس او را به آتش افکنید، سپس او را با زنجیری که هفتاد ذرع طول دارد به بند کشید».

۲. الکافی، ج ۲، ص ۸۹؛ یعنی: «بهشت، در میان سختی ها و رنج ها پیچیده شده و آتش جهنم در میان لذّت ها و راحتی ها پیچیده شده است»، قال الباقر (ع): **الْجَنَّةُ مَخْفُوقَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرِ وَالنَّارُ مَخْفُوقَةٌ بِاللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ**.

معرفه [۲۱۱] ۱ - اینکه مشاهده می‌نمایی که راحت طلبان، راحتی را در ترک فرمان و حرّیت را در طغیان حضرت رحمان مقرر داشته‌اند از فطرت ثانیه و سوء تربیت و عادت است که موجب اعراض از دین فطری شده و البتّه، روزی مأخوذ حکم فطرت خواهد گشت: **اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا** ۲، و الاّ اگر رجوع کند به حقیقت خود، بیابد که آنچه اتّخاذ نموده، معشوق وی نبوده [و] غیر معشوق را معشوق پنداشته و روزی خواهد ظهور نمود که **يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَهَا بُعْدُ الْمَشْرِقَيْنِ** ۳ [گوید]، زیرا که با اینکه راحتی و حرّیت حاصل نشود مگر به مجرّد تأثیر اراده و صرف مشیّت، و در آنها مفقود است، اگرچه انبیاء و اولیاء علیهم السّلام که دارای این مرتبه بودند باز دعوی حرّیت ننموده، بلکه نهایت کمال خود را عبودیت می‌دانستند، حتی عبد (.....).

[احتجاب فطرت عشق از معشوق حقیقی]

معرفه [۲۱۲] - مراد از فطرت ثانیه، احتجاب فطرت عشق است از معشوق حقیقی به حبّ شهوات و زخارف و آمال دنیا که علی التّحقیق همان

۱. معرفه‌های ۲۱۱ و ۲۱۲ فقط در نسخه دوم آمده است.

۲. **إسراء / ۱۴**؛ یعنی: «نامه اعمال را بخوان، و آن کافی است برای تو در امروز، به عنوان حسابگر».

۳. **زخرف / ۳۸**؛ یعنی: «ای کاش بین من و آنها فاصله می‌افتاد، همچون فاصله‌ای که بین مشرق و مغرب عالم است».

حقیقت عشق کمال و عشق خیر و عشق خوبی است از باب اشتباه صغرای نقص به کمال، و شر به خیر، و بدی به خوبی و الاّ در اصل کُبری خطائی نبود که حبّ و عشق کمال بوده باشد.

[ذه منشأ احتجاب فطرت]

معرفه [۲۱۳] - گاهی فطرت عشق کمال از باب اشتباه در تطبیق، شهوات و زخارف و اموال دنیا و ملاذّ طبیعت را مورد توجّه سازد و محتجب از معشوق حقیقی گردد؛ چه معلوم است ارتکاب نقص از باب اشتباه موضوع نقص به کمال است و منشأ اشتباهات، احتجاب فطرت است و آن [منشأ احتجاب] بر چند قسم است:

اول: غلظت طبیعت و کدورت جوهره نطفه که از موادّ کثیفه تحقّق یافته باشد ۱ و مراد از طبیعت سَجَینیه همین است و البتّه نفسی که مُنْتَشَأ از آن گردد و به آن موهبت شود به حکم لزوم تناسب ۲، در روحانیت ضعیف [بوده] و لابد فطرت عشق در آن کم است، نظیر بعضی از آکراد و آلوار و اعراب و آتراک و اهل بادیه و اهل کوهپایه و امثال آنها، اگرچه هرچه بوده باشد باز معشوق آن هم کمال مطلق است ولی تراحم طبیعت و فطرت و غلبه آن ۳ موجب احتجاب از معشوق حقیقی شود و لذا تجنّب از اغذیه خبیثه و محرّمه در عهده آباء و امّهات است.

۱. نسخه: که از طبیعت سَجَینیه و مواد خبیثه تحقّق یافته باشد.

۲. نسخه: تناسب با منشأ.

۳. نسخه: و غلبه آن بر او.

- دوم: کیفیت ورود در اصلاّب به نحو عصیان بوده باشد^۱.
 سوم: اصلاّب، اهل حجاب بوده باشند.
 چهارم: کیفیت ورود در رحم به نحو طغیان بوده باشد^۲.
 پنجم: احتجاب صاحب رحم به کُفر و غیره.
 ششم: تغذیه در رحم به محرّمات یا اغذیه کثیفه^۳.
 هفتم: رضاع به لبن حرام یا به اعداد به محرّمات یا به اغذیه کثیفه^۴.
 هشتم: احتجاب مُرضعه^۵.
 نهم: تربیت و عادات به قبائح^۶.
 دهم: مجالست با اهل حجاب.

که هریک منشأ احتجاب فطرت و غلبه احکام خواهد شد، چنانچه اشاره شده است به مقام احتجاب در حدیث قدسی: **كُلُّ عِبَادِي خَلَقْتُهُمْ خُنَفَاءَ فَاجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ دِينِهِمْ وَأَمَرُوهُمْ أَنْ يُشْرِكُوا بِي**^۷ و همچنین فرموده

۱. نسخه: نحوه ورود در اصلاّب، گرچه نطفه از اجزاء لطیفه بوده باشد ولی [اگر] به نحو عصیان تناول شود، البته موجب احتجاب خواهد بود.
 ۲. نسخه: نحوه ورود در رحم اگر به نحو طغیان و مخالفت با او بوده باشد، مانند زنا.
 ۳. نسخه: کیفیت نشو و نما در رحم و تغذیات و سایر صفات رذیله حامل.
 ۴. نسخه: کیفیت تغذی زمان رضاع.
 ۵. نسخه: اخلاق مُرضعه.
 ۶. نسخه: سوء تربیت و عادات سوء.
 ۷. یعنی تمام بندگان خود را بر فطرتی پاک خلق کرده ام، پس شیاطین آنان را از دینشان برگرداندند و به آنان امر کردند که به من شرک بورزند.

معصوم علیه السلام: **كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَإِنَّمَا آبَاؤُهُ يَهُودَانِهِ وَيَمَجْسَانِهِ وَيَنْصَرَانِهِ**^۱، و البته نهایت احتراز از جهات مزبوره که منشأ احتجاب فطرت است باید نمود، خصوصاً از مجالست با اهل حجاب که موجب سرعت انفعال می باشد و چون نفس در نهایت لطافت است در نهایت سرعت تأثر است و لذا تکرار افعال، موجب حصول ملکات شود چنانچه مشهود است.

[اقرار به توحید در عالم مثال]

معرفه [۲۱۴] - عوالم سابقه از عالم جبروت و ملکوت و عالم مثال، مقام ظهور عللِ موجبه عوالم مادی است و بودن ما در عوالم سابقه مثل بودن علوم است در عقل بسیط اجمالی، و بودن در عالم مثال مانند علوم است در مرتبه تفضیل نفس، و الا ارواح جزئیّه متأخر است از استعداد مواد برای ظهور نفس، فتدبّر. پس ظهور هر چیزی در عوالم سابقه به وجود علمی خواهد بود و لذا همه، قبل از ظهور به وجود عینی خود، به آنحاء وجود علمی از عالم حق یا جبروت و ملکوت و مثال ظهور داشته اند و لذا در عالم مثال، اقرار به توحید نموده اند ولی چون به وجود عینی خود که متأخر است از ماده و هزاران شرایط مختلف خواهند شد و مراد از بطن امّ همین

۱. کافی ج ۲ ص ۱۳ و بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۸۱ حدیث ۲۲ و ص ۲۷۹ حدیث ۱۱ و ج ۳۹ ص ۳۲۸ حدیث ۲۷؛ یعنی: «هر مولودی بر فطرت اسلام به دنیا می آید، لکن این پدر و مادر او هستند که او را یهودی یا نصرانی و یا مجوسی می کنند».

عالم ماده است که به سعادت و شقاوت ظاهر شوند و الا مادامی که به وجود علمی موجود بودند و همیشه به همان وجود در همان نشانه ظاهرند موحد و معترف خواهند بود کما قَالُوا بَلَىٰ عِنْدَ قَوْلِهِ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟^۱، و از اینجا فهمیدی قول حکماء را که می‌گویند که نفس، جسمانیة الحدوث است و خلق ارواح قبل از اجسام بِالْفَنَىٰ عام عبارت از عوالم علل است چنانچه فهمیده شد نه ارواح جزئیة.

معرفه [۲۱۵] - مادامی که نفس در نزد ملکوتی خود می‌باشد که اصل آن است مثل (...). اشتغال شجره و ثمره (...). علوم تفصیلیه در عقل بسیط و اجمالی، البته مانند متعلم در نزد معلم، عالم است به حقائق. لذا در موقع خطابِ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، قَالُوا بَلَىٰ جواب گویند.

معرفه [۲۱۶] - ولی چون رحم مادر ملک گردد و پای در مرتبه تعین و وجود است صاحبه خود (...). مختلف شوند. بعضی باقی مانند به نورانیت اصل خود و برخی محتجب به حُجُب سابقه گردند: اَلْسَعِيْدُ سَعِيْدٌ فِی بَطْنِ اُمِّهِ وَ الشَّقِيْ شَقِيٌّ فِی بَطْنِ اُمِّهِ^۳ و تحقیق این مطالب در موقعش مفصلاً بیاید انشاء الله.

۱. اعراف / ۱۷۲ ؛ (وَ اَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا بَلَىٰ)، یعنی: «و خداوند از آنان گواهی گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ پاسخ گفتند بله».
۲. معرفه‌های ۲۱۵ و ۲۱۶ فقط در نسخه دوم آورده شده است و کلمات ناخوانا در این دو معرفه نیز خیلی زیاد است.
۳. کتاب التوحید / ص ۱۵۳ رقم ۱۱، منقول از رسول خدا (ص)؛ انسان سعادتمند، در شکم مادر، سعادتمند است و انسان شقی نیز در همان شکم مادر، شقی است.

[تعبیری برای بیان شدت لطافت]

معرفه [۲۱۷] - مواد نبویه و ولویه چون در اصلااب طهور باشد، از شدت لطافت، کانه نور می‌باشد^۱ و لذا گفته شود:

اَشْهَدُ اَنَّكَ كُنْتَ نَوْرًا فِی الْاَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَ الْاَزْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ

لَمْ تُنَجَّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِاَنْجَاسِهَا وَ لَمْ تُلَيِّسْكَ مِنْ مُذَلِّهَاتِ ثِيَابِهَا^۲؛^۳
[و به همین جهت است] که [اِثْمَهُ عَلَيْهِمُ السَّلَام] به حسب جوهره ذات در نهایت لطافت، و [به جهت] صُلب و رحم در نهایت طهارت [هستند] و چون در عالم ظهور یابند در تحت تربیت جاهلی واقع نشوند و به جامه های تاریک عالم طبیعت مبتلا نشوند و لذا غیر از توحید و عبودیت و اخلاق حمیده از آنها امری ظاهر نشود، چنانچه حضرت ابراهیم چون از سردابه طبیعت خارج شد استدلال نمود بر نفی الهیت زهره و قمر و

۱. نسخه: حقائق نبویه و ولویه چون در رحم ملک ظهور یافتند کما اینکه در صلب پدر ملکوتی خود نورانی بودند، کذلک در اینجا نیز به همان منوال بودند [و به این سبب است] که [می] گویی اَشْهَدُ اَنَّكَ كُنْتَ نَوْرًا فِی الْاَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَ الْاَزْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ لَمْ تُنَجَّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِاَنْجَاسِهَا وَ لَمْ تُلَيِّسْكَ مِنْ مُذَلِّهَاتِ ثِيَابِهَا.

۲. مصباح الزائر، ص ۳۴؛ بخشی از زیارت مخصوص رسول گرامی اسلام (ص).
۳. نسخه: یعنی شهادت می‌دهم که چون به عالم ملک وارد شدید، از جهت مرتبه اصلااب و علو آن و طهارت ارحام و سُمُو آن، نورانیت اصلی شما محفوظ ماند و پس از آن چون از عالم رجم، قدم بیرون گذاردید در تحت تربیت جاهلی واقع نشدید که مبتلا به سوء تربیت شوید و طبیعت و عادت بر شما پوشیده نشده.

شمس به افول آنها^۱، و متوجّه شد به الله عالم بقوله: **وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلدِّينِ**
فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ^۲.

[دلیل مجازیت معشوق]

معرفه [۲۱۸] - چون فطرت الهیّه به واسطه امور مذکوره منعدم نشود، بلکه محتجب گردد و لذا برای رفع احتجاب، محتاج است به ریاضت طبیعت و اعمال فکر در کتاب فطرت و مطالعه نمودن در معشوق فعلی خود که اگر شائق تجاوز از آن است دلیل مجازیت معشوق بوده باشد [و] صرف نظر از وی نموده، روی به معشوق حقیقی کند.

[توجه به معشوق مجازی با نظر آلی]

معرفه [۲۱۹] - توجّه به معشوق مجازی اگر به نظر آلی^۴ بوده باشد

۱. **انعام / ۷۸-۷۶**؛ **فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ**؛ **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْتَنِي لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ**؛ **فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ**.

۲. **انعام / ۷۹**؛ یعنی: «به درستی که من روی خود را به سوی کسی برمی گردانم که آسمانها وزمین را پاک و حنیف آفرید».

۳. نسخه: در ادامه معرفه: «چنانچه بیاید در موقعش».

۴. آلی: وسیله‌ای، ابزاری (در مقابل غایی)؛ منسوب إلى الآلة.

البته موصل الی الحقیقه خواهد بود مثل توجّه حضرت یعقوب به خدمه یوسف از باب نظر به یوسف که منافی با نظر واقعی نداشت^۱، و همچنین نظر جناب زلیخا به حضرت یوسف که واقعاً از روی شهوت نبود بلکه حبّ ظاهر بود که در مظهر نمایش داشت و چون معرفت به ظاهر پیدا کرد دست از مظهر برداشته^۲ ولی اگر نظر در معشوقات مجازیّه، به نحو استقلال بوده باشد^۳ البتّه هلاک خواهد شد: **مَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ أَغْمًى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَغْمًى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا**^۴.

چنانچه کسانی که مبتلا به حبّ شهوات و زینت دنیا و امثال آنها هستند آخر بیچاره خواهند شد، زیرا که بعد از مفارقت از دنیا و عالم محسوس، معشوق خود را نیابد، بلکه هر چه طیّ برازخ نماید و توجّه به عالم آخرت شدید گردد، صُور معشوقات خود را مودی مشاهده کند به

۱. نسخه: مثل آنکه حضرت یعقوب علیه السلام به خدمه حضرت یوسف چون رسید، اظهار عشق نمود ولی چون به اعتبار یوسف بود و به نظر آلیّت و مرآتیت بود نائل به لقاء یوسف علیه السلام شد.

۲. نسخه: و همچنین زلیخا چون عشق وی به جمال یوسف از حبّ شهوت نبود، بلکه از جهت مظهریت جمال محبوب و معشوق حقیقی بود، لذا بعد از نیل به مظهر دست از او برداشته، عشق او را به وصال ظاهر نائل نمود و لذا چون جناب یوسف به وی توجّه می فرمود او از آن حضرت فرار نمود تا آنکه پیراهن (.....).

۳. نسخه: از ناحیه استقلال بوده باشد.

۴. **إسراء / ۷۲**؛ یعنی: «هرکس که در این دنیا نابینا باشد پس در آن دنیا نیز نابینا است و گمراه خواهد بود».

قسمی که یا لَیْت بَیْنِی وَ بَیْنَهَا بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ^۱ گوید^۲.

و السّلام علی من اتّبع الهدی ناحیه مقدسه اسلام

« پیوست ۱ »

رساله شرکت مُخَمَّس

۱. زُخْرَف / ۳۸ ؛ یعنی : « ای کاش بین من و آنها فاصله می افتاد، همچون فاصله ای که بین مشرق و مغرب عالم است » .

۲. نسخه : عمده ابتلائات اهل دنیا بعد از موت و مفارقت از عالم محسوس ، فقدان معشوقات [آنهاست] ولی هرچه طی برازخ نماید و روی به عالم آخرت ، شدیدتر گردد البته صور معشوقات خود را ، مودی مشاهده کند به قسمی که تمنی کند مفارقت از آنها [را] و میسر نگردد ، چنانچه خداوند از حال آنها خبر داده ، می فرماید : یا لَیْت بَیْنِی وَ بَیْنَهَا بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ .

منافع آنرا تخمیس نمایند . یک خمس ربح آن را مخصوص قرض الحسن به قرار و قانون معین و یک خمس دیگر از ربح آن که از واجبات الهیه است مخصوص باب اعانت و ترویج اساس مقدس اسلام برحسب موازین تکلیفیه مقرر دارند و سه خمس دیگر آن راجع به شخص اوست و خود مختار است بگیرد یا آنکه صرف نظر از او نموده ، ضمیمه شرکت مخمس نماید و جزء سرمایه ، اندوخته کرده باشد .

معرفه [۲۲۱] - اقسام پول هایی که میتوان وارد شرکت مخمس نمود از قرار تفصیل است :

اول) ثلث خود را دفعه یا تدریجاً قبل از وفات در شرکت مخمس وارد نماید .

دوم) وصیت به ثلث مال خود یا بعض آن نمودن .

سوم) اوقاف جدیده باید از این قرار بوده باشد که بعد از مصارف موقوفه و حق التولیه ، مقرر شود که منافع باقیه مخصوص قرض الحسن و ترویج اساس مقدس اسلام به قرار معین الأهم فالأهم [باشد] و فقط مخصوص یک جهت قلیل النفع نکرده باشد .

چهارم) شهریه به هر قدر می تواند ، و مسلماً ممکن است که عشر^۱ مخارج یومیّه را صرف نظر نموده و چندان معلوم نمی شود ، حتی نسبت به فقراء .

پنجم) پولهایی که به اطفال خود می دهند و برای مصارف بیهوده از میان

شرکت مخمس

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ وَالصَّلَاةُ لِأَهْلَيْهَا وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهَا

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ^۱

[تأسیس شرکت مخمس]

معرفه [۲۲۰] - طریق نیل به این مقاصد عظمی ، تأسیس شرکت مخمس است به اینکه حضرات آقایان مرتبطین (ناحیه مقدسه) ، یک قسمتی از مال خود را در شرکت مزبوره گذارده^۲ تا بعد از مخارج شرکت ،

۱. مانده / ۲ ؛ یعنی : « و باید ما به یکدیگر در نیکوکاری و تقوی کمک کنید ، نه بر گناه و ستمکاری » .

۲. نسخه : در شرکت مزبوره وارد نموده .

می‌رود به خود آنها داده، جمع‌آوری نمایند در صندوقچه، و سرمایه وارد شرکت نموده و به اسم خود آن طفل قبض شرکت را بگیرد که موجب رغبت او بشود.

در قواعد شرکت مخمس ناحیه مقدسه اسلام است

معرفه [۲۲۲] - جهت اولی در امور راجعه به اصل شرکت؛ و آنها چند است:

۱. اعتبار این شرکت آن است که از ناحیه اجتماع تأسیس شده و شرکت‌هایی که منجر به خیانت و تضییع حقوق شده از جهت انفراد بوده^۱، حتی آن که بانک که اعظم شرکت‌ها و تجارت‌های دنیا است چون مبنی بر انفراد نسبت به ایرانی‌ها است قابل فساد می‌باشد؛ اگر چه سیاست تجارت مانع از اختلال خواهد بود ولی شرکت یهود چون در جامعه واقع شده، قابل اختلال نخواهد بود^۲.

۲. با وجود اعتبار مذکور،^۳ ضمانت وجوه مؤدّاة تاموقع استیمان و اطمینان شرکاء در عهده رئیس ناحیه مقدسه اسلام است.

۳. وکالت تامّه از قبل هریک از شرکاء با رئیس است.

۴. وصایت نسبت به دو قسمت اصل اِدانه و اعانه و فوائد آن در صورت

۱. نسخه: از ناحیه انفراد بوده.

۲. نسخه: ولی شرکت یهود چون در جامعه یهود تأسیس شده، قابل انحلال و اختلال نخواهد بود.

۳. نسخه: مع ذلک.

موت و به مقدار ثلث یا کمتر بودن با هیئت عامله است و همچنین قیمومت نسبت به سه قسمت دیگر در صورتی که متعلق به صغیر بوده باشد کلاً او بعضاً، و الاً با خود کبار ورثه یا قائم مقام آنها است ولی اختیار تقسیم و تفریق با هیئت عامله است^۱، و همچنین در توکیل و توصیه غیر.

۵. باید کلیه امور شرکت به اطلاع و تصویب هیئت عامله^۲ بوده باشد.

۶. حقوقی که تعلق می‌گیرد به شرکت، از سهم امام علیه السلام و [سهم] سادات و زکوة و فوائد حاصله از وجه اعانه همه شرکاء، در هر سال باید تشکیل بیت المال داده شود و موکول به نظر خاصه مجتهد عادل است^۳ که به مصارف ترویج اساس مقدس اسلام بادیتر ورود و خروج و ملاحظه موازین شرعی برسانند.

۷. سهم الشرکه در هر ماهی، یک قران است و هرکسی سهام عدیده، به عده رؤوس اولاد و آحفاد و عیالاتش سهمی یا سهامی می‌تواند وارد شرکت نماید و به اسم آنها یا به اسم خود، قبض دریافت کند.

۸. وجوه مؤدّاة باید به امضاء امین بوده باشد ولی بعد از انقضای سال، قبوض سابقه مسترد می‌شود و قبض یکپارچه به امضای امین و مهر ناحیه مقدسه گرفته شود.

۹. رئیس ناحیه مقدسه اسلام در هر عصری باید مجتهد عادل بوده باشد، به تصدیق اهل خیره.

۱. نسخه: با رئیس است.

۲. نسخه: به اطلاع و تصویب رئیس.

۳. نسخه: موکول به نظر خاصه رئیس است.

۱۰. رئیس می تواند تعیین نائب برای خود نسبت به امور مرقومه نماید، اگرچه [آن نائب] مجتهد نباشد.

معرفه [۲۲۳] - جهت ثانیه در امور راجع به مال الشَّرْكَه [سرمایه]: بدان که اگر چه نسبت ارباب، تابع نسبت اموال است ولی وجوه مُؤَدَّاه چون متدرّجاً داده می شود لذا موجب اختلافاتی خواهد شد و اصلاح آن موکول به بیان صُور اختلافات است:

صورت اولی: راجع به اختلاف در مصرف مال الشَّرْكَه با مطابقت شرکاء در زمان اداء مال الشَّرْكَه؛ مثل آنکه به مال الشَّرْكَه کسی، چیزی خریده شده و به مال الشَّرْكَه دیگری، چیز دیگر. در این صورت برای حصول شرکت باید قیمت هر دو را جمع نموده، پس از آنکه مال الشَّرْكَه اقل را بر حاصل جمع تقسیم نموده، انتقال دهد به عدّه شرکاء به جزئی از اکثر، علی حَسَب السَّهم. مثلاً اگر یک تومان قیمت اقل بوده باشد و اکثر هفت تومان، جمع هشت خواهد شد، در صورتی که عدّه شرکاء هشت یا هر چه باشد پس هفت قسمت از آن را به هفت نفر انتقال داده، به ازاء ثَمَن اکثر مقوم به هفت تومان.

صورت دوم: اختلاف در صرف است با مطابقت شرکاء در زمان اداء مال الشَّرْكَه:

۱. آنکه از همه به یک نسبت معلوم بوده باشد.
۲. آنکه از بعض معلوم بوده باشد. پس در این دو صورت از جمع ربح، خارج و ربح بر مال الشَّرْكَه [ای] که به کار آمده تقسیم خواهد شد.
۳. در صورتی که از همه به نسبت مجهول بوده باشد.

۴. در صورتی که از بعض مجهول بوده باشد. در این دو صورت، به طریق صلح از همه کسر و بر همه تقسیم خواهد شد.

صورت سوم: اختلاف در ربح است با عدم تطابق زمان اداء و عدم تطابق مال الشَّرْكَه؛ مثل آنکه یکی در سال، دوازده قِران داده و دیگری در یک ماه آخر یک قِران داده و هکذا. طریق اصلاحش، تصالح است به قسمی که فوق العاده حیف و میل نشود.

معرفه [۲۲۴] - جهت ثالثه در شرائط امین شرکت [مدیرعامل]:

۱. آنکه یک صد نفر او را انتخاب و استیما نمایند.
 ۲. آنکه به تصویب رئیس ناحیه مقدّسه اسلام در هر عصری بوده باشد [برسد] و بدون تصویب او رسمیت نخواهد داشت، و هم چنین است اشخاص مهم که در تحت ریاست امین باشند، باید نیز به تصویب رئیس بوده باشد.
 ۳. باید امین منتخب، اِتیان به خَلَف^۱ نموده که خیانت ننماید، و همچنین توابع امین.
 ۴. باید ورقه رسمیت به امضای شرکاء و مَهر ناحیه مقدّسه اسلام که کاشف از امضای رئیس است بوده باشد.
 ۵. عزل امین به سبب خیانت یا عدم لیاقت است و در صورت عدم کفایت یا تهمت، شخص دیگر ضمیمه خواهد شد.
 ۶. امین بدون مشاوره عدّه [ای] از عقلاء در معاملات بزرگ نباید داخل [شود] و الاّ ضامن است.
۱. اِتیان به خَلَف: قسم خوردن.

۷. معاملات، کلیه باید نقدی بوده باشد، مگر با نهایت مُدافه و مشاوره با عده مُعتدّه از عقلای شرکاء.

۸. به هریک از شرکاء می توان معامله سلف یا نسیه نمایند به مقدار سرمایه آن.

۹. امین هر هفته نمایش صادرات به رئیس باید بدهد و در دفتری که پیش ایشان است به خط خود ثبت نماید و در هرسالی، اصل سرمایه و معاملات واقعه رابه شرکاء یا نمایندگان آنها ارائه دهند.

۱۰. شرکاء در صورتی که از هزار نفر متجاوز شوند باید امین دیگر با شرائط سابقه انتخاب واستیمان نمایند و همچنین در هر هزاری.

معرفه [۲۲۵] - جهت رابعه در رابطه شرکاء [ارتباط شرکاء]:

□ باید این شرکت را مستدام بدارند و مفتنم بشمارند، مگر در صورت حاجت که مصحح استعفاء است.

□ در صورت استعفاء ملزم است که ثلث آن را برای ادا نه و اعانه در شرکت باقی بگذارند و شرکت با ایشان مساعدت خواهد نمود، اعانه یا ادا نه.

□ در صورت استیصال وعدم تمکن شرکت از ادا نه و اعانه، وجه ایشان بتمامه مسترد خواهد شد.

□ در صورت تبدیل به غیر با تصویب رئیس و امین مختارند.

□ در صورت تبدیل به یکی از شرکاء، باید صد یک^۱ به اداره ادا نه تقدیم شود.

□ هریک از شرکاء باید دفتری داشته باشد که اسامی شرکای دیگر را بداند و از مال الشرکه ایشان مستحضر بوده باشد.

□ آنکه تمام شرائط مسطوره باید در ضمن عقد خارج لازم واقع شود.

معرفه [۲۲۶] - جهت خامسه در شرائط اعانه:

چون باید اعانه در تحت یکی از دو اصل - که ترویج اساس مقدس اسلام و اداره نمودن مسلمین - بوده باشد، پس فروع آن از این قرار است:

(۱) حفظ حوزه علمیه به اداره نمودن مدرّسین که مرّفه الحال مشغول تدریس بوده باشند.

(۲) اداره نمودن طلاب مدارس اسلامیّه قدیمه و جدیده با امتحان معلومات آنها در هر سال.

(۳) تعمیر مساجد معطله شهر، به مقرر داشتن امام عادلّی، و تهیه نمودن اثاثیه مساجد به مناسبت آنها و التزام آن به حضور و تعلیم مسائل و اخلاق و معارف الهیه و تنظیم معاش آنها، و همچنین سایر مهمّات.

(۴) تعیین اشخاص متدین برای قراء^۱، الأقرب فالأقرب با حاجت که امور شرعیّه آنها مرتب بماند و با ترویج آن کسانی که در قراء هستند با لیاقت، و تنظیم امر معاش آنها، ولی حقوق الهیه را باید به ناحیه مقدسه اسلام برسانند.

(۵) جمع آوری قراء^۲ و مسأله گوها برای تعلیم مسائل و اخلاق و تصحیح قرائت و غیرها در مساجد و محافل و هر محلی که مصلحت اقتضاء نماید با

تنظیم معاش آنها .

(۶) اداره نمودن اهل منبر از وعاظ و غیرهم ، و بعث هریک به آنچه در خور کمال آنهاست برای تبلیغات مذهبی .

(۷) تشکیل جامعه متناسبه از ارباب علوم برای توضیح معارف و رفع شبهات مذهب .

(۸) تأسیس مجله برای بسط حقائق و غیرها .

(۹) امور مذکوره هرچه راجع به شرکاء و اولاد و احفاد آنها بوده باشد باید مقدم داشت و پس از آنها از جامعه اخوت و پس از آنها به سایر مسلمین ، الأهم فالأهم .

(۱۰) بعد از اصلاح امور مذکوره ، اداره نمودن مسلمین است با تقدیم شرکاء ، پس جامعه ، پس سایر مسلمین .

(۱۱) مقدار اعانت ، تابع صلاح اسلام و مسلمین است . پس اگر اقتضاء کند صلاح اسلام بر اغناء کسی ، باید [او را اغناء] کرد و در صورتی که مقتضی دادن به مقدار سرمایه است باید بدهند ، و در صورتی که لایق هیچیک نبوده باشد باید اگر قابل استفاده است آنها را در یکی از ادارات شرکت مشاغل وارد نموده و اگر کاسب باشد و ممکن باشد به او قرض الحسنه داده شود و الا به مقدار حاجت و میسور ، قضاء حوائج آنها باید بشود .

(۱۲) تمام امور مذکوره باید به مشورت عده [ای] از عقلاء و علماء و متدینین بوده باشد .

معرفه [۲۲۷] - تغییر مقررات و ترک بعض شرائط و تجدید شرائط دیگر با صلاح و مشورت ، در عهده رئیس است ، حسب الوکالة و الوصایة .

معرفه [۲۲۸] - جهت سادسه در بیان شرایط قرض الحسن :

۱. قرض الحسن باید بعد از حاجت بوده باشد ، زیرا که مقصود ، قضاء حوائج اخوان است . پس برای حرص کسی حق ندارد قرض بخواهد مادامی که محتاجی بوده باشد ^۱ .

۲. میزان قرض الحسن به مناسبت عده محتاجین است .

۳. مقدار مقروض باید در مدت یک سال تأدیه شود ، یومیة یا أسبوعیة یا شهریة و باید خود قرض گیرنده ^۲ به نحو مقرری برساند که موجب زحمت و تحمیل خرج برای اداره نشود .

۴. هرگاه مقدور مدیون نبوده باشد که در عرض یک سال بدهد تابع نظر امناء شرکت است .

۵. مادامی که در خود شرکاء ، حاجت به قرض بوده باشد به خارج قرض داده نمی شود مگر در صورت زیاده .

۶. باید قرض گیرنده ، سند رسمی معتبر که دو نفر بزرگان شهادت داده باشند بسپارد .

۷. وجه اعتبار ، یا ضمانت شخص امین است که مقبول اداره بوده باشد و یا رهنانت شیء قابل که موجب زحمت و اسباب خرج اداره نشود ، و پس از انقضاء مدت فروخته شود به اطلاع مدیون یا وکیل یا وصی یا حاکم شرع یا امین ایشان ، و وجه را دریافت کرده ، بقیه اگر دارد مسترد نمایند و یا مبيع

۱. نسخه : ۱. قرض فوق ، بعد از تفتیش از حاجت مال است .

۲. نسخه : و باید خود مدیون .

بی شبهه به طریق بیع خیاری با شرائط مقررۀ شرعیه، معامله نموده و باید منافع مَبیع را به شیء بیشتری ارجاع به خود بایع نمود با شرط تعمیرات لازمه و التزام به انتقال شرکت در صورت لزوم با وکالت و وصایت امین در همه جهات استحکامیه.

۸. تا وجه به یک هزار تومان نرسد قرض داده نمی شود، و مادامی که قابل تأسیس اداره مستقلّه نیست، سر هر ماهی خود امین شرکت قرض می دهد ولی لَدی الحاجة در صورت بودن وجه، قضاء حاجت خواهد شد.

۹. در صورتی که اداره توسعه داده شد و محتاج به عدّه نفرات گردید، در این صورت رئیس ناحیه مقدّسه و امناء شرکت برای اداره مرقومه قرار جعلی می توانند بگذارند، که اداره قرض الحسن موجب اتلاف اصل وجه اِدانه نشود.

۱۰. در صورتی که صلاح ندانستند باید از باب اعانه اداره شود، با تحقق شرائط شرعیّه آن.

« پیوست ۲ »

سه یادداشت منتشر نشده از:

مرحوم آیه الله العظمی شاه آبادی (ره)

در باره:

شذرة المرام

ناحیه مقدّسه اسلام

تجدید عهد اسلامی

دُعاة، رُعاة و حُماة اسلام

پنج دستور العمل اخلاقی و اجتماعی

توضیح آن است - همان شذره اول این کتاب است و منظور از « شذرات المعارف »، سایر شذرات این کتاب می باشد. موضوع « ناحیه مقدسه اسلام » نیز همانطور که در پاورقی صفحه ۱۰ کتاب آورده شده، از موضوعاتی است که نیاز به تحقیق بیشتر دارد و به هر حال، علی الظاهر ایده تشکیل حکومت اسلامی نبایستی موضوعی جدا از ایده تأسیس ناحیه مقدسه اسلام بوده باشد. از این مرقومه، دو نسخه در دست است که یکی از آنها ۲ صفحه ای و بسیار ناقص و ناخواناست و احتمالاً پیش نویس بوده باشد و ما برخی از مطالب آن و نیز موارد اختلاف نسخ را در پاورقی آورده ایم؛ و آنچه که در متن کتاب آمده، نسخه اصلی آن است که ۳ صفحه ای بوده و کمی خواناتر است. همچنین در دستخط دیگری از ایشان که با عنوان « معرفه » آغاز گردیده، مطالبی در باره « دُعاة » و « رُعاة » و « حُماة » اسلام آورده اند و در واقع، به بیان طرح های اجرایی ناحیه مقدسه اسلام پرداخته و به برخی از ضوابط این تشکیلات اشاره کرده اند و چون این معرفه، مستقل از سایر معارف شذره های این کتاب بود، ما نیز آن را در پایان همین پیوست، مستقل از معارف مذکور در شذرات آورده ایم.

یادداشت سوم نیز که با عنوان « تجدید عهد اسلامی » است و به صورت اطلاعیه تنظیم گردیده، به بیان پنج دستورالعمل اخلاقی و اجتماعی از آن عارف مبارز پرداخته است و فقط نسخه چاپی آن موجود است.

موارد ناخوانا در این متن ها، با علامتهای (...) و (.....) مشخص گردیده که علامت (...) نشانه یک کلمه ناخوانا و علامت (.....) نشانه چند کلمه ناخوانای متوالی است.

مقدمه

از مرحوم آیه الله العظمی میرزا محمد علی شاه آبادی قدس سره الشریف، نوشته هایی در دست است که تا کنون انتشار نیافته است^۱. آنطور که از متن این نوشته ها برمی آید مرقومه اول ایشان در پاسخ به اعتراضات و تشکیکاتی بوده که از ناحیه برخی از افراد، پس از انتشار متن شذرة المرام و طرح تأسیس ناحیه مقدسه اسلام ایجاد شده است. همچنین این نکته که این مرقومه شریفه، به صورت نامه یا اطلاعیه بوده است مشخص نیست و چنانچه مخاطبین خاص هم داشته باشد نامعلوم است و به نظر می رسد از موضوعات قابل مطالعه ای است که بایستی نسبت به آن، پژوهش و تحقیق تاریخی بیشتری به عمل آید.

تذکر این نکته ضروری است که این مقدمه در صدد تحلیل مفاد این نوشته ها نیست، خصوصاً آنکه تا کنون اطلاعات تاریخی کامل و قابل استنادی هم در این خصوص به دست نیامده است. همچنین به نظر می آید که منظور معظم له از « شذرة المرام » - که اولین یادداشت، در صدد تبیین و

۱. محتمل است برخی از این یادداشت ها حدود ۷۰ سال قبل، به طور محدود منتشر شده باشند ولی اطلاع دقیقی در این حد هم در دست نیست.

متن مرقومه مبارکه مرحوم آیه الله العظمی میرزا محمد علی شاه آبادی (ره)

در باره شذرة المرام و ناحیه مقدسه اسلام

بسمه تعالی

خدمت برادران ایمانی^۱ هدام الله وایانا صراطه المستقیم؛

بعد از اهداء تحف تحیت و سلام عرضه می دارم:

□ اولاً: شذرة (المرام) در مقام توضیح مرام اسلام است و اخوت چنانچه شما گمان کرده اید مرام نیست، بلکه یکی از سیاسات الهیه است^۲ در تدبیر جریان مرام، که در اصل دوم^۳ اشاره به آن شده و انشاء الله تعالی در شذرات (المعارف) توضیح و تبیین خواهد شد. فعلى هذا مردم تبلیغ به دو مرام^۴ شده اند.

□ ثانیاً: اگر مطالعه عمیقانه در آن فرموده بودید البته نمی فرمودید که المرام دعوت به شخص است زیرا واضح است که دعوات از (ناحیه مقدسه اسلام) است به ناحیه مقدسه اسلام، و لذا اسمی علیحدّه ندارد^۵، یعنی هرکه باشد و هر جا باشد و به هر اسمی و رسمی هست و به نام هرکه تشکیل شده یا بشود البته باید در تحت کلمه مبارکه ناحیه مقدسه اسلام بوده باشد و این اولین لقاء شخصیت و محو انانیت است که به آن اشاره فرموده اید.

۱. نسخه: برادران دینی.

۲. نسخه: و اخوت مرام نیست چنانچه شما گمان کرده اید؛ بلکه اخوت، پروانه شمع حقیقت و یکی از سیاسات اسلامی و تدبیر در (...) است.

۳. منظور از اصل دوم، همان خیط اخوت است (مراجعه کنید به ص ۸).

۴. مراجعه کنید به مبحث «مرام اسلام»، ص ۶ و ۷.

۵. نسخه: زیرا واضح است که دعوت المرام، نوعی اسلامی است و از این جهت به غیر نام اسلام اسمی ندارد.

□ ثالثاً: علاوه درمان تدابیر (...) به اسلام است یعنی می گوید هر اساسی و هر مؤسسی بخواهد حفظ مرام اسلام و بسط آن را دهد وظیفه اش تعهد به امور مرقومه است اصولاً و فروعاً.

□ رابعاً: طرفیت با روحانیت که مرقوم فرموده اید به عکس است بلکه حافظ آن اساس است زیرا که روحانیت که طبقه معظمه همین جامعه است بدون بیت المال تحقق و تحفظ نشود و الی الحال که اسمی و رسمی از آن (...) فی الجمله این مقررات دهنده و جوه زیاد کنند نه اینکه منع از دهنده کنند و معلوم است هر (...) که اعتقاد داشته باشد خواهد داد و البته به عالم خواهد داد اگرچه (...) عالم وقت نبوده باشد.

□ خامساً: طرفیت ما هیئت قویه دولت نمی باشد بلکه جامع و حافظ آنها است زیرا که آنها نیز دارای همین مرامند^۱ پس چون به طریق اصول و فروع

۱. نسخه: بلکه جامع آنها است، زیرا که آنها نیز دارای همین مرامند و البته حفظ این طبقه و (...) اساس سلطنت اسلامی موقوف است به سیاسات مرقومه و ظاهراً این اشکالات از جهت اختصاص دادن ناحیه است به علماء (...)، ولی چنین نیست بلکه (...) ناحیه مقدسه اسلام (...) دارای مرام مرقوم می باشند (المرام) در مقام ارشاد آنهاست به مرام خودشان و جدیت در سیاست و تدبیر در جریان آن. خلاصه آن که ناحیه مقدسه اسلام مشتمل است بر سه طائفه: رُعاة، دُعاة، حُماة و البته مجتهدین عدول مذهب شیعه، طبقه اولی و از رُعاة (...) ناحیه مقدسه اسلام می باشند و (...) و تمام طبقات اصناف مردم باید از حُماة بوده باشند و ائمه جماعات و وعّاظ و غیرهما از طبقه دُعاتند و البته به حکم اصل دوم باید جمع آوری و احداث ربط اخوت میان همگی (...) با التزام به سایر سیاسات مدوّنه از اصول و فروع.

باری خوب است حبّ شخص و بغض شخص را کنار گذارده (ادامه در متن آمده است، بعد از عاشرأ).

مرقومه عمل کنند سلطنت قوی تر و مملکت محفوظ تر خواهد ماند چنانچه حرکات سلاطین سابق مثل فتحعلیشاه که به زیارت مرحوم میرزای قمی^۱ طاب ثراه مشرف می شد چقدر بر قوت و شوکت اسلام می افزود و خود را از چنگال دشمنان به همین قوه نجات می داد.

□ سادساً: منع از دخول در سیاسات منافات با دفاع از لطمات ندارد.

□ سابعاً: اگر مقصود از دشمن، اعداء خارجی می باشد آنها در نهایت (...)
بلکه فکر پانصد ساله حاضر دارند و اگر مقصود دولتیان می باشند فهمیدید که آنها از جامعه صاحبان مرآمد و باید آنها وارد اساس شوند.

□ ثامناً: مگر اساس ایجاد استبداد است که دیگر نباید نظری که مطابق بر آن است قبول کنند و اگر اظهار نظری که نمودید و مکمل نظریات بود ناله (...)
باید بلند بکنند و گمانم این است که (...)
اظهار (...).

□ تاسعاً: این مطالب مرقومه منافای با تیقظ و بیداری است بلکه مناسب با نوم و غفلت است از مرام و مقدمات موصله است.

□ عاشراً: مخالفتی البته نخواهد بود، بلکه مخالفت از باب این است که در (المرام) تصریح شده به مقدمات موصله و در آن تصریح (...)
میان ذکر و عدم ذکر منافاتی نیست ثم العمی کل السبب (...)
عدم التقبل (...)
(قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَیْ إِسْلَامِکُمْ)^۲ و اعمی منه اعلان المسلمین بذلک و اعمی منه

۱. (۱۱۵۰ - ۱۲۳۱ هـ.ق.) صاحب قوانین الاصول، جامع الشتات و دهها اثر دیگر.

۲. حجرات / ۱۷ ؛ يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَیْ إِسْلَامِکُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْکُمْ أَنْ هَدَیْکُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِينَ - یعنی: «آنها بر تو به مسلمان شدن خود منت می گذارند. بگو شما به اسلام خود بر من منت منهد، بلکه اگر راست می گویند و ایمان حقیقی دارید خدا بر شما منت دارد که شما را به سوی ایمان هدایت فرموده است».

الرمی بتشکیل المخاصمة؛ امان از حُب و بغض.

باری، خوب است حب شخص و بغض شخص را معیار حق و باطل قرار ندهید^۱ و رمی آن دو شخص را به تخالف و تعاند ننمایید و هر دو را یا یکی رانسبت به باطل و متابعت هوا ندهید و در صدد استحکام مرام و تعقیب مقدمات آن بوده باشید و الا می خواهید بشنوید بشنوید می خواهید کمافی السابق اعتنا نکنید بلکه اخطار در اقطار نموده و اشاعه این کلمات را بفرمایید و اگر تکلیف اقتضاء دارد تکفیر این حقیر نیز بفرمایید^۲ ولی قصه متعبد و لعن به شیخ بهایی را به واسطه (...)
به نظر دارید و متعظ شوید.

و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱. نسخه: خوب است حب شخص و بغض شخص را کنار گذاشته و حق را مشاهده کرده عمل کنید، یعنی اگر (...) خود دارید و دیدید مرام شما مرام اسلام است و مقدمات موصله همان امور است، دیگر در مقام تعرض بر نیایید و خارج از وظایف متعارفه مذهبی نشوید، چه جای آن که از خروج از صمیمیت اخوت (...) لا تَمُنُّوا عَلَیْ إِسْلَامِکُمْ.

۲. نسخه: ولی شما می خواهید این مطالب را بشنوید بشنوید و می خواهید مثل سابق که عمل نمی کردید نکنید و تشییع این کلمات را اگر صلاح می دانید بفرمایید. بلکه اگر جرئت مذهبی شما رخصت می دهد تکفیر گویند نیز بفرمایید (...)
چنین بوده العیب کل العیب به جای آن که تشکر کنید از ظهور طریق مستقیم در راه موصل مقصود ناله دارید. گمانم این است که از ناحیه حب شخص (...).

متن مرقومه مبارکه مرحوم آیه الله العظمی میرزا محمد علی شاه آبادی (ره)

در باره دُعاة، رُعاة و حُماة اسلام

معرفه: مسلمین و مؤمنین عالم به موجب آیه شریفه **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ**^۱ ناگزیرند از این که باید به خیط اخوت مرتبط شوند، ولی آنها نسبت به اساس ناحیه مقدسه اسلام از سه طبقه خارج نیستند:

طبقه اولی: دُعاة اسلام و آنها قاطبه مجتهدین عدول می باشند که در هر کجا هستند رؤساء ناظره جامعه ناحیه مقدسه اسلامند نسبت بهما (...) ولی رؤساء مدیره مؤسسين جامعه می باشند و البته قاطبه رؤساء ناظره و مدیره همگی باید در نهایت لطف و ربط تام قیام و اقدام و با هیئت مدیره و ناظره مرکز، مرتبط بوده باشند و بدون تصویب هیئت مدیره و ناظره مرکز، قانونی اجراء نکرده، بلکه بعد از تصویب از مرکز به موقع اجراء گذارده که همگی به نهج واحده دعوت نموده، عمل نمایند و طلاب و محصلین به منزله اغصان و اوراق همین شجره طیبه رعاة می باشند تا اینکه خود به منزله شجره شوند. طبقه ثانیه: دعاة اسلام و آنها قاطبه ائمه جماعت (.....) و وعاظ و معلمین مسائل و اهل منبر که آنها باید به دستور هیئت مدیره و تصویب هیئت رئیسه، خود را حاضر برای ترویج و تبلیغ نماید ولو از شهری به شهری با تعهدات تنظیم معاش آنها، و بدون مقررات مذکوره نباید معامله نمایند و اظهار استقلال کنند.

طبقه ثالثه: حماة اسلام و آنها قاطبه ملت می باشند و به هر صنفی و منصبی و صنعتی و شغلی و حرفه [ای] بوده باشند، باید خود را عهده دار حفظ اسلام و مسلم بدانند و در تعظیم اسلام و تنظیم مسلمین کوشش نمایند.

و السلام علی من اتبع الهدی

۱. حجرات / ۱۰؛ یعنی: «به حقیقت، مؤمنان همه برادر یکدیگرند».

متن اطلاعیه تجدید عهد اسلامی

مشمول بر پنج دستور العمل اخلاقی و اجتماعی از

مرحوم آیت الله العظمی میرزا محمد علی شاه آبادی (ره)

بسم الله الرحمن الرحيم

الإسلام يُغَلُّو وَلَا يُغَلُّو عَلَيْهِ^۱ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ^۲

قال الله تعالى: قُلْ إِنَّمَا أُعْطِكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَىٰ وَفَرَادَىٰ^۳؛

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا^۴؛

وَصُرِّبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَمَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلِ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ^۵

مراد از قیام لله مجاهده با نفس می باشد و آن محتاج است به پنج چیز:
□ اول: اعتصام به حبل الله که حاصل نشود مگر به اعتصام به حبل من

۱. حدیث نبوی؛ اسلام برتر از همه چیز است و هیچ چیز برتر از اسلام نیست.
۲. فتح / ۱۰؛ یعنی: «دست خدا بالای دست آنها (مؤمنانی که در حدیبیه با تو بیعت کردند) است».
۳. سبأ / ۴۶؛ یعنی: «ای رسول ما، بگو به امت که من به یک سخن، شما را پند می دهم و آن سخن این است که شما خالص برای خدا دونفر دونفر با هم، یا هریک تنها در امر دیتان قیام کنید».
۴. آل عمران / ۱۰۳؛ و باید همگی شما به رشته دین خدا چنگ بزنید.
۵. آل عمران / ۱۱۲؛ یعنی: «آنها (یهودیان دشمن اسلام) محکوم به ذلت و خواری هستند به هرکجا متوسل شوند مگر به دین خدا و عهد مسلمین درآیند. آنان پیوسته اسیر بدبختی و ذلت شدند».

□ دوّم: سپر « دوام وضوء » كه الْوُضُوءُ جُنَّةٌ ۱.

□ چهارم: آن که لا اقل یک نفر را هدایت کند برای معاهده مذکوره.

□ پنجم: آن که لا اقل هفته‌ای یک روز برای جماعت حاضر شوند.

وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ

۳ احقر العباد محمد علی بن محمد جواد اصفهانی

۱. حدیث نبوی؛ وضوء، سپر انسان (در مقابل گناه و وساوس شیطانی) است.

۲. کَهِف / ۱۸: یعنی: «و سَگِ آن‌ها (اصحاب کَهِف) دو دَستِ خود را بر دَرِ آن غار گسترده داشت». تلاوت این آیه برای دفع شرِّ سَگ توصیه شده است.

۳. در آن دوره که شناسنامه و نام خانوادگی وجود نداشت ، مرحوم آیه‌الله العظمیٰ میرزا محمدعلی شاه‌آبادی (ره) ، ابتدا با همین عنوان محمدعلی بن محمدجواد اصفهانی شناخته می‌شدند ولی پس از عزیمت به نجف اشرف (در سال ۱۳۲۲ قمری) ، به میرزا محمدعلی نجفی مشهور شدند که نامه‌ها و یادداشت‌هایی از ایشان با امضاءهای مذکور باقی مانده است ، و پس از مراجعت از عراق (در سال ۱۳۳۰ قمری) و اقامت در تهران ، به سبب سکونت در خیابان « شاه‌آباد » سابق (جمهوری اسلامی فعلی) ، به شاه‌آبادی شهرت یافتند . متن خاتم مبارکشان نیز چنین بود : الوائق بر ربّ العباد محمدعلی بن محمدجواد (برای توضیحات بیشتر در این باره مراجعه کنید به کتاب عارف کامل).

دستخط مبارک مرحوم آیۃ اللہ العظمیٰ میرزا محمد علی شاہ آبادی (رہ)
در بارۂ شذرة المرام و ناحیۂ مقدسۂ اسلام

حضرت بزرگوار این خواه که در این خط المسم به از هر یک از کتب
 اولیة (المقام) در مقام وضع مقام المسمت و اخوت و
 طریقت که در مقام یکدیگر که ارباب الهیات در هر یک و
 ما در هر اصل دوم است که این کتب و کتب و کتب و کتب
 (المقام) که وضع و یکی که وضع از مردم تبیین به در مقام
 ثانیاً از مقام عقاید در این مقام بعد از تبیین به در مقام
 تبیین از برادر اخوت که دعوت از (ما بعد از مقام المسم) است
 بنامیه که اسم و لا اله الا الله که در هر یک و در هر یک
 در هر یک و نام که در هر یک و بنامیه که در هر یک و
 و بعد از اسم که در این اولین الفاء و ثانیاً
 و این است که در هر یک و این است که در هر یک و
 است بر هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک
 و بطور آزاد در هر یک و بعد از هر یک و هر یک و هر یک
 و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک
 بکس است که در هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک
 طبعه مظهر به هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک

سه یادداشت منتشر نشده

۱۸۱

دستخط مبارک مرحوم آیۃ اللہ العظمیٰ میرزا محمد علی شاہ آبادی (ره) در بارۂ
شدرة المرام و ناحیۃ مقدسہ اسلام

والله اعلم
وغير ذلك...
عقل و...
علم و...
مستند به...
نیز در این...
مفهوم هر...
حاکم حرکات...
معظم بر این...
اینکه باقی...
مسببات منجر...
الطوائف...
سنگین آنها...
و اگر سقوط...
صاحبی برآید...
گراس الا...
محلی بر آن...
می رود و...
منتهی و...
با اینکه...

صفحة دوّم

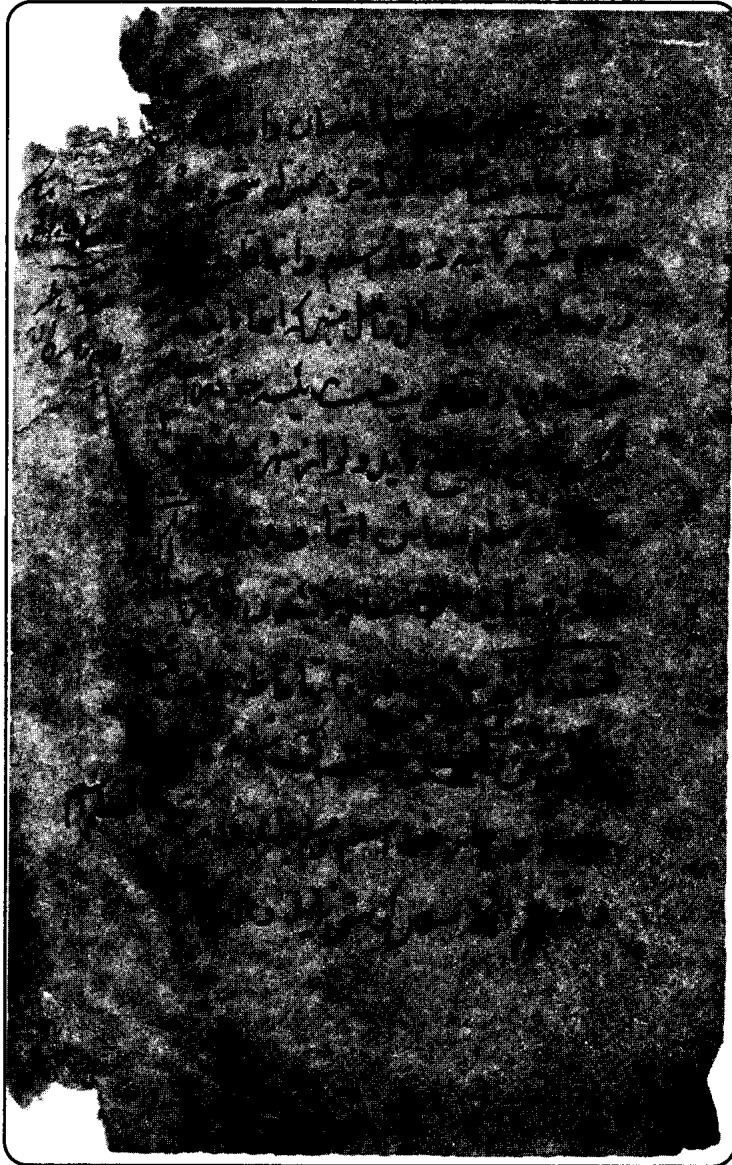
[illegible]

صفحة سوّم

دستخط مبارک مرحوم آیه الله العظمیٰ میرزا محمد علی شاه آبادی (ره)
در باره دُعا، رُعا و حُماة اسلام

معرفت طبقات مسلم و بر منی عالم بحول شریفه
اینا المؤمنین اخوه ناکرین از انکه لخط احوت
شوند ولی انما سه طبقه اول طبقه رعا
طبقت با سائر اجماع سه سلام از سه طبقه
معارض نشد طبقه اولی رعا و انما ظاهر
عجبیدن عدول مسند که هرگاه شد و انما ظاهر
میباشد جامع احیاء معده استند و انما ظاهر
نبت مجتهد محملی بیاروسا مدره مؤین
حامیه مسند و البتة قاطبه مدرسا، فاطمه مدرسه
هکی ابد در نهایت لطیف و نهطام قام و
اندام و با هیئت مدره و فاطمه مرکز مرتب و انما ظاهر
و انما ظاهر مدره و فاطمه مدره و انما ظاهر
نوده باشد و بدون تصریح مدره و انما ظاهر
مرکز فاطمه اجراء نکرده بلکه بعد از اجوب
از مرکز بموقع فاطمه کذا مدره که انما ظاهر
واحد دعوت بوده و انما ظاهر مدره و انما ظاهر

دستخط مبارک مرحوم آیه الله العظمیٰ میرزا محمد علی شاه آبادی (ره)
در باره دُعا، رُعا و حُماة اسلام



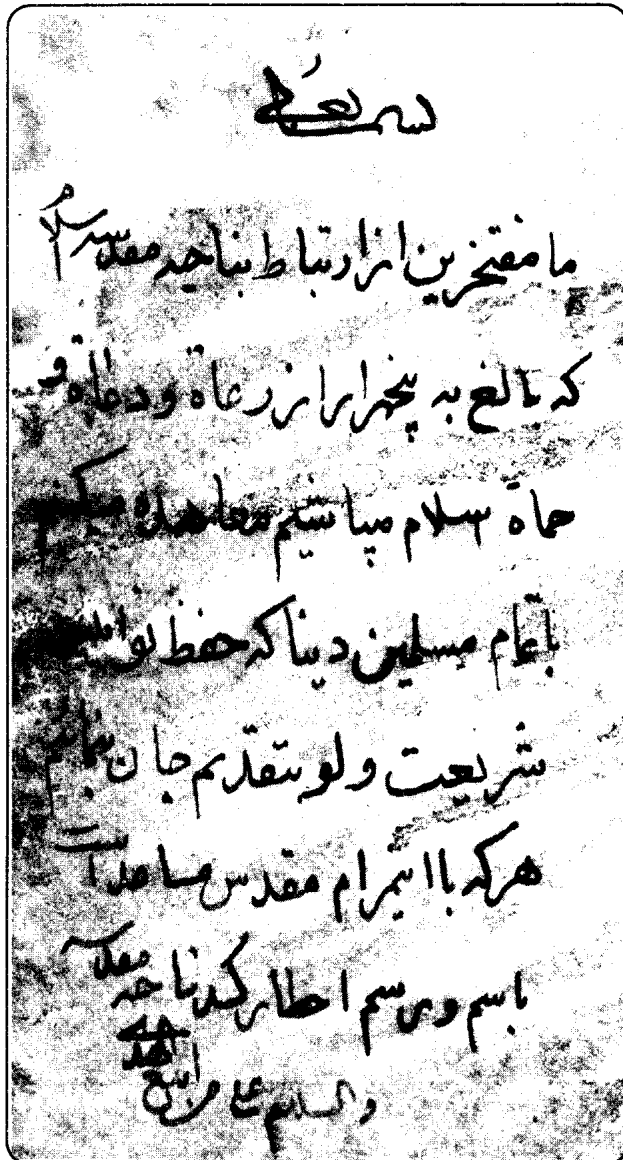
طرح ناحیه مقدسه اسلام

طرح زیر از عارف کامل، مرحوم آیه الله العظمی محمدعلی شاه آبادی (ره) است که ذیل آن، ایشان خود را ملتزم به دستورات و مقررات مشروحه این ناحیه دانسته و آن را امضاء فرموده اند.



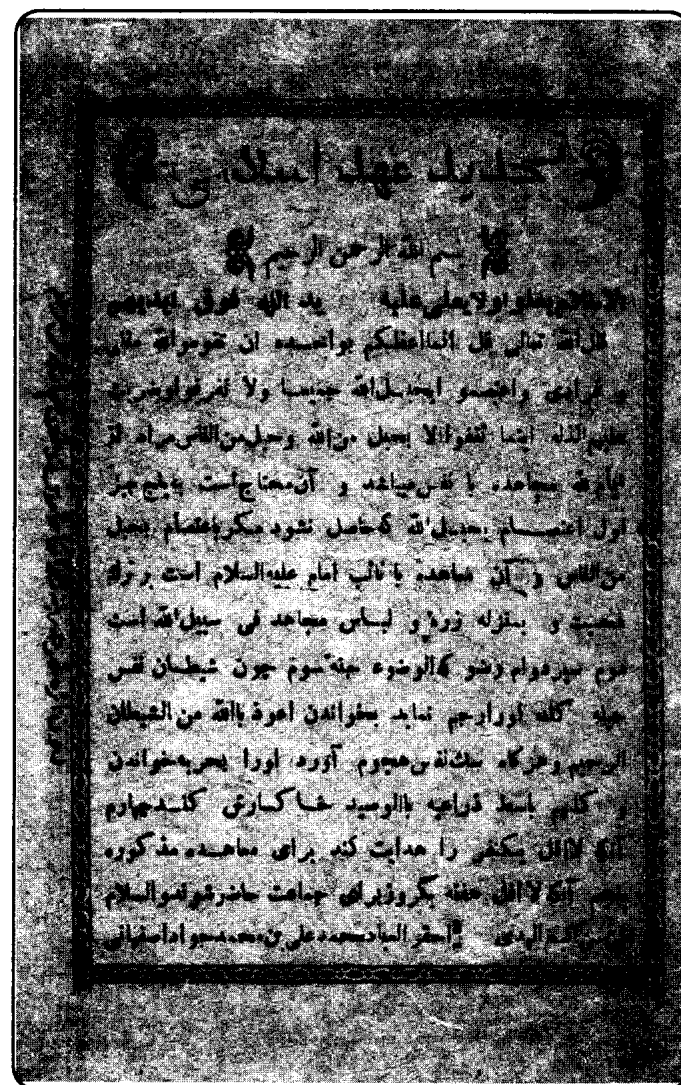
متن معاهده مرتبطين به ناحیه مقدسه اسلام

به خط مبارک مرحوم آیه الله العظمی شاه آبادی، با امضاء ناحیه مقدسه اسلام



تجدید عهد اسلامی

۵ دستورالعمل اخلاقی و اجتماعی از مرحوم آیه الله العظمی شاه آبادی



« پیوست ۳ »

نسخه شناسی

کتاب

شذرات المعارف

□ سرقت نسخه‌های خطی تألیفات عارف کامل

■ ۱. همانطور که در پیش‌گفتار کتاب آمده است اکثر نسخه‌های خطی آثار و تألیفات مرحوم آیه‌الله العظمی میرزا محمدعلی شاه‌آبادی توسط ساواک از منزل امام خمینی (ره) به سرقت رفته و احتمالاً معدوم گردیده و یا به خارج از کشور انتقال یافته است و آنچه که تاکنون به طور پراکنده باقی مانده و به اهتمام شهید والامقام آیه‌الله حاج شیخ مهدی شاه‌آبادی طاب ثراه جمع‌آوری شده، حدود ۱۰٪ آثار ایشان را تشکیل می‌دهد و نسخه مصحح فعلی کتاب شذرات المعارف نیز بر مبنای هرآنچه که تاکنون از نسخ خطی این کتاب در اختیار بوده تهیه گردیده است. بدیهی است دستیابی به هر نسخه جدید، می‌تواند موجب اصلاحات جدید در این کتاب گردیده و یا مشکل کلمات ناخوانای آن را حل نماید.

■ ۲. بنیاد علوم و معارف اسلامی دانش پژوهان از همین فرصت استفاده کرده و از کلیه مسئولان محترم مخازن خطی کتابخانه‌ها و تمامی شخصیت‌های حقیقی و حقوقی دیگر و خصوصاً آنهایی که به کتابخانه‌های خارج از کشور دسترسی دارند می‌خواهد این بنیاد را در دست یابی به حجم عظیم آثار خطی مفقود شده و به سرقت رفته این عارف بزرگ مساعدت کنند.

□ تحقیق و تصحیح نسخ خطی شذرات

■ ۳. با توجه به توضیحاتی که در مقدمه این فصل آورده شد، نسخه مصحح این کتاب نسبت به چاپ‌های تصحیح نشده قبلی از حجم بیشتری برخوردار است و تعداد معارفی که در این نسخه آورده شده، ۱۰۵ معرفه بیشتر از تعداد معارفی است که در چاپ‌های غیر مصحح آورده شده است.

■ ۴. سعی شده است نسخه‌ای را که خواناتر و بدون خط خوردگی بوده

نسخه‌شناسی کتاب شذرات المعارف

□ مقدمه

از آنجا که در چاپ‌های غیر مصحح کتاب شذرات المعارف، علاوه بر اشکالات چاپی فراوان، بخش‌های مهمی همچون مبحث سیاست عده و شرکت مخمس آورده نشده بود و از طرف دیگر، نسخه‌های خطی متعددی از آن کتاب وجود داشت که مجموعاً حاوی حدود ۱۰۰ معرفه انتشار نیافته (علاوه بر حدود ۱۲۰ معرفه منتشر شده) بود، بنیاد علوم و معارف اسلامی دانش پژوهان بر آن شد که با انجام یک کار تحقیقی و مطالعاتی دقیق، اقدام به تصحیح آن کتاب نموده و نسخه کاملی را به علاقمندان حوزه دین و معرفت ارائه نماید. پرواضح است که به منظور ارائه و انتشار یک نسخه مصحح، لازم است تمامی نسخه‌های موجود از آن به دقت مورد بررسی قرار گیرد و بر همین اساس، مبنای کار تصحیح کتاب شذرات بر مطالعه نزدیک به ۲۰۰ صفحه نسخه خطی و تمامی نسخ چاپی موجود از این کتاب قرار داده شد که این گزارش، درصدد معرفی دقیق این نسخه‌هاست، لکن پیش از معرفی این نسخه‌ها، لازم می‌دانیم تذکر چند نکته ضروری، خوانندگان گرامی را از اقداماتی که طی دو سال کار مستمر نسبت به تصحیح و تحقیق نسخه‌های خطی این اثر گرانسنگ به عمل آمده است مطلع سازیم:

و به نظر می‌رسد که نسخه نهایی بوده‌است به عنوان نسخه اول (نسخه اصلی) قرار داده و متن اصلی کتاب را بر اساس آن تنظیم نماییم و نسخه‌هایی که احتمال داده شده که نسخه ابتدایی بوده و بعضاً حالت مُسوَدّه را داشته‌است به عنوان نسخه‌های دوم و سوم بشناسیم و موارد اختلافی این نسخه‌ها را در پاورقی کتاب ذکر کنیم و در مواردی که معرفه‌هایی از نسخه‌های دوم و سوم را در متن آورده‌ایم، در پاورقی به این مطلب اشاره نموده‌ایم.

■ ۵. متأسفانه از شذره‌های ۱ و ۵ هیچ نسخه خطی در دست نمی‌باشد و لذا مبنای کار در این دو شذره، همان نسخه‌های چاپی قبل بوده‌است.

■ ۶. با توجه به اینکه برخی از این نسخه‌های خطی به دلیل عدم امکان نگهداری فنی آن در طول چند دهه گذشته، به مرور زمان دچار خوردگی و آفات دیگر شده و خوانایی و وضوح خود را در بخش‌های زیادی از دست داده‌است، لذا بازخوانی این نسخه‌ها با مشکل فراوان روبرو بوده و تعدادی از کلمات و عبارات آنها نیز علیرغم زحمات فراوان، همچنان ناخوانا باقی مانده‌است. ما این کلمات ناخوانا را با علامت (...) در متن کتاب مشخص کرده‌ایم و چنانچه تعداد کلمات متوالی ناخوانا بیش از یک کلمه بوده با علامت (.....) مشخص گردیده‌است. امید است بتوانیم با تحقیق و تلاش مضاعف، اینگونه موارد را برای چاپ دوم کاهش دهیم.

■ ۷. تذکر این نکته نیز ضروری است که کار مرمت، قارچ زدایی و اسیدزدایی آثار مکتوب آن عارف بزرگ و والد معظمشان - آیه‌الله العظمی میرزا محمدجواد اصفهانی - که از چندسال قبل آغاز گردیده و بحمدالله مراحل زیادی را پشت سر گذاشته‌است، همچنان ادامه دارد.

■ ۸. شماره گذاری معرفه‌ها از مؤلف نیست. تعداد معرفه‌های این نسخه

جمعاً ۲۲۸ معرفه می‌باشد که این معارف، علاوه بر مطالب شذره اول است. بیش از ۱۰۰ معرفه از این معارف در چاپ‌های غیرمصحح این کتاب نیامده‌است.

■ ۹. به جهت حفظ امانت در متن اصلی، هر جا که در نظر بوده است برای فهم بیشتر عبارت، کلمه‌ای افزوده شود، این کلمات بین دو علامت [] آورده شده‌اند. حتی در شماره گذاری معرفه‌ها نیز به دلیل آن که این امر توسط مؤلف صورت نگرفته‌است، سعی کرده‌ایم با درج شماره معرفه در بین دو علامت مذکور، نهایت تلاش خود را در صیانت از امانتی که در اختیارمان بود به عمل آوریم.

■ ۱۰. موارد محدودی نیز وجود دارد که مؤلف، آن را با عنوان «معرفه» ذکر نکرده‌اند، اما نظر به اینکه با توجه به سیاق مطالب، قابلیت یک معرفه مستقل را داشته‌اند، آن را به عنوان معرفه به حساب آورده‌ایم و در این موارد خود کلمه معرفه را نیز همچون شماره معرفه، داخل کروشه قرار داده‌ایم.

■ ۱۱. اکثر علائم نگارشی از سوی مصحح افزوده شده‌است و البته در این مورد هم سعی شده‌است که افزودن این علائم، به حداقل دفعات صورت گیرد و موجب تغییر مفهوم و یا جهت دهی به خواننده برای برداشت خاصی از عبارت نیز نگردد.

■ ۱۲. موارد اختلاف نسخ تا حد امکان در پاورقی‌ها مشخص گردیده‌است و البته از ذکر موارد بسیار جزئی که از اهمیت خاصی برخوردار نبود صرف نظر گردیده‌است.

■ ۱۳. ترجمه آیات و روایات عموماً در پاورقی‌ها آورده شده‌است و حتی الامکان سعی شده‌است که به نشانی آیات و سند روایات نیز در پاورقی، اشاره شود.

□ نسخه‌های چاپی کتاب شذرات

کتاب شذرات المعارف که از تألیفات مرحوم آیه‌الله‌العظمی میرزا محمدعلی شاه‌آبادی است و در حدود سال ۱۳۲۰ شمسی به فارسی نگاشته شده، اولین بار در زمان حیات مؤلف در اردیبهشت سال ۱۳۲۵ شمسی مطابق با جمادی الثانی ۱۳۶۵ قمری (حدود ۳/۵ سال پیش از رحلت مؤلف) در دو جلد جیبی توسط چاپخانه علمی به چاپ رسید. جلد اول این چاپ مشتمل بر شذره‌های ۱ و ۲ و ۳ بوده و جلد دوم آن، مشتمل بر شذره‌های ۴ و ۵ می‌باشد. در حال حاضر از جلد اول این چاپ، نسخه‌ای در دست نیست، لکن نسخه‌های متعددی از جلد دوم که مشتمل بر ۴۶ صفحه و یک غلطنامه است در دست می‌باشد.

از تاریخ چاپ دوم این کتاب اطلاع دقیقی در دست نیست لکن چاپ سوم آن در فروردین ۱۳۳۷ شمسی مطابق با-رمضان ۱۳۷۷ قمری و چاپ چهارم آن پس از پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۶۲ در ۷۴ صفحه رقی توسط نهضت زنان مسلمان منتشر گردید که هم اینک فقط نسخه‌های محدودی از همین چاپ چهارم موجود است.

□ نسخه شناسی شذره دوم

شذره دوم که مشتمل بر ۴۹ معرفه است از دو بخش سیاست عده و سیاست عده تشکیل می‌گردد. بخش اول (سیاست عده) دارای دو نسخه خطی است که اولین نسخه خطی آن شامل معرفه‌های ۱ تا ۲۴ است و مبنای چاپ‌های قبلی کتاب شذرات المعارف نیز همین نسخه می‌باشد. مؤلف در

نسخه اول این کتاب، شذره دوم را پس از اتمام معرفه ۲۴ به پایان برده و عبارت والسلام علی من اتبع الهدی - ناحیه مقدسه اسلام را نیز به عنوان پایان بخش این شذره ذکر فرموده‌اند و حتی عبارت «بقیه در شذره ثالثه» را نیز بر آن افزوده‌اند؛ لکن در نسخه دوم شذره مذکور، معارف ارزشمند دیگری در ادامه این قسمت وجود دارد که در این نسخه مصحح، تمامی آن معارف - اگرچه بخشهایی از آن در شذره سوم بطور مبسوط تکرار شده‌است - در ادامه شذره دوم آورده شده‌است و مشتمل بر ۲۵ معرفه است.

نسخه اول از این شذره در ۲۲ صفحه به ابعاد $16/8 \text{ cm} \times 10/3$ و به صورت دورو نوشته شده و نسخه‌ای با کیفیت مطلوب است. این نسخه‌ها همچون نسخه‌های خطی سایر شذره‌ها، به صورت اوراق مجزا می‌باشد و صحافی و تجلید نشده‌است. نسخه دوم این شذره شامل معرفه‌های ۱ تا ۲۹ است (معرفه‌های ۲۵ تا ۲۹ منحصراً در همین نسخه آمده‌است). این نسخه در ۱۸ صفحه به ابعاد $17/3 \text{ cm} \times 10/8$ و به صورت دورو نوشته شده و از کیفیت پائین‌تری نسبت به نسخه قبلی برخوردار است و به نظر می‌رسد حالت پیش نویس را داشته و حک و اصلاح زیادی توسط خود مؤلف در آن انجام گرفته است. این ۱۸ صفحه به همراه ۱۲ صفحه دیگر (نسخه دوم از شذره سوم)، یک مجموعه ۳۰ صفحه‌ای را تشکیل می‌دهد که اکثر اوراق آنها به هم متصل است و مجموعاً پیش نویس اولیه شذره‌های ۳ و ۴ می‌باشد. مبحث «سیاست عده» که مشتمل بر ۲۰ معرفه (از معرفه ۳۰ تا معرفه ۴۹) است و در هیچیک از چاپ‌های قبلی کتاب شذرات المعارف نیامده، دارای سه نسخه خطی (به خط مؤلف) است، لکن نسخه‌های دوم

و سوم آن بسیار ناقص تر از نسخه اول هستند؛ در نسخه اول آن که کامل ترین نسخه است و در ۱۷ صفحه به صورت دورو نوشته شده، هر ۲۰ معرفه وجود دارد و نسخه‌ای با کیفیت مطلوب به شمار می‌رود. در نسخه دوم که در ۱۲ صفحه به صورت دورو می‌باشد، معرفه‌های ۳۰ تا ۴۵ آورده شده و فقط فاقد معرفه ۳۳ و نیز ۴ معرفه پایانی این مبحث (۴۶ تا ۴۹) می‌باشد. ابعاد هر برگه از این نسخه $17/1 \times 20/3$ cm است. در نسخه سوم که ۸ صفحه (۲ ورق هر ورق ۴ صفحه بصورت دفترچه‌ای) می‌باشد، معرفه‌های ۳۰ تا اواسط معرفه ۴۰ آورده شده است و صفحات پایانی این نسخه موجود نیست. کیفیت آن متوسط، و ابعاد تمامی برگه‌های آن، $17 \times 10/5$ cm می‌باشد. مجموع صفحات نسخ خطی شذره دوم، ۷۷ صفحه است.

□ نسخه شناسی شذره سوم

این شذره مشتمل بر ۳۳ معرفه (از معرفه ۵۰ تا معرفه ۸۲) می‌باشد. از این شذره، دو نسخه خطی در دست است که نسخه اول آن، نسخه‌ای خوانا و سالم بوده و در ۱۵ صفحه به ابعاد $16/8 \times 10/1$ cm به صورت دورو نوشته شده است. این نسخه مشتمل بر ۲۷ معرفه بوده و فاقد ۶ معرفه از معارف این شذره (به شماره‌های ۵۷ و ۶۳ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲) می‌باشد و این ۶ معرفه منحصراً در نسخه دوم این شذره آورده شده است. این نسخه برخلاف سایر نسخ خطی این کتاب، دارای شماره صفحه می‌باشد و این شماره‌ها احتمالاً با خط خود مؤلف است.

نسخه دوم از این شذره مشتمل بر ۱۲ صفحه است که پیش از این، یک

توضیح اجمالی در مورد آن، ضمن گزارش نسخه دوم شذره ۲ داده شد. این نسخه مشتمل بر ۲۵ معرفه است که عبارتند از: معرفه‌های ۵۱ تا ۷۱ و معرفه‌های ۷۹ تا ۸۲. لازم به ذکر است اگرچه ۶ معرفه از معارف شذره سوم (که شماره‌های آن قبلاً ذکر شد) منحصراً در این نسخه آمده، لکن از طرف دیگر، همین نسخه دوم فاقد معرفه ۵۰ و معرفه‌های ۷۲ تا ۷۸ می‌باشد. ضمناً حواشی زیادی در اطراف متن ۴ معرفه پایانی این نسخه وجود دارد که در این کتاب از اکثر آنها به دلیل خوانایی نبودن، صرف نظر شده است. این نسخه، جای کار و تحقیق بیشتری دارد. مجموع صفحات نسخ خطی مربوط به شذره سوم، ۳۰ صفحه می‌باشد.

□ نسخه شناسی شذره چهارم

از شذره چهارم، دو نسخه در دست است؛ یکی نسخه خطی مشتمل بر ۲۳ معرفه و دیگری نسخه چاپی مشتمل بر ۴۸ معرفه، و معرفه‌های این دو نسخه کاملاً از هم متمایز بوده و با یکدیگر تفاوت دارند (بجز یک مورد)، اگرچه موضوع کلی آنها یکی است. بر این اساس اگرچه می‌توانستیم این شذره چهارم را دو بار (هر بار بر اساس یکی از دو نسخه فوق) در این کتاب بیاوریم، اما ترجیح دادیم ضمن رعایت استقلال معرفه‌ها و تفکیک نسخه‌ها، این معارف را بر اساس سنجیت موضوعاتشان در لابلای یکدیگر ذکر کنیم و مجموع این دو نسخه را به صورت یک شذره که مشتمل بر ۷۰ معرفه است ارائه نماییم. شماره معرفه‌های نسخه خطی این شذره عبارتند از: (۸۳ تا ۸۸) و (۱۲۹ تا ۱۳۳) و (۱۳۵ تا ۱۳۹) و (۱۴۴ تا ۱۵۰) جمعاً ۲۳

معرفه ، و شماره معرفه‌های نسخه چاپی این شذره عبارتند از: (۸۸ تا ۱۲۸) و (۱۳۴) و (۱۴۰ تا ۱۴۳) و (۱۵۱ تا ۱۵۲) جمعاً ۴۸ معرفه .

تنها نسخه خطی موجود از این شذره ، ۱۶ صفحه دارد که در ۴ ورق دورو نوشته شده و هر صفحه ۱۴ یا ۱۵ سطر دارد (بجز یک صفحه که ۱۶ سطری است) . هر طرف این اوراق ، دارای ۲ صفحه به صورت دفترچه‌ای است و لذا هر ورقه مشتمل بر ۴ صفحه است . قطع هر ورق $21/1 \times 16/8$ cm می‌باشد و تمامی صفحات آن دارای شماره صفحه است که احتمالاً این شماره‌ها به خط مؤلف هستند . کیفیت این نسخه‌ها چه از نظر خوانایی و چه از نظر سلامتی کاغذ آن ، مطلوب است .

□ نسخه شناسی شذره ششم

شذره ششم ، خود رساله مستقلى از آية الله العظمى شاه‌آبادى بوده است که مؤلف ، عنوان « المعارف » را برای آن برگزیده‌اند . این رساله که تاکنون نیز منتشر نگردیده ، چون هم از نظر محتوا و هم از نظر سیاق نگارش ، با این کتاب سازگاری داشت ، به عنوان شذره ششم کتاب شذرات المعارف آورده شد و مشتمل بر ۴۲ معرفه است . البته معارف این شذره با بسط و تفصیل بیشتر ، در رساله « الانسان و الفطرة » (بخش سوم کتاب رشحات البحار) توسط مؤلف به زبان عربی آورده شده است و علاقمندان می‌توانند به آن کتاب مراجعه نمایند . نسخه اصلی این شذره مشتمل بر ۳۶ معرفه می‌باشد که در ۲۸ صفحه به ابعاد $20 \times 12/7$ cm در صفحات ۱۶ یا ۱۷ سطری نوشته شده است ، لکن در دومین نسخه خطی آن ۶ معرفه دیگر نیز وجود

دارد و براین اساس ، تعداد معارف این شذره به ۴۲ معرفه می‌رسد . شماره معارفی که منحصراً در نسخه دوم وجود دارد ، عبارتند از: ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۵ و ۲۱۶ .

نسخه اصلی این شذره ، شماره صفحه دارد و معرفه‌های آن نیز دارای شماره هستند (از ۱ تا ۳۶) که هر دو آنها به خط مؤلف هستند ؛ لکن به دلیل آن که این رساله در ادامه معارف پنج شذره قبلی آورده شده است ، شماره هایی که در این کتاب برای معارف این شذره در نظر گرفته شده ، با آنچه که مؤلف آورده‌اند تفاوت دارد .

□ نسخه شناسی رساله شرکت مخمس

رساله « شرکت مخمس » اگرچه از جهاتی به مطالب سیاست عده که در انتهای شذره دوم است نزدیک است و از جهاتی هم به دستورالعمل‌های مذکور در پایان شذره اول ، ولی به هر حال بهتر دیدیم که آن را در پایان کتاب و به صورت یک رساله مستقل بیاوریم . این رساله ، یک بار به صورت رساله‌ای مستقل توسط آية الله العظمى شاه‌آبادى (ره) تألیف گردیده ، و یک بار هم به صورت خلاصه‌تر ، ضمن کتاب شذرات المعارف آورده شده ، لکن هیچ کدام تاکنون منتشر نشده و در چاپ‌های قبلی کتاب شذرات المعارف نیز نیامده است . نسخه اول این رساله ۸ صفحه دارد که در دو برگه دورو (هر برگ ۴ صفحه دفترچه‌ای) در ابعاد $16/6 \times 10/4$ cm نوشته شده است . صفحات این نسخه ۱۴ سطری بوده (بجز صفحه اول که ۱۳ سطری است) و نوشته‌های آن کاملاً خواناست ، لکن کاغذ آن دچار پوسیدگی شده است .

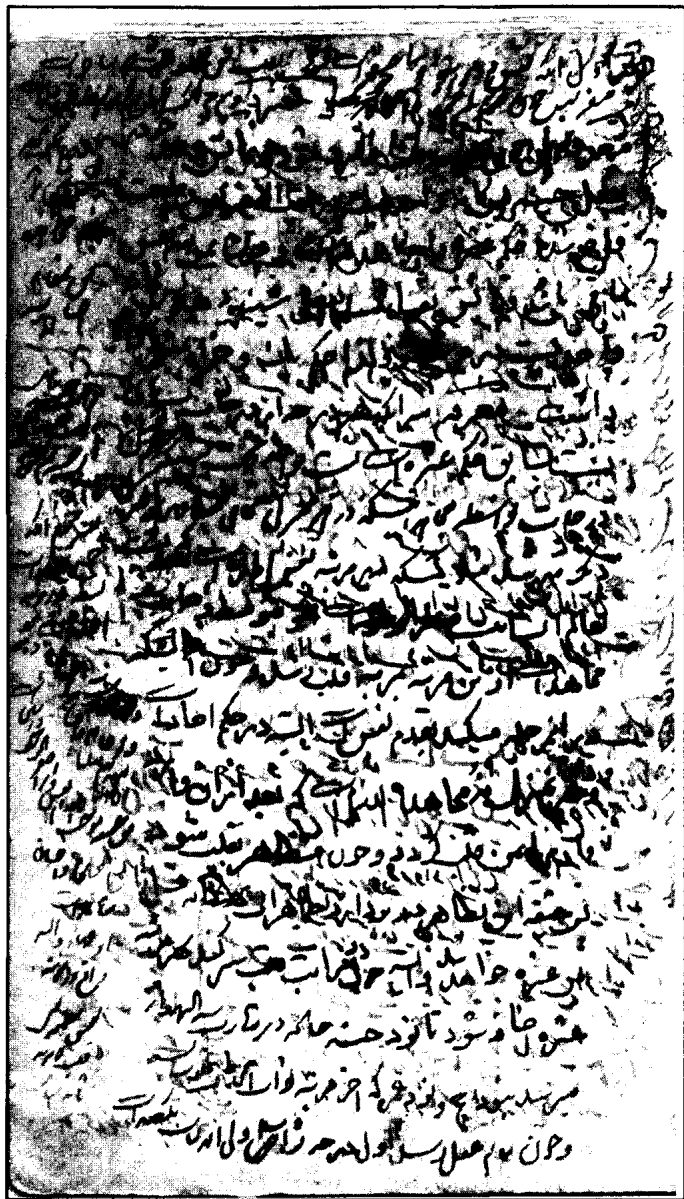
نسخه دوم آن که نسخه‌ای ناقص‌تر از نسخه قبلی است و حالت مسوده را دارد، در ۴ صفحه (۲ ورق دورو) نوشته شده که ابعاد هر برگه $17/1 \times 20/3$ cm است و در ادامه دومین نسخه خطی سیاست عده آمده است. در این نسخه، کیفیت خوانایی مطالب، پایین‌تر از نسخه اول ولی کیفیت کاغذ آن بهتر از نسخه اول است.

□ نسخه شناسی متن عربی شذرات

همچنین از مؤلف، نسخه‌های محدودی در دست است که در آن، بخش‌هایی از مباحث شذره‌های اول و دوم، به زبان عربی تألیف گردیده است. در این کتاب به دلیل کامل نبودن این نسخه‌ها و نیز مختصرتر بودن آن نسبت به متن فارسی، از آوردن متن کامل آن صرف‌نظر نمودیم و در اینجا فقط به ذکر بخش کوتاهی از آن اکتفا می‌کنیم:

المطلب الثانية في بيان السياسة الاسلامية؛ اعلم أن السياسة عبارة عن التدبير في جريان المقصد النوعي؛ نعم اذا كان مقصوداً على غير المقصد النوعي فهو ان لم يضمر بالغير فهو تدبير المنزل والا ان كان يضمر فهو تزوير وتدليس وشيطنة وبعد ما عرفت معنى السياسة فنقول انه لا بد في جريان ذلك المقصد الذي هو اعظم المقاصد من تدبير الهی و هو اعظم التدابير تحصيل العدة والعدة فقال واذكروا نعمة الله، الآية؛ ويدل على الاخرى ابواب الحقوق الالهية كما سيأتى وبالجملة اول السياسات الالهية واعظمها تحصيل العدة، ولا عدة الا بالاخوة بداهة أن العدة وان كثرت ما لم يرتبط بخيط الاخوة في حكم الغيرية والمباينة ولا تؤثر اثرأ وحدانياً ولا مقصداً فرداً ما وحينئذ فالواجب على مسألة ذلك المقصد الوجداني الاعظم من التوسل بخيط الاخوة.

نمونه‌ای از
نسخه دوم
شذره سوم
در این صفحه،
معرفة ۸۱ و
بخشی از معرفة
۸۲ آورده شده
است. همان
طور که در
نسخه شناسی
شذره سوم
(صفحه ۱۹۴)
توضیح داده
شد، چهارمعرفة
پایانی این شذره
جزء معارفی
است که
منحصراً در
همین نسخه
آمده است.
علیرغم کیفیت
نامطلوب این
صفحه، تمامی
مطالب متن
اصلی آن خواننده
شده و هیچ کلمه
ناخوانایی در آن



(بجز در حواشی) باقی نمانده است (به صفحات ۶۴ و ۶۵ مراجعه کنید). تذکر این نکته ضروری است که اگرچه اکثر نسخ خطی شذرات از کیفیت متوسط و یا مطلوبی برخوردار است، لکن صفحات زیادی نیز مشابه همین صفحه با کیفیت پایین، در بین این نسخه‌ها وجود دارد که کار تصحیح کتاب شذرات را با مشکل زیادی روبرو می‌سازد.

صفحه ۱ از نسخه اول شذرة سؤم

الشذرة المسألة العاشرة

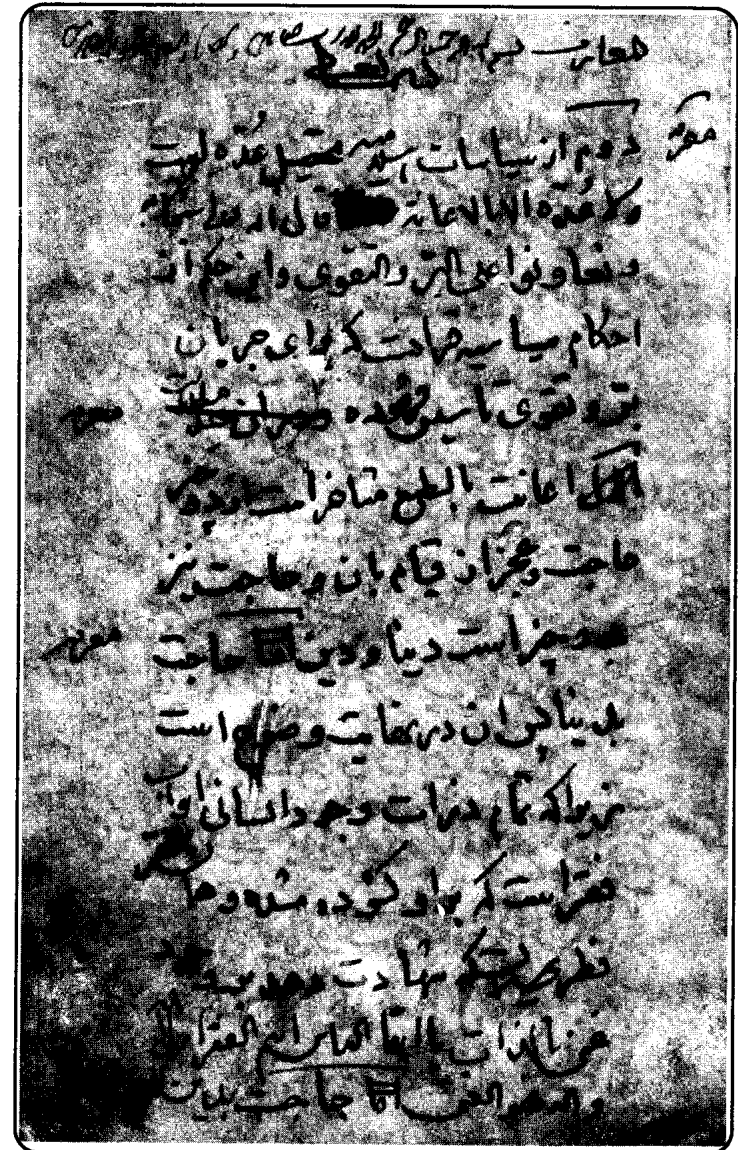
بسم الله الرحمن الرحيم

لهذا لرب العالمين والعهدة رسم على محمد وآله الطاهرين والعترة
 على اعدائهم احمق في الرسائل وكفى الريبة كثر العوا
 للبحر الكرا حكي فاحسن بن محمد بن علي الصيرفي رحمه الله
 بن علي الجاني عن القاسم بن محمد بن جعفر الطوسي عاينه
 عاينه عن علي بن ابي طالب رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اخيه ثلثون حالا لانه لما اصابته الوباء والعترة
 بعينه لم يزل يرمي عثرته ويستريحه ويقبل عثرته
 ويقبل مغذته ويرد عليه ويدم نضجه و
 يحفظ خلته ويرعى ذمته ويعود مرضه ويشهد
 ميتة ويحبب عونه ويقبل هديته ويكافئ ضلته
 ويشكر نعمته ويصبر بضره ويحفظ حليته
 ويقضي حاجته ويبلغ مسئلته ويمنع عطشه
 ويرشدا ضالته ويرد سلامه ويطلب كلامه
 ويرب القمام ويصدق اقامه ويوالي وليه و
 كاياديه وينصره طالما ومطلوما فاما
 بضرته طالما فيرده عن ظلمه واما بضرته مطلوما
 فيعينه على خذقه ولا يئله ولا يخذله

صفحة ۱ از نسخه خطی شذرة چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم
 الشذرة المسألة العاشرة
 (۱) بسم الله الرحمن الرحيم
 لهذا لرب العالمين والعهدة رسم على محمد وآله الطاهرين والعترة
 على اعدائهم احمق في الرسائل وكفى الريبة كثر العوا
 للبحر الكرا حكي فاحسن بن محمد بن علي الصيرفي رحمه الله
 بن علي الجاني عن القاسم بن محمد بن جعفر الطوسي عاينه
 عاينه عن علي بن ابي طالب رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اخيه ثلثون حالا لانه لما اصابته الوباء والعترة
 بعينه لم يزل يرمي عثرته ويستريحه ويقبل عثرته
 ويقبل مغذته ويرد عليه ويدم نضجه و
 يحفظ خلته ويرعى ذمته ويعود مرضه ويشهد
 ميتة ويحبب عونه ويقبل هديته ويكافئ ضلته
 ويشكر نعمته ويصبر بضره ويحفظ حليته
 ويقضي حاجته ويبلغ مسئلته ويمنع عطشه
 ويرشدا ضالته ويرد سلامه ويطلب كلامه
 ويرب القمام ويصدق اقامه ويوالي وليه و
 كاياديه وينصره طالما ومطلوما فاما
 بضرته طالما فيرده عن ظلمه واما بضرته مطلوما
 فيعينه على خذقه ولا يئله ولا يخذله

صفحه ۱ از نسخه سوم سیاست عده



اگر چه چاپ‌های غیر مصحح کتاب شذرات، مبحث سیاست عده را ذکر کرده‌اند،
 لکن مبحث سیاست عده که در ادامه همان بحث است در هیچ یک از آنها نیامده است.